

مقاله‌های برگزیده همایش بین‌المللی

صلح و امنیت در قفقاز جنوبی

دکتر الهه کولائی

دکتر فرهاد عطائی

دکتر شیوا علی زاده

مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی - دانشگاه تهران

اسفند ۱۳۹۸



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- رئیس همایش: الهه کولائی
- دبیر علمی همایش: فرهاد عطائی
- دبیر اجرایی همایش: شیوا علی زاده
- هماهنگ کننده: جعفر خاشع، دانشجوی دوره دکتری مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران و پیمان کاویانی‌فر، پژوهشگر مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی

اعضای کمیته علمی:

- دکتر بهرام امیراحمدیان، استاد مدعو دانشگاه تهران
- دکتر ماندانا تیشه یار، استادیار دانشگاه علامه طباطبائی
- دکتر جعفر حق پناه، عضو هیئت مدیره انجمن ایرانی مطالعات منطقه‌ای
- دکتر علی صباغیان، استادیار مطالعات منطقه‌ای
- دکتر فرهاد عطائی، استاد دانشگاه تهران
- دکتر شیوا علی زاده، استادیار دانشگاه تهران و معاون مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی
- الهه کولائی، استاد دانشگاه تهران و رئیس مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی
- دکتر جهانگیر کرمی، دانشیار دانشگاه تهران
- دکتر حمیرا مشیرزاده، دانشیار دانشگاه تهران
- دکتر امیر هوشنگ میر کوشش، دبیر علمی انجمن مطالعات صلح ایران
- دکتر اکبر ولیزاده، استادیار دانشگاه تهران

اعضای خارجی کمیته علمی:

- پروفیسور گارنیک آساطوریان، رئیس انستیتو شرق شناسی دانشگاه اسلوانی (روسی-ارمنی ایروان)
- پروفیسور گیلی آلسانیا، رئیس دانشگاه گرجستان
- دکتر الکساندر اسکندریان، رئیس مرکز مطالعات قفقاز ارمنستان
- پروفیسور الکساندر چولو خادزه، رئیس کرسی ایران شناسی و ادبیات فارسی دانشگاه گرجستان

موسسه‌های همکار

- انجمن علمی ایرانی مطالعات منطقه‌ای
- بنیاد مطالعات قفقاز
- انجمن علمی مطالعات صلح ایران

این همایش در تاریخ ۱۳۹۸/۱۰/۲۵ با کد اختصاصی ۷۲۹۴۴-۹۸۱۹۱ در
پایگاه استنادی علوم جهان اسلام ثبت شده است و همه مقاله‌های چاپ شده
درجه علمی-پژوهشی دارند.

فهرست

- مقدمه دبیر علمی همایش ۷
دکتر فرهاد عطائی
- بررسی تطبیقی الگوی تعامل راهبردی ترکیه و ایران در قفقاز جنوبی از دیدگاه اقتصادی سیاسی ... ۸
دکتر مرتضی ابراهیمی و دکتر قاسم اصولی ۸
- تأثیر اقلیت‌های قومی بر روند سیاست‌گذاری روسیه در برابر مناقشه اوستیای جنوبی ۱۸
امین بنائی بابازاده و پریسا علیلو
- تقابل سازمان پیمان امنیت جمعی با ناتو در قفقاز جنوبی: با تأکید بر ارمنستان و گرجستان ... ۳۷
سیاست‌های مذهبی دولت جمهوری آذربایجان و تأثیر آن بر گسترش اسلام‌گرایی افراطی در
این کشور ۵۳
محمد کاظم شجاعی
- چرا بحران قره‌باغ پایان نمی‌یابد؟ ۶۲
عسگر صفری
- موضع ایران در مورد مناقشه ارمنستان و جمهوری آذربایجان و قره‌باغ کوهستانی ۷۸
سیحان طالیلی
تأثیر فرهنگ مشترک بر گسترش امنیت و تنش‌زدایی در قفقاز جنوبی
- مطالعه موردی ایران، ارمنستان و جمهوری آذربایجان ۹۰
امین نواختی مقدم

“Peace and Security in the South Caucasus”

“A Georgia Viewpoint on Security and Stability in the Caucasus, with emphasis on Georgia” 106

Professor Mamuka Areshidze

Russia’s approach and strategy towards the security of the South Caucasus region 110

Aref Bijan

“Armed Conflict between Georgia and Russia” Case Studies of ‘Peace Process in Abkhazian-Ossetian Ethnopolitical Conflict’ 127

Hamed Kazemzadeh

Iran’s policy in the South Caucasus 148

Benyamin Poghosyan

مقدمه دبیر علمی همایش

از زمان فروپاشی اتحاد شوروی در آغاز دهه ۱۹۹۰ و کسب استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز، این منطقه گرفتار جنگ، منازعه‌های قومی، اختلاف‌های مرزی و رقابت بر سر منابع طبیعی بوده است. وقوع جنگ داخلی در تاجیکستان اولین نمونه این درگیریها در آسیای مرکزی بود. در قفقاز جنگ دو کشور نواستقلال جمهوری آذربایجان و ارمنستان بر سر قره‌باغ آغاز شد و تا امروز به صورت یکی از بحران‌های حل نشده منطقه باقی مانده است. همچنین، درگیری نظامی میان روسیه و گرجستان بر سر آبخازیا و دیگر منازعات قومی و منطقه‌ای ادامه یافته است. وجود منابع نفت و گاز در حوزه دریای خزر، و چگونگی انتقال انرژی این حوزه به جهان خارج، به ویژه اروپا، نیز به موضوع تأمین صلح و امنیت منطقه قفقاز ضرورت بخشیده است.

از سویی دیگر، حضور قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی در قفقاز این وضعیت را پیچیده‌تر کرده است. منافع گاه متضاد این قدرت‌ها به تعمیق بحران دامن زده است. روسیه همچنان منطقه قفقاز را بخشی از خارج نزدیک خود تلقی می‌کند و در این‌گونه تعاملات حضور مستقیم دارد. ایران و ترکیه هر یک با توجه به سوابق تاریخی خود در این منطقه و اشتراک‌ها فرهنگی، قومی و زبانی و نیز با توجه به منافع ملی‌شان در منطقه نفوذ دارند. اتحادیه اروپا به عنوان همسایه قفقاز و نیز به دلیل نیازش به انرژی حوزه دریای خزر در این منطقه دخیل است و همراه با ایالات متحد آمریکا از طریق بخش دیپلماسی عمومی ناتو در منطقه فعال است.

برخی از کارشناسان منطقه آسیای مرکزی و قفقاز بر این باورند که در تحولات یک دهه گذشته در آسیای مرکزی نشانه‌هایی از امنیتی‌زدایی دیده می‌شود. اما در منطقه قفقاز هنوز نمی‌توان صحبت از چنین نشانه‌هایی کرد. ایجاد صلح و امنیت پایدار در این منطقه یک ضرورت است که - دست کم در حال حاضر - دور از دسترس به نظر می‌رسد. اما همفکری، گفتگو، ایجاد زمینه تفاهم میان دولت‌های منطقه شرط تأمین صلح و امنیت در منطقه قفقاز است. این همایش گامی است در این راه. استادان، کارشناسان و دیپلمات‌های کشورهای منطقه در این همایش مشارکت داشته، نظرها و پیشنهادهای خود را برای رسیدن به منطقه‌ای آرام و با صلح و امنیت ارائه کرده‌اند. این مجموعه‌ای است از چکیده مقاله‌های ارائه شده در همایش.

دکتر فرهاد عطائی

دبیر علمی همایش

بررسی تطبیقی الگوی تعامل راهبردی ترکیه و ایران در قفقاز جنوبی از دیدگاه اقتصادی‌سیاسی

مرتمزی ابراهیمی^۱

قاسم اصولی^۲

چکیده

با خلأ قدرت نسبی به‌وجود آمده در منطقه قفقاز جنوبی بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، ایران و ترکیه از مهم‌ترین کنشگران اثرگذار بر ترتیبات سیاسی و امنیتی قفقاز جنوبی و چشم‌انداز تحول‌های آینده این منطقه به شمار می‌آیند. برای ایران مؤلفه‌های امنیتی و برای ترکیه مؤلفه‌های اقتصادی، پیشران‌های اصلی جهت‌دهنده به رفتار این کشورها در منطقه هستند که به‌کارگرفتن برابرگرایی راهبردی برای ایران و اولویت‌دهی راهبردی برای ترکیه را در پی داشته است. در این نوشتار به دنبال پاسخ این پرسش هستیم که چگونه ماهیت این الگوهای تعامل راهبردی، به منافع اقتصادی‌سیاسی ایران و ترکیه در منطقه قفقاز جنوبی شکل داده است. به‌نظر می‌رسد، الگوی تعامل اولویت‌دهی راهبردی ترکیه در مقایسه با برابرطلبی راهبردی ایران توانسته است در تحقق هدف‌های اقتصادی‌سیاسی و امنیتی مطلوب‌تر عمل کند. در این نوشتار به روش توصیفی‌تحلیلی نخست، به چیرستی اولویت‌های راهبردی ایران و ترکیه در منطقه می‌پردازیم، سپس پیامدهای اقتصادی‌سیاسی و امنیتی هر یک از این الگوها را برای این دو کشور در سطح منطقه بیان می‌کنیم تا نمود مطلوبیت هر یک از این راهبردها باشد.

کلیدواژه‌ها: امنیت اقتصادی، ایران، ترکیه، روابط راهبردی، قفقاز جنوبی.

حوزه قفقاز جنوبی متشکل از سه کشور جمهوری آذربایجان، ارمنستان و گرجستان است. بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و استقلال این سه جمهوری، بسیاری از اندیشمندان، این منطقه را در وضعیت خلأ قدرت ارزیابی کردند. به همین دلیل، این حوزه جغرافیایی توجه کنشگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای مانند روسیه، اتحادیه اروپا، آمریکا، ایران و ترکیه را به خود جلب کرده است. قرار گرفتن قفقاز جنوبی در میان دو حوزه نزدیک دریای خزر و دریای سیاه سبب اهمیت بیشتر این منطقه برای ترکیه شده است. به گونه‌ای که این کشور از نظر تاریخی، فرهنگی و جغرافیایی خود را بخش جدایی‌ناپذیر منطقه می‌داند. ترکیه با ملاحظه‌های تاریخی و درک ناشی از پیامدهای اقتصادی، الگوی اولویت‌دهی راهبردی با محوریت جمهوری آذربایجان و گرجستان را در منطقه در پیش گرفته است. این در حالی است که ایران با به کار گرفتن الگوی برابرطلبی راهبردی، جایگاه برابری را برای کشورهای قفقاز جنوبی در حوزه‌های روابط دیپلماتیک و سیاسی قائل است و این موضوع به پیامدهای مختلف اقتصادی در مقایسه با ترکیه در منطقه منجر شده است. در این نوشتار ابتدا به ماهیت راهبردها می‌پردازیم و در ادامه با توجه به پیامدهای اقتصادی این الگوها، مطلوب بودن هر کدام را می‌سنجیم. سرانجام، راهکارهای لازم برای تقویت امنیت اقتصادی کشور را ارائه می‌دهیم.

ماهیت الگوی روابط راهبردی ترکیه و ایران نسبت به قفقاز جنوبی

ترکیه گسترش روابط با جمهوری آذربایجان و گرجستان را به عنوان الگوی روابط راهبردی خود در قفقاز جنوبی تعیین و برای خود نقش تعیین‌کننده جبرگرایی جغرافیایی را در ارتباط با ارمنستان تعریف کرده است. جمهوری آذربایجان در دوره پسا شوروی، به عنوان مطمئن‌ترین شریک راهبردی ترکیه شناخته می‌شود. از سال ۱۹۹۱، روابط دو کشور به سطح چندبعدی و راهبردی رسیده و بر پایه یک ملت و دو دولت شکل گرفته و با ماهیت چندبعدی در ابعاد مختلف ریشه دوانیده است. در واقع، جمهوری آذربایجان به دلیل پیوندهای قومی و فرهنگی با ترکیه، مستعدترین مورد در میان کشورهای نواستقلال از فروپاشی اتحاد شوروی، برای نفوذ اقتصادی و سیاسی ترکیه بوده است. جمهوری آذربایجان به عنوان ثروتمندترین کشور قفقاز جنوبی، دروازه ورود ترکیه به دریای خزر و آسیای مرکزی است. ماهیت راهبردی روابط دو کشور متقابل بوده است و همان‌طور که ترکیه به یک ملت برادر برای برخورداری از حمایت در عرصه‌های بین‌المللی نیازمند است، جمهوری آذربایجان هم به حمایت ترکیه برای برقراری نوعی تعادل قدرت در برابر روسیه نیازمند است. (Seçkin, 2019)

افزون بر این، جمهوری آذربایجان نقش محوری را در مفاهیم ژئوپلیتیکی مختلف ترکیه مانند اوراسیاپیست‌ها، عثمان‌گراها و اسلام‌گراها دارد. در چند سال گذشته شاهد تقویت روابط دو کشور بوده‌ایم، امضای مشارکت راهبردی و پیمان حمایت متقابل در اوت ۲۰۱۰، نقطه عطف روابط دو کشور به شمار می‌آید. ترکیه در ارتباط با بحران قره‌باغ از جمهوری آذربایجان به‌طور رسمی و عملیاتی حمایت کرده است. برای نمونه، ترکیه دوباره در برخورد نظامی میان ارمنستان و جمهوری آذربایجان در آوریل ۲۰۱۶، حمایت خود را از جمهوری آذربایجان اعلام کرد و خواستار پایان اشغال غیرقانونی قره‌باغ و مناطق پیرامونی آن شد. در ارتباط

با گرجستان هم به دلیل‌هایی مانند هم‌جواری ژئوپلیتیکی، عبور راهروهای مهم انتقال انرژی و حمل‌ونقلی، گسترش روابط راهبردی با این کشور در راستای منافع ملی ترکیه تعریف شده است.

در ارتباط با ارمنستان، ذهنیت منفی تاریخی میان دو کشور به‌ویژه میان دیاسپورا و احزاب افراطی ارمنستان با ترکیه همواره از مهم‌ترین مشکلات و موانع برای دو کشور برای عادی‌سازی روابط بوده است. علاوه بر این، اتحاد راهبردی ترکیه با جمهوری آذربایجان و اصرار آنکارا بر حل مسئله اشغال قره‌باغ به‌عنوان پیش‌شرط هرگونه مذاکره با ارمنستان از موانع برقراری این روابط به حساب می‌آید و تا زمانی که مسئله تنش در قره‌باغ به سرانجام نرسد، برقراری روابط ترکیه و ارمنستان هم محتمل نخواهد بود. همچنین، مخالفان داخلی ترکیه نیز ایجاد هرگونه کمیسیون برای بررسی رویداد کشتار ادعایی ارمنستان را به معنی پذیرش احتمال وقوع این کشتار تلقی و با آن مخالفت کرده‌اند. بر این اساس، این راهکار میانه که برای حل مسئله پیشنهاد شده، با بن‌بست روبه‌رو شده است (Balci, 2014). قابلیت‌ها و مزیت‌های اقتصادی جمهوری آذربایجان و گرجستان، ترکیه را به اولویت‌دهی راهبردی به سوی این کشورها سوق داده است. این در حالی است که ملاحظه‌های اقتصادی و قاعده‌بازی با حاصل جمع صفر میان ارمنستان و جمهوری آذربایجان در محاسبات ایران برای ارتباط با کشورهای قفقاز جنوبی جایگاه مهمی ندارد و ایران با به‌کارگرفتن نوعی برابری راهبردی کوشیده است روابط برابر سیاسی و دیپلماتیک را با این سه کشور برقرار کند. این موضوع از تعمیق روابط ایران و جمهوری آذربایجان در ابعاد مختلف جلوگیری کرده است. در ادامه مهم‌ترین مؤلفه‌های الگوی راهبردی ترکیه در قفقاز جنوبی را بیان می‌کنیم.

پیامدهای تجاری الگوی راهبردی دو کشور در منطقه

در این بخش ارزش تجارت و مهم‌ترین محصولات صادراتی و وارداتی ترکیه و ایران به کشورهای قفقاز جنوبی را بیان می‌کنیم تا ضمن بررسی مطلوبیت‌های تجاری، پیامدهای تجاری الگوی راهبردی این دو کشور در قفقاز جنوبی مشخص شود.

جدول ۱. صادرات ترکیه به کشورهای قفقاز جنوبی در سال ۲۰۱۸ (میلیارد دلار)

کشور	ارزش صادرات ترکیه (میلیارد دلار)	ارزش واردات کشورهای قفقاز جنوبی (میلیارد دلار)	سهم ترکیه از واردات کشورهای قفقاز جنوبی (درصد)
جمهوری آذربایجان	۱،۴	۱۱،۴	۱۲،۸
گرجستان	۱،۳	۹،۱	۱۴،۴
ارمنستان	۰،۲۵۰	۴،۸	۵،۱

جمهوری آذربایجان با وارداتی به ارزش ۱،۴ میلیارد دلار، مهم‌ترین شریک صادراتی ترکیه در قفقاز جنوبی به شمار می‌آید و بعد از آن به ترتیب گرجستان و ارمنستان در رتبه‌های بعدی قرار دارند. ماشین‌آلات، تجهیزات الکترونیکی، پلاستیک، مصنوعات آهن و فولاد، مبلمان، وسایل نقلیه، صابون، آهن و فولاد، مروراید طبیعی و مصنوعی، کاغذ و مقوا، محصولا شیمیایی، انواع رنگ، انواع پوشاک و مواد تشکیل دهنده آن، چوب و مصنوعات آن، آلومینیوم، انواع سبزیجات، میوه و پنبه، مهم‌ترین محصولات صادراتی ترکیه به کشورهای قفقاز جنوبی هستند. در واقع، کالاهای تولیدی و مصرفی بیشتر محصولات صادراتی ترکیه به این منطقه هستند. ترکیه به دلیل اولویت راهبردی که برای برقراری روابط با گرجستان و جمهوری آذربایجان قائل است، بیشترین حجم صادرات در منطقه را به این کشورها دارد. در حالی که تنگنای ژئوپلیتیکی واقع بر ارمنستان و محدودیت گزیننه‌های روابط خارجی، این کشور را ملزم به واردات محصولاتی بیش از ۲۵۰ میلیون دلار از ترکیه (بیشتر از ایران) کرده است. در واقع، ترکیه با آگاهی از این اجبار ژئوپلیتیکی ارمنستان و نیاز این کشور به واردات محصولات در هر شرایطی، با هدف بهره‌برداری حداکثری از ظرفیتهای جمهوری آذربایجان، روابط خود را با این کشور توسعه داده است.

جدول ۲. واردات ترکیه از کشورهای قفقاز جنوبی در سال ۲۰۱۸

کشور	ارزش واردات ترکیه (میلیون دلار)	مجموع ارزش صادرات کشورهای قفقاز جنوبی (میلیارد دلار)	سهم (درصد)
جمهوری آذربایجان	۳۷۸،۷	۱۹،۴	۱،۹
گرجستان	۲۳۳،۸	۳،۳	۶،۹
ارمنستان	۲،۵	۲،۳	۰،۱

منبع: Trade Map, 2020

براساس جدول ۲، جمهوری آذربایجان با صادراتی به ارزش ۳۷۸،۷ میلیون دلار، مهم‌ترین شریک وارداتی ترکیه در قفقاز جنوبی است و بعد از آن به ترتیب گرجستان و ارمنستان در رتبه‌های بعدی قرار دارند. براساس جدول، سهم ترکیه در صادرات گرجستان بیشتر از دیگر کشورهای قفقاز جنوبی است. پنبه، آلومینیوم و مصنوعات آن، مواد شیمیایی آلی، پلاستیک و مصنوعات آن، سوخت‌های فسیلی، مروراید طبیعی و مصنوعی، اسلحه و مهمات، مس و مصنوعات آن، آهن و فولاد، پوست خام و چرم، خوراک دام، سنگ معدن، روغن‌های گیاهی و حیوانی، سرب و شیشه مهم‌ترین محصولات وارداتی ترکیه از قفقاز جنوبی هستند.

جدول ۳. ارزش صادرات ایران به کشورهای قفقاز جنوبی در سال ۲۰۱۸

کشور	ارزش صادرات ایران (میلیون دلار)	ارزش واردات کشورهای قفقاز جنوبی (میلیارد دلار)	سهم ایران از واردات کشورهای قفقاز جنوبی (درصد)
جمهوری آذربایجان	۴۱۰،۵	۱۱،۴	۳،۵
گرجستان	۱۶۱،۵	۹،۱	۱،۷
ارمنستان	۱۵۸،۹	۴،۸	۳،۲

منبع: Trade Map, 2020

جمهوری آذربایجان با وارداتی به ارزش ۴۱۰،۵ میلیون دلار و با داشتن سهمی در حدود ۳،۵ درصد، مهم‌ترین شریک صادراتی ایران در قفقاز جنوبی است. بعد از آن به ترتیب، گرجستان و ارمنستان در رتبه‌های بعدی قرار دارند. پلاستیک، سوخت‌های فسیلی، انواع سبزیجات، محصولات سرامیک، شیشه، انواع میوه، آهن و فولاد، محصولات نساجی، شکر، انواع سنگ و گچ، وسایل نقلیه، انواع پوست و چرم، مصنوعات آهن و فولاد، ماشین‌آلات، انواع کفش، مواد شیمیایی معدنی، نمک، فرش، وسایل عکاسی، مس و کاغذ مهم‌ترین محصولات صادراتی ایران به قفقاز جنوبی هستند. ایران و ترکیه، تراز تجاری مثبت در تجارت با منطقه دارند و بیشتر کالاهای صادراتی این دو کشور را به منطقه کالاهای تولیدی و مصرفی تشکیل می‌دهد. پلاستیک، میوه، آهن و فولاد و مصنوعات آن، مواد شیمیایی، انواع سبزیجات و کاغذ از محصولات مشترک صادراتی دو کشور به منطقه هستند و در این موارد رقیب یکدیگر به شمار می‌آیند. با وجود این، مجموع ارزش صادرات ترکیه به قفقاز جنوبی بیشتر از ایران است.

جدول ۴. واردات ایران از کشورهای قفقاز جنوبی در سال ۲۰۱۸

کشور	ارزش واردات ایران (میلیون دلار)	ارزش صادرات کشورهای قفقاز جنوبی به جهان (میلیارد دلار)	سهم ایران از صادرات کشورهای قفقاز جنوبی (درصد)
گرجستان	۶۸،۹	۳،۳	۲
ارمنستان	۲۲،۲	۳،۲	۰،۹
جمهوری آذربایجان	۲۰،۵	۱۹،۴	۰،۱

منبع: Trade Map, 2020

گرجستان با وارداتی به ارزش ۶۸،۹ میلیون دلار، مهم‌ترین شریک وارداتی ایران در منطقه قفقاز جنوبی است. بعد از آن به ترتیب، ارمنستان و جمهوری آذربایجان در رتبه‌های بعدی قرار دارند. گوشت و فرآورده‌های آن، مواد نساجی دست‌ساز، چوب و مصنوعات آن، محصولات پتروشیمی، آهن و فولاد، ماشین‌آلات، وسایل نقلیه، انواع چسب، مصنوعات آهن و فولاد، وسایل عکاسی نوری، انواع سبزیجات، تجهیزات الکترونیکی، خوراک دامی، غلات و محصولات لبنی از محصولات وارداتی ایران از کشورهای قفقاز جنوبی هستند. محصولاتی مانند آهن و فولاد و مصنوعات آن و خوراک دامی را هر دو کشور ایران و ترکیه از منطقه وارد می‌کنند و برای محصولاتی مانند سوخت‌های فسیلی، شیشه، مس، سنگ و پوست، ایران به‌عنوان صادرکننده و ترکیه به‌عنوان واردکننده در منطقه مطرح هستند. ایران در صورت حمایت از تولید داخلی این محصولات و حمایت از صادرات آن به این منطقه، می‌تواند ارزش صادرات خود را به قفقاز جنوبی توسعه دهد.

در مجموع، بررسی تجارت ایران و ترکیه با کشورهای قفقاز جنوبی نشان می‌دهد، ترکیه توانسته تجارت محصولات تولیدی و مصرفی را با کشورهای منطقه به ارزش حدود ۳ میلیارد دلار توسعه دهد. هر چند مجموعه‌عامل‌هایی مانند وضعیت زیرساخت‌ها، متنوع بودن کالاهای صادراتی، حمایت از تولید داخلی در گسترش صادرات این کشور به منطقه اثر گذاشته است. با وجود این، هوشمندی ترکیه در استفاده از الگوی روابط مناسب برای گسترش روابط با منطقه، در موفقیت این کشور نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. این در حالی است ارزش تجارت ایران با وجود اشتراک‌های زیاد تاریخی، فرهنگی و قومی کمتر از یک میلیارد دلار بوده است. بنابراین پیامدهای تجاری کاربست الگوی دو کشور به نفع ترکیه بوده است.

پیامدها در حوزه سرمایه‌گذاری

ترکیه به دلیل اولویت‌دهی راهبردی به جمهوری آذربایجان در حوزه قفقاز جنوبی، توانسته بیشترین جذب از سرمایه‌گذاری این کشور را در داخل خود داشته باشد. برای نمونه، سرمایه‌گذاری شرکت سوکار (شرکت نفتی دولت آذربایجان)^۱ در بخش انرژی ترکیه، مهم‌ترین سرمایه‌گذار مستقیم خارجی در اقتصاد این کشور به شمار می‌آید. در سال ۲۰۰۸، سوکار ۵۱ درصد از سهام مجموعه پتروشیمی واقع در ازبیر ترکیه را خرید و در سال ۲۰۱۳، مسئولیت ساخت، پالایشگاه استار^۲ را به ارزش ۶،۳ میلیارد دلار برعهده گرفت و بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار مستقیم خارجی در ترکیه در چند دهه گذشته بوده است. این پالایشگاه که ساخت آن را کنسرسیوم چندملیتی شامل شرکت‌های اسپانیایی، ایتالیایی، کره جنوبی و ژاپنی انجام دادند، در اکتبر سال ۲۰۱۸، فعالیت خود را آغاز کرد. سوکار همچنین بزرگ‌ترین بندر دارنده کانتینر در دریای اژه را اداره می‌کند. ۲،۴۰۰ شرکت آذربایجانی در سراسر ترکیه مشغول فعالیت‌های اقتصادی هستند. حجم سرمایه‌گذاری جمهوری آذربایجان در ترکیه به ۱۵،۳ میلیارد دلار و سرمایه‌گذاری ترکیه در این کشور تاکنون به ۱۲ میلیارد دلار می‌رسد. حدود ۳،۴۰۰ شرکت ترکی اکنون در جمهوری آذربایجان مشغول

1 . State Oil Company of the Azerbaijan Republic (SOCAR)

2 . Star

فعالیت‌های اقتصادی هستند و به‌طور متداول در مناقصه‌هایی که دولت آذربایجان برگزار می‌کند، شرکت می‌کنند. شرکت نفت دولتی جمهوری آذربایجان (سوکار)، نه تنها سهم قابل توجهی در پایداری و توسعه همکاری‌های اقتصادی بین دو کشور دارد، نقش مهمی هم در تضمین امنیت عرضه انرژی برای ترکیه و اروپا ایفا می‌کند. (Turkishpolicy, 2019).

علاوه بر این، سوکار با به‌دست‌آوردن مالکیت پتکین^۱ غول پتروشیمی ترکیه در سال ۲۰۰۸، چندین طرح مهم را برای کمک به تضمین امنیت انرژی ترکیه آغاز کرده است. بعد از اکتشاف میدان گازی شاه دنیز در بخش آذربایجانی دریای خزر در میانه دهه ۱۹۹۰، راهرو گاز جنوبی توسعه داده شد. براساس این طرح، گاز طبیعی جمهوری آذربایجان از راه ترکیه به اروپا منتقل می‌شود. در ابتدا، فاز اول توسعه شاه دنیز در سال ۲۰۰۷ اتفاق افتاد و گاز از این میدان به گرجستان و ترکیه صادر شد. به‌دنبال، پیشنهاد برای توسعه فاز دوم میدان شاه دنیز در میانه دهه ۲۰۰۰، چندین طرح برای بهبود بیشتر طرح راهروی جنوبی اجرا شد. طرح خط لوله گاز طبیعی ترانس آناتولی (تاناپ)^۲، طرح راهبردی ترکیه و جمهوری آذربایجان که حدود ۷ میلیارد دلار هزینه دربرداشته است، همراه با خط لوله قفقاز جنوبی و خط لوله ترانس آدریاتیک (تاپ)^۳ بخش مهمی از راهرو گاز جنوبی را تشکیل می‌دهند. مجموع سرمایه‌گذاری در راهروی گاز جنوبی در حدود ۴۰ میلیارد دلار بوده است که تکمیل آن در سال‌های آینده اتفاق خواهد افتاد.

راهرو گاز جنوبی حدود ۳،۵۰۰ کیلومتر از سواحل باکو تا ایتالیا توسعه خواهد یافت و تاناپ به‌عنوان بخشی از طرح راهروی گاز جنوبی سالانه ظرفیت انتقال ۱۶ میلیارد متر مکعب را خواهد داشت. ۶ میلیون متر مکعب به ترکیه انتقال خواهد یافت و از راه اتصال با خط لوله تاپ، ۱۰ میلیارد متر مکعب به اروپا انتقال خواهد داد. خط لوله تاناپ، طولانی‌ترین خط لوله گاز طبیعی در جهان با ۱،۸۵۰ کیلومتر است که ظرفیت تأمین ۱۲ درصد گاز طبیعی مورد تقاضای ترکیه را در خود دارد. خط لوله تاناپ که در ژوئن ۲۰۱۸، راه‌اندازی شده است و در آن تاریخ، حدود ۲ میلیارد متر مکعب گاز به ترکیه انتقال داده است و این مقدار در پایان سال ۲۰۱۹ به چیزی در حدود ۴ میلیارد متر مکعب رسیده است. در صورت سرمایه‌گذاری زیاد، این خط لوله قابلیت ارتقا از ۱۶ میلیارد متر مکعب به ۲۴ میلیارد متر مکعب و سپس به ۳۱ میلیارد متر مکعب خواهد داشت. این در حالی است که ایران سالانه دریافت ۱۸۰ مگاوات برق از جمهوری آذربایجان را دستور کار قرار داده است. این همکاری در مقایسه با حجم و دامنه سرمایه‌گذاری‌های متقابل ترکیه و جمهوری آذربایجان رقم ناچیزی است.

در ارتباط با گرجستان هم با توجه به روابط خوب ترکیه با این کشور، سرمایه‌گذاری ترکیه در گرجستان در سال‌های اخیر رشد مناسبی داشته است. به‌طوری که اگر در سال ۲۰۰۹ این سرمایه‌گذاری برابر با ۹۸ میلیون دلار بود، در سال ۲۰۱۷ به ۲۷۴ میلیون دلار رسید. این سرمایه‌گذاری‌ها در سال ۲۰۱۸ در حدود

1 . Petkin

2 . Trans-Anatolian Gas Pipeline

3 . Trans Adriatic Pipeline

۵۰ میلیون دلار کاهش نسبی داشت. ولی در سال ۲۰۱۹ بازم رو به رشد رفت. به طوری که در شش ماهه اول سال ۲۰۱۹ از یکصد میلیون دلار فراتر رفت. شایان توجه اینکه سرمایه‌گذاری‌های ترکیه در گرجستان بیشتر در بخش تولیدی و گردشگری بوده و در ایجاد اشتغال و رشد تولید ناخالص داخلی اهمیت داشته است. ایران در مقایسه با ترکیه در حوزه سرمایه‌گذاری در قفقاز جنوبی و حضور در بازار این کشورها موفق عمل نکرده است.

پیامدهای نظامی و امنیتی

همکاری نظامی میان جمهوری آذربایجان و ترکیه برای اولین بار در سال ۱۹۹۲ و با توافق‌نامه‌ای میان این دو دولت در مورد آموزش نظامی امضا شد. در خرداد ۲۰۱۰، شرکت نظامی جمهوری آذربایجان^۱ اعلام کرد که با شرکت صنایع مکانیکی و شیمیایی ترکیه برای راه‌اندازی تأسیسات نظامی مشترک به توافق رسیده است. این همکاری‌های نظامی در سال ۲۰۱۰ به گفته مقام‌های ترکیه با سرمایه‌گذاری ۲۰۰ میلیون دلاری ترکیه در جمهوری آذربایجان همراه بوده است. مرحله اول این سرمایه‌گذاری برای تولید تسلیحات نظامی برای نیروهای مسلح جمهوری آذربایجان انجام شد. در دسامبر ۲۰۱۰، هر دو کشور دامنه پیمان‌های نظامی را گسترش دادند، به گونه‌ای که پیامدهای امنیتی برای پشتیبانی از نیروهای نظامی یکدیگر ارائه دادند که اگر در صورت مورد حمله واقع شدن یکی از این دو کشور از طرف کشور دیگر مورد حمایت نظامی قرار گیرد. قرار شد این توافق برای ده سال بین دو طرف باقی بماند. در این ارتباط، بیش از ۲۰ شرکت صنایع نظامی ترکیه در جمهوری آذربایجان مشغول فعالیت هستند. در سال‌های اخیر هم دو کشور همکاری نزدیک خود را در حوزه‌های نظامی مانند صنایع دفاعی گسترش داده‌اند و موافقت‌نامه تبادل کارکنان نظامی که از سال ۱۹۹۲ اجرا شده است با برگزاری مانورهای مشترک نظامی همراه شده است. ترکیه با گرجستان هم توافق‌نامه کمک‌های نظامی و پروتکل لجستیکی را در سال ۲۰۰۵ امضا کرده است.

علاوه بر این، همکاری‌های نظامی منطقه در سال‌های اخیر ماهیت سه‌بعدی پیدا کرده است، برای نمونه، رؤسای ستاد مشترک ترکیه و گرجستان و وزیر دفاع جمهوری آذربایجان در دیدار سه جانبه در سال ۲۰۱۸ در باکو، یادداشت تفاهم همکاری نظامی امضا کردند. این دیدار نشان‌دهنده ارتقای مناسبات نظامی سه کشور به سطح راهبردی است و دیدار بعدی فرماندهان نظامی سه کشور در سال ۲۰۱۹ در ترکیه برگزار شد. در دیدار باکو، گزارش گروه کاری نظامی مشترک بررسی و تعمیق همکاری در زمینه‌های آموزش نظامی، پزشکی نظامی و دیگر امور طرح‌ریزی شد. اکنون تمرین‌های نظامی ستادی سه کشور در ترکیه برگزار می‌شود و در تمرین‌های نظامی سه‌جانبه، از نیروی نظامی بیشتر استفاده می‌شود.

یکی از دلایل‌های گسترش روابط سه‌جانبه نظامی ترکیه با جمهوری آذربایجان و گرجستان، تغییر در آیین کلی این کشور است. این کشور بعد از سردی روابط پیش‌آمده با اتحادیه اروپا و نیز فاصله گرفتن آمریکا از قفقاز جنوبی به نوعی می‌خواهد با پایه‌ریزی سیاست خارجی متعادل اما اندکی با محوریت شرقی که در آن

روسیه جایگاه ویژه‌ای دارد، نفوذ خود را در قفقاز گسترش دهد. طرح‌های مشترک کمربند انرژی از جمله تاناب، بهره‌برداری از راه آهن باکو، تفلیس و قارص در آینده نه چندان دور می‌تواند بستر همکاری‌های مشترک در زمینه‌های مختلف بین سه کشور را فراهم کند. اتحاد نظامی برای محافظت از کمربند انرژی مشترک بین سه کشور، نمونه این همکاری‌ها در آینده خواهد بود. این در حالی است که ایران موضوع همکاری در حوزه‌های نظامی و امنیتی را با کشورهای منطقه دنبال نمی‌کند.

پیامدهای فرهنگی و سیاست نرم

در قفقاز جنوبی، جمهوری آذربایجان در محور سیاست‌های قدرت نرم ترکیه قرار دارد. تلاش ترکیه برای ارتقای قدرت نرم خود در جمهوری آذربایجان با اتکا به تاریخ، فرهنگ و جغرافیای خود و با تأکید بر پراکنش زبان ترکی مؤلفه زبان را به محور مغناطیس فرهنگی در منطقه قفقاز جنوبی تبدیل کرده است؛ به گونه‌ای که از این مؤلفه برای پخش برنامه‌های ۲۴ ساعته با ایجاد شبکه‌های ماهواره‌ای مانند اوراسیا در آسیای مرکزی و قفقاز استفاده می‌کند. همچنین تأسیس مدرسه‌های ترکی در منطقه قفقاز جنوبی و دادن بورس به دانشجویان آذربایجانی و گرجستانی از راهکارهای ترکیه برای متمایل کردن قشر تحصیل کرده در این کشورها به آن‌هاست. شبکه‌ها و سریال‌های ترکی نیز به‌عنوان قدرت نرم دیپلماسی عمومی ترکیه در قفقاز جنوبی به حساب می‌آیند. این مهم موجب شده است که با وجود آنکه جمهوری آذربایجان جزئی از قلمرو ایران فرهنگی به حساب می‌آید، ترکیه بتواند نقش مؤثرتری در حوزه دیپلماسی فرهنگی در برابر این کشور در راستای منافع خود ایفا کند و در عمل مانع بهره‌برداری ایران از ظرفیت‌های فرهنگی خود در دیپلماسی عمومی در برابر جمهوری آذربایجان شود. برخی موضع‌گیری‌های نسنجیده در شبکه‌های رسانه‌ای و برخی اظهارنظرهای مطرح‌شده در محافل سیاسی و مذهبی تأثیر منفی بر روابط ایران و جمهوری آذربایجان داشته است.

جمع‌بندی و ارائه راهکارها

ترکیه با به‌کارگرفتن الگوی اولویت‌دهی راهبردی برای گسترش روابط با جمهوری آذربایجان و گرجستان و استفاده از موقعیت جغرافیایی جبرگرایانه ارمنستان، تلاش کرده روابط خود را با کشورهای قفقاز جنوبی گسترش دهد. در این ارتباط این کشور توانسته تجارت محصولات تولیدی و مصرفی را با کشورهای منطقه به ارزش حدود ۳ میلیارد دلار توسعه دهد. هر چند مجموعه عامل‌هایی مانند وضعیت زیرساخت‌ها، متنوع‌بودن کالاهای صادراتی، حمایت از تولید داخلی در گسترش صادرات این کشور به منطقه اثر گذاشته، هوشمندی ترکیه در استفاده از الگوی روابط مناسب برای گسترش روابط با منطقه، در موفقیت این کشور نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. میزان سرمایه‌گذاری ترکیه در جمهوری آذربایجان بیش از ۱۲ میلیارد دلار و جمهوری آذربایجان در ترکیه بالای ۱۵ میلیارد دلار بوده است. این در حالی است که ترکیه در گرجستان سالانه حدود ۲۰۰ میلیون دلار سرمایه‌گذاری می‌کند. علاوه بر این، برخلاف ایران، ترکیه در حوزه‌های امنیتی و نظامی روابط خود را با گرجستان و جمهوری آذربایجان توسعه داده است. در حوزه

فرهنگی و سیاست نرم هم ترکیه، جمهوری آذربایجان را در قفقاز جنوبی محور سیاست‌های خود قرار داده و به‌وسیله مؤلفه‌های زبانی، فرهنگی، قومی کوشش کرده است، نگاه دو دولت و یک ملت را در افکار عمومی دو جامعه درونی کند. در مقابل، ایران، سیاست برابری را در سطح منطقه پیاده کرده است که به دلیل تعارض با الگوی حاکم بر ساختار امنیتی، ساخت اجتماعی تجدیدنظرطلبی، توزیع قدرت و الگوهای دوستی و دشمنی در منطقه در مسیر عملیاتی شدن با چالش‌های زیادی روبه‌رو شده است. برای ایران پیشنهاد می‌شود راهبردهایی مانند تلاش برای گذار از برابری راهبردی به اولویت‌دهی راهبردی، تغییر نگاه امنیتی به جمهوری آذربایجان، همکاری در حوزه‌های امنیتی و نظامی و همکاری در حوزه‌های فرهنگی در قالب قدرت نرم در راستای تقویت امنیت اقتصادی در پیش بگیرد.

منابع

- Köstem, Seçkin(2019), Geopolitics, Identity and Beyond: Turkey's Renewed Interest in the Caucasus and Central Asia, accessed: <https://www.researchgate.net/publication/333852511>
- Balci, Bayram (2014), Strengths and Constraints of Turkish Policy in the South Caucasus, Vol. 16 / No. 2 /2014, pp. 43-52
- https://www.trademap.org/Bilateral_TS.aspx?nvpm=1%7c792%7c%7c03
- https://www.trademap.org/Bilateral_TS.aspx?nvpm=1%7c792%7c%7c05
- https://www.trademap.org/Bilateral_TS.aspx?nvpm=1%7c792%7c%7c26
- <http://turkishpolicy.com/article/975/the-strong-energy-bridge-between-turkey-and-azerbaijan>

تأثیر اقلیت‌های قومی بر روند سیاست‌گذاری روسیه در برابر مناقشه اوستیای جنوبی

امین بنائی بابازاده^۱

پریسا علیلو^۲

چکیده

تاریخ پر فرازونشیب قفقاز جنوبی بر سیاست منطقه‌ای کشورهای مختلف به‌ویژه روسیه تأثیرگذار بود. در این زمینه، اقلیت قومی در هر کشور به‌عنوان مهره‌های بازی در روابط گوناگون، میان قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای ایفای نقش می‌کردند. امروزه با گسترش نگاه ابزارگرایی به نسبت به این طیف و به‌کارگرفتن سیاست پاک‌سازی قومی در برخی از جوامع، ظرفیت بالقوه‌ای ایجاد شده است تا به‌تبع این نگرش، از پس استقلال سیاسی و جغرافیایی دهه ۱۹۹۰ اقوام منطقه مطالبه هویت خواهی مستقل را به‌شکل جدی دنبال کنند؛ بنابراین با وجود اینکه جهان در عصر جدید به‌ظاهر به‌سوی تعریف هویت واحد حرکت می‌کند، به‌نظر، از پس این رویکرد احتمال ظهور بحرانی پایدار در قفقاز جنوبی وجود دارد که موجب واگرایی هرچه بیشتر در سطح منطقه خواهد شد. در این میان، تأکید بر ترکیب‌بندی اقوام و جغرافیای اجتماعی و فرهنگی منطقه می‌تواند از یک‌سو با تثبیت همکاری‌های چندجانبه، دولت‌ها را به یک همگرایی بلندمدت برساند. از سوی دیگر، با تعریف منافع کنشگران فعال مانند روسیه قدرت تحلیل و بازی‌خوانی تصمیم‌سازان را در عرصه بین‌المللی افزایش دهد. در نوشتار پیش رو تلاش خواهد شد با تأکید بر نگرش تبیینی و از منظر هستی‌شناختی، سیاست‌های منطقه‌ای روسیه و نحوه به‌کارگیری ابزارهای اقتصادی، سیاسی و نظامی، نقش اقلیت‌های قومی و نیز هدف‌ها و منافع روسیه در برابر مناقشه اوستیای جنوبی، با توجه به دو سند ملی نظامی و دیپلماتیک بررسی شود. فرضیه این نوشتار بر این پایه استوار است که با توجه به چرخش رویکرد سیاست خارجی روسیه از محور واقع‌گرایی در خارج دور به آرمان‌گرایی در خارج نزدیک، نقش اقلیت‌های قومی بر روند تصمیم‌های روسیه در برابر مناقشه اوستیای جنوبی متغییری اثرگذار به شمار می‌رود. کلیدواژه‌ها: اقلیت‌های قومی، اوستیای جنوبی، روسیه، سازه‌انگاری، قفقاز جنوبی.

مقدمه

منطقه قفقاز جنوبی از نظر ژئوپلیتیکی، ژئوکالچر و ژئواکونومی یکی از مناطق مهم جهان است. همچنین این منطقه از یک‌سو به‌عنوان محل تلاقی اروپا و آسیا و از سوی دیگر اسلام، مسیحیت و یهودیت برجسته است. در این منطقه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی سه بحران اساسی شکل گرفت که هر سه، خواسته‌ای واحد را دنبال می‌کنند و آن دستیابی به استقلال و خودمختاری است. ریشه این سه بحران به تقسیم‌بندی مرزها

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، a.banae@yahoo.com

۵۸. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مدیریت منابع انسانی، مؤسسه آموزش عالی اسوه معاصر تبریز

در سال ۱۹۲۴ توسط استالین باز می‌گردد، اما با اجرای سیاست‌های پروسترویکا، گلاسنوست و اعطای آزادی به مردم در دورهٔ گورباچف نمود عینی یافت و هر کدام از سه منطقه در پی ملی‌گرایی، خواستار جدایی از کشور در حاکمیت و پیوستن به کشور دیگری بودند (کولای، ۱۳۹۵: ۹۳). از این‌رو اولین بحران در سال‌های آخر فروپاشی در قره‌باغ ظهور کرد و دو بحران دیگر به فاصلهٔ زمانی کوتاهی از فروپاشی به وقوع پیوست که واکنش‌های گوناگون کنشگران را در پی داشت. آن‌گونه که جنگ اوت ۲۰۰۸ و به‌دنبال آن، اعلام استقلال جمهوری‌های آبخازستان و اوستیای جنوبی از گرجستان، برای برخی از کنشگران منطقه‌ای و جهانی پذیرفتنی نبود.

در هر سه بحران قره‌باغ، اوستیای جنوبی و آبخازیا اصل تنوع قومی نقش پررنگی را ایفا کرد؛ بنابراین یکی از مسائلی که در بررسی منشأ سه بحران جمهوری‌های اتحاد شوروی باید در نظر گرفت، ساختار قومی و نژادی در این جمهوری‌هاست. مرزبندی غیرمستولانه و جنجال‌برانگیز به همراه سیاست‌های مختلفی که به مهاجرت گسترده در داخل مرزهای اتحاد شوروی انجامید، سبب شد که هیچ یک از جمهوری‌های به‌جای مانده از آن امپراتوری فروپاشیده، ساختار قومی یکپارچه و همگن نداشته باشند. این مسئله پیامدهای بسیاری از نظر امنیتی، فرهنگی، ساختاری و نیز دولت-ملت‌سازی برای جمهوری‌های پسا شوروی به همراه داشت (کاظمی، ۱۳۹۴: ۴۲۰). در این چارچوب قدرت‌های فرامنطقه‌ای از ویژگی منحصر به فرد منطقه (تنوع قومیتی) استفاده کردند تا با تحریک روحیهٔ قومیت‌گرایی، استقلال کشورها را زیر سؤال ببرند و با تجزیهٔ کشورهای منطقه، هم‌مونی خود را بر آن‌ها افزایش دهند؛ راهبردی که در گرجستان جواب داد. منطقهٔ قفقاز جنوبی جزو خارج نزدیک و در قالب منافع حیاتی روسیه تعریف می‌شود و این کشور به هیچ وجه حاضر نیست موقعیت خود را در این منطقه از دست دهد؛ به همین دلیل، از انواع ابزارها استفاده کرده تا از یک‌سو به‌صورت کنترل‌شده بحران‌ها را ادامه دهد و از سوی دیگر، در جریان این بحران‌ها منافع خود را تأمین کند. در این میان، تفکیک سیاست‌های روسیه در دوره‌های مختلف (از یلتسین و دوره‌های بعدی) نگاه صاحب‌نظران را به نحوهٔ زیر فشار قرار دادن دولت گرجستان و چگونگی بهره‌گیری از اهرم‌های مختلف اعم از نظامی، اقتصادی و سیاسی روشن می‌کند، و به‌نوعی نقش و تأثیرگذاری ویژگی تنوع قومی در این بحران‌ها را مشخص می‌سازد.

۱. مبانی نظری سازه‌انگاری

سازه‌انگاری^۱ از رویکردهای نظریهٔ عام انتقادی است که ضمن به‌چالش کشیدن اصول و فرض‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی جریان اصلی خردگرایی در روابط بین‌الملل و سیاست خارجی، متضمن فرض‌ها و گزاره‌های متفاوتی در این زمینه است. در واقع، مباحث هستی‌شناسی در کانون توجه سازه‌انگاران قرار دارد؛ تا آنجا که به عقیدهٔ برخی، سازه‌انگاران کانون بحث روابط بین‌الملل را از معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی انتقال داده‌اند (Wind, 2007: 225). از این دیدگاه توجه سازه‌انگاری بیشتر به انگاره‌ها، معانی،

هنجارها و رویه‌هاست. تأکید ایشان بر نقش تکوینی عامل‌های فکری، آن‌ها را در برابر مادی‌گرایی جریان اصلی روابط بین‌الملل قرار می‌دهد و در عین حال به دلیل پذیرش اهمیت واقعیت مادی، آن‌ها را از پست‌مدرنیست‌ها متمایز می‌کند (مشیرزاده، ۱۳۹۳: ۳۲۴). ظهور سازه‌نگاری در روابط بین‌الملل و سیاست خارجی، متأثر از عامل‌های مختلفی است که از جمله می‌توان به واکنش جریان اصلی خردگرایی به طیف نظریه‌های انتقادی در اواخر دهه ۱۹۸۰ اشاره کرد. این واکنش بر مبنای این ادعا طرح شد که رویکرد انتقادی تبیین و تحلیل جدیدی ارائه نمی‌دهد. عامل دیگر، پایان یافتن نظم دو قطبی و جنگ سرد بود که در زمینه توسعه نظریه‌های انتقادی دو پیامد داشت: نخست اینکه مرجعیت نظریه‌های خردگرا و به‌ویژه نوواقع‌گرایی^۱ مورد چالش جدی قرار گرفت و دوم اینکه محدودیت‌های نظری و عملی نظریه‌های انتقادی مطرح‌شده در مناظره سوم را نیز نمایان ساخت (Price & Reus-smit, 2010: 264).

۱-۱- تحلیل سازه‌نگاری در سیاست خارجی

همان‌گونه که گفته شد، سازه‌نگاری فرض‌های بنیادین جریان اصلی در مورد سیاست خارجی و روابط بین‌الملل را به چالش کشید و فرض‌های بدیلی ارائه کرد. این نظریه، کشورها را به‌عنوان کنشگرانی خرد که منافع ایشان جنبه پیشینی داشته و قبل از تعامل اجتماعی بین‌المللی شکل گرفته است در نظر نگرفته است. همچنین این فرض که دولت‌ها فقط به‌منظور تأمین هدف‌های راهبردی وارد فرایند سیاست بین‌الملل می‌شوند را رد می‌کند. سازه‌نگاری از رهگذر رهیافت هویتی به سیاست بر آن است تا نقش و تأثیر اجتماعات بین‌الذاتی مانند ملی‌گرایی، قومیت، مذهب، فرهنگ، جنسیت و در یک کلام تأثیر سازه‌های اجتماعی در سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل را تشریح کند. از این دیدگاه شناخت فرایند شکل‌گیری هویت‌ها و منافع و نوع هنجارها و رویه‌هایی که مستلزم بازتولید آن‌ها هستند، مهم‌ترین هدف‌های نظری سازه‌نگاری است. اهمیت موضوع‌های هویتی شامل هنجارها، ایده‌ها، یادگیری و سرانجام شکل هویت بیشتر به این دلیل است که در نظر سازه‌نگاران هویت‌ها به‌صورت بالقوه بخشی از رویه‌های قوام‌بخش کشورها بوده و در نتیجه محرک و هدایتگر کنش‌های آنان در داخل و خارج است. به بیان بهتر، در نظر گرفتن سیاست هویت از سوی این رویکرد، مستلزم در نظر گرفتن نوعی تفاوت میان کشورهای مختلف با قبول نقش فرهنگ به‌مثابه یک نظام معنایی بین‌ذهنی و ساختار اجتماعی در تشکیل و تکوین هویت و منافع آن‌هاست.

سازه‌نگاری نگرش مادی‌گرایی جریان اصلی خردگرا و حتی مارکسیسم ارتدکس نسبت به حیات اجتماعی بین‌المللی را رد می‌کند؛ چرا که از نظر سازه‌نگاران ساختارهای هنجاری و معنایی دست‌کم به اندازه ساختارهای مادی در شکل‌دهی و هدایت سیاست خارجی کشورها مؤثر و نقش‌آفرین هستند. نظام ارزش‌های مشترک ماهیت ساختاری دارد و به دو صورت بر کنش و رفتار کشورها اثرگذار است: نخست این نظام‌های معنایی و ارزشی چگونگی تفسیر کشورها از محیط مادی خود را تعیین می‌کنند؛ به بیانی، منابع مادی و توانایی‌های کشورها که کنش و اقدام آن‌ها را بر می‌انگیزد نیز در چارچوب ساختار دانش و معرفت

مشترکی که کشورها در آن قرار دارند معنا می‌یابد. دوم، ساختارهای هنجاری به هویت اجتماعی کشورها در نظام بین‌الملل شکل می‌دهند. هنجارها و نظام معنایی نهادینه‌شده در سطح نظام بین‌الملل و جامعه داخلی، هویت اجتماعی کشورها را تعریف کرده و از این رهگذر به منافع و اقدام‌های آن‌ها شکل می‌دهد (Wendt, 2009: 53). اندیشمندان سازه‌نگار هویت را امری تجربی می‌دانند که در چارچوب بستری تاریخی و ساختار بین‌ذهنی معنا می‌یابد. برخلاف جریان اصلی و به‌طور مشخص واقع‌گرایی، این دیدگاه معتقد است که هویت کشورها تابعی از بستر تاریخی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی است که در آن واقع شده است. هویت‌ها برآیند و معلول عامل‌های مادی نیستند، بلکه به‌صورت اجتماعی و در فرآیندی پیوسته و مداوم «برساخته» می‌شوند. این هویت‌ها در ماهیت بین‌ذهنی هستند و معنای آن‌ها تابعی از ساختارهای موقعیتی است که آن‌ها را در بر گرفته‌اند. به این ترتیب، در نظام معانی و ساخت‌های بین‌ذهنی گوناگون، هویت‌های متفاوتی شکل می‌گیرند که مبین رفتار دیگر گونه‌های هستند.

برخلاف دیدگاه‌های خردگرا در روابط بین‌الملل که نقطه آغاز تحلیل خود را «انسان اقتصادی» قرار می‌دهند، نگرش‌های سازه‌نگار به مفهوم «انسان اجتماعی» تأکید می‌کنند که بر مبنای آن رفتار یک بازیگر را نقش یا نقش‌های اجتماعی تعیین می‌کند که در فرآیند جامعه‌پذیری ملی و فراملی به‌دست‌آورده و در موقعیت عملیاتی به فعلیت می‌رساند (دهقانی فیروز آبادی، ۱۳۹۷: ۱۷). در نتیجه، انگیزه اصلی و نیروی محرک کنش و رفتار سیاست خارجی دولت‌ها نه برآیند و نتیجه اقدام‌های مختلف به‌منظور دستیابی به هدف‌ها و منافع مسلم و پیشینی، بلکه بیشتر براساس انطباق با انتظارات بین‌ذهنی مشترک و ارزش‌محور در مورد یک رفتار مناسب تعریف و تبیین می‌شود. به کوتاه سخن بر مبنای این رهیافت دولت‌ها بر اساس منطق نتایج رفتار نمی‌کنند، بلکه اقدام‌های آن‌ها بر مبنای منطق تناسب است؛ بنابراین کشورها کنشگرانی نقش‌محور هستند که به‌دنبال کنش و رفتار براساس انتظارات بین‌ذهنی و ارزشی ناظر بر رفتار مناسب در سطوح داخلی و بین‌المللی هستند.

نتیجه آنکه اگر هنجارها در دو سطح ملی و فراملی از این دو مؤلفه برخوردار باشند، تصمیم‌گرفتن در فرآیند سیاست خارجی به آسانی صورت می‌گیرد. در صورتی که اشتراک و صراحت هنجار در یک سطح وجود داشته و در سطح دیگر مبهم باشد، تصمیم‌گیری سیاست خارجی بر مبنای سطح نخست انجام می‌شود. سرانجام اگر دو مؤلفه پیش‌گفته در هر دو سطح ملی و فراملی با ابهام روبه‌رو باشند، رفتار متناقضی را تجویز می‌کنند و در نتیجه تصمیم‌گیری در مورد گزینه مناسب رفتار سیاست خارجی را با مشکل مواجه می‌سازند. به‌طور خلاصه و بر مبنای مدل سازه‌نگاری سیاست خارجی، هنجارهای بین‌ذهنی مشترک در دو سطح داخلی و بین‌المللی هویت ملی یک کشور را شکل می‌دهند. این هویت مستلزم ایفای نقش‌های ملی خاصی است که منافع ملی خاصی را تجویز می‌کند و این منافع نیز هدایت‌کننده سیاست خارجی آن کشور است و رفتار خارجی آن را شکل می‌دهد؛ بنابراین از رهگذر کاربست این مدل می‌توان چگونگی تأثیرگذاری ساختارهای فکری و عقیدتی غیرمادی همانند ایدئولوژی و جهان‌بینی و مذهب را در سیاست خارجی کشور یا کشورهایی خاص بررسی کرد و به جایگاه منافع و منابع قدرت غیرمادی در سیاست خارجی کشورها

پرداخت (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۷: ۱۲).

شکل ۱: مدل سیاست خارجی مبتنی بر رویکرد سازه‌انگاری



در این میان، با وجود غلبهٔ رویکرد واقع‌گرای^۱ بر دستگاه سیاست خارجی روسیه که با به‌قدرت‌رسیدن اوراسیاگرایان و پوتین نیز شدت یافت، آروزی سلطهٔ میراث اتحاد شوروی یعنی ایدئولوژی کمونیست بر جهان هستی جزء جدایی‌ناپذیر سیاست خارجی روسیه به شمار می‌رود؛ هر چند امروزه روسیه برای تأمین منافع خود از ابزار دیپلماسی، نظامی و اقتصادی به‌صورت هم‌زمان یا جداگانه در بحران‌ها بهره می‌برد، ولی بازم در اولویت‌های منطقه‌ای خود - مطابق بند دو^۲ و شش^۳ - به این نکته توجه اساسی کرده است؛ بنابراین تأمین منافع ملی روسیه در چارچوب سیاست واقع‌گرایانه و سازه‌انگاری به شکل هم‌زمان دنبال می‌شود. از این‌رو، مدل تحلیلی سازه‌انگاری از سیاست خارجی را می‌توان مطابق شکل ۱ ترسیم کرد.

۲. جغرافیای اجتماعی و فرهنگی قفقاز جنوبی

شاید مهم‌ترین و بارزترین ویژگی قفقاز ناهمگونی آن است. اگر چه از دیدگاه مردم‌شناسی، ساکنان قفقاز در مقایسه با هم‌نوعان آسیای مرکزی، با یکدیگر نزدیکی و شباهت‌های بیشتری دارند، به سبب ظهور و حضور اقوام متعدد و تنوع در قفقاز می‌توان این منطقه را موزائیک هویت‌ها و فرهنگ‌ها نامید. هر یک از اقوام قفقازی مانند آذری‌ها، گرجی‌ها، آبخازها، اوستی‌ها، لزگی‌ها، تالشی‌ها، اودین‌ها، آوارها و اقوام دیگر، فرهنگ

1 . Realism

۲ . تأمین امنیت متقابل منطقه، با همکاری کشورهای عضو هم‌سود برای خنثی‌سازی تفکر وابسته.

۳ . جلوگیری از بی‌ثباتی در آسیای مرکزی و قفقاز.

و منابع هویتی و آداب و رسوم خود را دارند. حتی از نظر مذهبی هم این منطقه دستخوش ناهمگونی است. مسلمانان، مسیحیان، یهودیان و پیروان مذاهب دیگر مانند بودایی‌ها، کریشانی‌ها و وهابی‌ها همه در این منطقه حضور دارند (Hewitt, 2013: 25).

فارغ از داده‌های انسانی و اجتماعی، باید توجه داشت که از اولین سال‌های پس از فروپاشی اتحاد شوروی، جمهوری‌های قفقاز جنوبی از نظر شاخص‌های رفاه، رشد و توسعه اجتماعی و بهداشت در شرایط دشوار و نامناسبی قرار گرفتند. در گزارش دفتر برنامه عمران ملل متحد شرایط انسانی و اجتماعی منطقه فاجعه‌بار خوانده شده است. براساس این گزارش بسیاری از افراد فقیرتر شده و ساخت اجتماعی کشورهای منطقه در اثر افزایش جرم و جنایت ضعیف‌تر شده است. مشکل مسکن و غذا روز به روز در حال وخیم‌تر شدن است. کاهش جمعیت در منطقه به‌علت نبود امنیت و شدت یافتن فشارهای خاص دوران گذار اقتصادی آشکارا دیده می‌شود. در جمهوری آذربایجان بیش از ۱،۵ میلیون نفر بی‌کار هستند و حدود ۴۹ درصد از مردم زیر خط فقر زندگی می‌کنند. هنگام فروپاشی اتحاد شوروی و استقلال جمهوری آذربایجان، بی‌سوادی در این کشور کاملاً ریشه‌کن شده بود، اما در حال حاضر و بر مبنای اعلام آمارهای رسمی سازمان ملل متحد بیش از ۱۰ درصد مردم این جمهوری بی‌سوادی هستند. فقر در باکو، پایتخت جمهوری آذربایجان، آشکارا دیده می‌شود؛ به‌طبع در مناطق غیرشهری یا شهرهای کوچک‌تر وضع بسیار بدتر است. از آن گذشته، حضور و فعالیت سازمان‌های مافیایی در این کشورها بر پیچیدگی اوضاع و مشکلات موجود افزوده است. این گروه‌ها و سازمان‌ها در تاریخ اتحاد شوروی و به‌ویژه منطقه قفقاز ریشه‌هایی عمیق دارند. برای نمونه، در گرجستان مافیای بسیار قدرتمندی وجود دارد که همه بخش‌های اقتصاد این کشور را در اختیار دارند. شایان توجه اینکه در طول سال‌ها میان این سازمان‌ها و نخبگان حاکم پیوندهای مستحکم‌ی به وجود آمده است (Tatikian, 2016: 11)

داده‌هایی که از بررسی‌های اواخر سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ به دست آمده نشان می‌دهد که نقدینگی در گرجستان بسیار پایین بوده و قدرت خرید مردم به‌نحوی شگفت‌انگیز ناچیز است. برای نمونه، براساس مشاهده‌ای میدانی در مورد جامعه آماری خاصی، کمتر کسی یافت شده است که همراه خود پنج دلار یا حتی دو دلار پول نقد داشته باشد. بدیهی است که در این شرایط نابسامان اقلیت‌های قومی زیر فشار بیشتری قرار بگیرند؛ نمونه بازر آن در وضع قوانین جدید برای اقامت اتباع خارجی و سخت‌گیری‌های مهاجرتی در هر سه کشور قفقاز جنوبی قابل مشاهده است.

۱-۲- اقلیت‌های قومی گرجستان

ترکیب نژادی و مذهبی کنونی گرجستان بیشتر بر اثر اجرای سیاست‌های امپراتوری روسیه در سده نوزدهم شکل گرفت. در همان دوره با پشتیبانی روسیه تزاری در مناطق مختلف گرجستان هزاران ارمنی، یونانی، روس، آلمانی و لهستانی، در حمایت سیاسی، مالی و دیگر امتیازها در این کشور ساکن شدند؛ مهاجرت و نفوذ جمعیت غیر گرجی به گرجستان در دوره اتحاد شوروی نیز ادامه داشت. از این‌رو، تعدد اقلیت‌های قومی در گرجستان و سابقه تمدنی و دولت‌مداری طولانی، قابلیت تعامل این کشور با اقوام داخلی خود را

افزایش داده است.

گرجستان به دلیل موقعیت ژئوپلیتیک خود از دیرباز همواره در تأثیر تمدن‌ها و مذاهب مختلف و در طول قرن‌های متمادی مورد مهاجرت اقوام گوناگون قرار گرفته بود. همین مسئله موجب غنی‌سازی فرهنگ و تمدن این کشور شده است. آن گونه که امروزه تنوع نژادی و مذهبی موجود به‌عنوان ثروت تاریخی، فرهنگی و اجتماعی گرجستان تلقی می‌شود. در دوران باستان در این کشور غیر از کیش‌های محلی، پرستش خدایان یونانی - رومی، کنعانی - بین‌النهرینی، هوری، هیتی و به‌ویژه مذاهب ایران باستان، مانند: دین زرتشتی، پرستش اهورامزدا، مهر و ناهید رواج داشت (OECD, 2009: 23).

در قرون وسطی حمله‌های مکرر وضعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی گرجستان را دگرگون ساخت و به مرور زمان برخی از نواحی این کشور به‌طور کامل ویران و برخی دیگر را قبایل مختلف کوچ‌نشین تصرف کردند. برای نمونه آذربایجانی‌های گرجستان بیشتر از نسل قبیلهٔ ترکمانی بورچالو هستند و در اوایل قرن هفدهم، به‌دستور شاه‌عباس اول صفوی، با هدف‌ها و دلیل‌های سیاسی و نظامی از نواحی همدان و تاکستان به «کارتلی جنوبی»،^۱ منتقل شدند که به مرور زمان در طول قرن‌های هفدهم و هجدهم با ایل‌های کم‌تعداد مهاجر از خان‌نشین‌های مجاور قفقاز جنوبی و سپس در قرن نوزدهم با مهاجران ترک‌نژاد از استان گنجهٔ امپراتوری روسیه ادغام شدند. آذری‌ها بزرگ‌ترین گروه مسلمانان در گرجستان هستند که جمعیت آن‌ها در قالب دو گروه شیعه و سنی حدود ۲۴۴ هزار نفر است؛ از این تعداد ۱۸ هزار نفر در تفلیس و ۳۳۶۰۰ آذری در شرق گرجستان، یعنی کاختی زندگی می‌کنند و بقیهٔ آذری‌ها در نقاط دیگر گرجستان پراکنده‌اند. این قشر در تعریف چگونگی روابط میان گرجستان و جمهوری آذربایجان نقش مهمی ایفا می‌کنند. در تأثیر این شرایط میان کشور گرجستان و سرزمین آذربایجان (منظور آران و شروان تاریخی) روابط اقتصادی، فرهنگی و سیاسی فعال برقرار بود. مسجد پایگاه اصلی مسلمانان گرجستان است که تا سال ۱۹۵۰ مسجد تفلیس در اختیار مسلمانان اهل سنت بود، اما تنها مسجد شیعیان تفلیس (مسجد آبی) که قدمت آن به قرن شانزدهم می‌رسید را در سال ۱۹۵۱ کمونیست‌های شوروی ویران کردند (Coyle, 2018: 169). در نتیجه، سنی‌ها و شیعیان تفلیس مجبور شدند تا از یک مسجد استفاده کنند. این مسئله سرانجام رشته‌های پیوند میان این دو جامعه را نیرومندتر کرد. به‌طور کلی روابط مدنی و خارج از قدرت اقوام در این کشور شکلی دوستانه و مثبت داشته است. از گذشته آذری‌ها کمی بالاتر از تنها مسجد دو محرابه گرجستان مستقر بودند و با اهالی بومی گرجستان روابط گسترده‌ای داشتند (Beacháin, 2019: 18).

اسلام تأثیر چشمگیری بر آگاهی ملی آذری‌های گرجستان داشته و برای بسیاری از آن‌ها ملیت و مذهب یکسان تعریف می‌شود. آن گونه که در پژوهشی میدانی یک‌سوم آذری‌های گرجستان ملیت خود را مسلمان خواندند. یهودیان گرجی نیز جزئی از اقلیت‌های با نفوذ در گرجستان هستند که در منطقهٔ قفقاز زندگی می‌کنند. قوم یهودی از قدیمی‌ترین تیره‌های اقوام در گرجستان است که نشانه‌های مهاجرت آن‌ها به این کشور، به دورهٔ مهاجرت یهودیان از منطقهٔ یهودیه به بابل در قرن ششم قبل از میلاد بر می‌گردد. بنابر

۱. کارتلی جنوبی از قدیمی‌ترین استان‌های گرجستان شرقی، در ۳۰ کیلومتری جنوب شرقی شهر تفلیس است.

روایت‌های تاریخی اولین گروه یهودیان بعد از تصرف اورشلیم توسط بابلی‌ها وارد این منطقه شدند. از گذشته‌های دور، یهودیان گرچی نه تنها از مردم گرجستان بلکه از یهودیان اشکنازی ساکن تفلیس نیز که زبان و رسوم متفاوتی دارند، جدا زندگی می‌کردند. این جمعیت که تعدادشان در اواخر دهه ۱۹۷۰ به ۸۰ هزار نفر می‌رسید، بیشتر به اسرائیل، ایالات متحد، فدراسیون روسیه و بلژیک مهاجرت کردند. در سال ۲۰۰۴ تنها حدود ۱۳ هزار یهودی گرچی در گرجستان باقی ماندند. یهودیان گرچی بیشتر در نزدیکی سواحل شهرهایی مانند لاد، بات‌یام، آشداد و هالون ساکن و در اورشلیم نیز چندین کنیسه مهم دارند. این قوم از زبان^۱ و رسم‌الخط گرچی استفاده می‌کنند. آژانس یهود اسرائیل^۲ و کمیته توزیع مشترک یهود آمریکا^۳ هر دو در گرجستان نمایندگان دائم دارند. در سال ۲۰۰۸ و در نتیجه جنگ در اوستیای جنوبی عده‌ای از یهودیان گرجستان به اسرائیل مهاجرت و عده‌ای دیگر از یهودیان نیز که نزدیک مناطق درگیری یعنی منطقه گوری^۴ در مرز گرجستان و روسیه ساکن بودند، به سوی مرکز و شهر تفلیس حرکت کردند (امیراحمدی، ۱۳۹۴: ۳۶).

به گفته بسیاری از صاحب‌نظران گرچی، در طول تاریخ گرجستان تبعیض نژادی یا مذهبی صورت نگرفته است و در هیچ منبع تاریخی از مناقشه‌های مذهبی یا نژادی نمونه‌ای یاد نمی‌شود. البته در گرجستان تنها رفتار نادرستی که با اقلیت‌ها، به دلیل رویکرد دولت انجام شد، مربوط به دوران گامساخوردیا بود که با شعار گرجستان برای گرچی‌ها به قدرت رسید. در راستای همین شعار، با آبخازها و اوستایی‌ها برخورد سختی شد؛ اما در دوره شواردنازه و ساکاشویلی اوضاع بهبود یافت و حتی برای اقلیت آرامنه در مجلس ملی سه کرسی تعیین شد. در حال حاضر نیز مشکل دولت گرجستان با اقلیت‌ها نه به سبب ماهیت آن‌ها بلکه به دلیل حمایتی که از سوی روس‌ها می‌شوند، است. نتیجه آن جنگ اوت ۲۰۰۸ بود (Wheatly, 2009: 126). اگرچه روسیه امروزه در تبیین مفهوم سیاست خارجی به اصل تقویت همکاری‌های بین‌الملل و توجه به جهان مدرن در قالب اصول یازده‌گانه سیاست خارجی خود تأکید می‌کند و در این چارچوب تمایل به عادی‌سازی روابط با گرجستان دارد. در گرجستان آخرین آمارگیری در سال ۲۰۰۲ انجام شد و تحلیل نتایج آن در مقایسه با داده‌های آخرین آمارگیری دوره اتحاد شوروی سال ۱۹۸۹ به صورت جدول‌های کلی زیر است.

جدول ۲: نمایه کلی ترکیب نژادی جمعیت گرجستان

سال	۱۹۸۹	۲۰۰۲
جمعیت / درصد	۱۰۰ درصد / ۵۴۰۱۰۰۰	۱۰۰ درصد / ۴۶۰۱۰۰۰

۱ . گویش خاص کیورولی که عبارت‌ها و کلمات عبری زیادی دارد.

۲ . Jewish Agency for Israel.

۳ . Joint Distribution Committee.

۳۷۲۴۰۰۰ / درصد ۸۰٫۹	۳۷۸۷۰۰۰ / درصد ۷۰٫۱	گرجی
۴۶۰۰۰ / درصد ۱٫۰	۹۶۰۰۰ / درصد ۱٫۸	آبخاز
۸۵۰۰۰ / درصد ۱٫۹	۱۶۴۰۰۰ / درصد ۳	آسی
۲۸۱۰۰۰ / درصد ۶٫۱	۴۳۷۰۰۰ / درصد ۸٫۱	ارمنی
۲۸۵۰۰۰ / درصد ۶٫۱	۳۰۸۰۰۰ / درصد ۵٫۷	آذربایجانی
۱۰۰۰۰۰ / درصد ۲٫۲	۳۴۱۰۰۰ / درصد ۶٫۳	روس
۱۹۰۰۰ / درصد ۰٫۴	۱۰۰۰۰۰ / درصد ۱٫۹	یونانی
۴۰۰۰ / درصد ۰٫۱	۲۵۰۰۰ / درصد ۰٫۵	یهودی
۱۰۰۰۰ / درصد ۰٫۲	۵۲۰۰۰ / درصد ۰٫۹	اوکراینی
۲۵۱۴ / درصد ۰٫۰۵	۳۳۳۳۱ / درصد ۰٫۶	کرد
۱۸۳۳۹ / درصد ۰٫۳۹	—	یزیدی
۷۱۱۰ / درصد ۰٫۱۵	—	اینگوش
۱۹۰۴۷ / درصد ۰٫۴۱	۵۷۶۶۹ / درصد ۱٫۰۶	غیره

منبع: احمدی لفورکی، ۱۳۹۳: ۵۸۳

جدول ۳: نمایه کلی ترکیب مذهبی جمعیت گرجستان در سال ۲۰۰۲

۴۶۰۱۰۰۰ / درصد ۱۰۰	جمعیت کلی کشور
۳۸۸۳۱۱۱ / درصد ۸۴	مسیحی ارتدکس
۳۴۷۲۷ / درصد ۰٫۷۵	مسیحی کاتولیک
۱۷۱۱۳۹ / درصد ۳٫۷	مسیحی گریگوری (ارمنی)
۳۵۴۱ / درصد ۰٫۰۷	یهودی
۴۳۳۷۸۴ / درصد ۹٫۴	مسلمان
۱۲۵۹۹ / درصد ۰٫۲۷	یزیدی
۳۳۴۶۸ / درصد ۰٫۷۲	غیره
۲۸۶۳۱ / درصد ۰٫۶۲	هیچ کدام

منبع: احمدی لفورکی، ۱۳۹۳: ۵۸۸

پس از فروپاشی اتحاد شوروی همکاری‌های متقابلی در محیط وسیع ژئوپلیتیک بین مرکز و جوامع نواستقلال پدید آمد. در این زمینه فصل تازه‌ای از روابط دو طرفه بین روسیه و گرجستان شکل گرفت که با همه گستردگی خود، تمایل‌های متضادی را نمایان ساخت. به‌گونه‌ای که دو کشور به روابط دوستانه همه‌جانبه تظاهر می‌کردند، اما روسیه نمی‌توانست نظاره‌گر جدایی گرجستان از مسکو و درپیش‌گرفتن سیاست نزدیکی به ساختارهای اروپایی - آتلانتیک از سوی این کشور باشد (Georgiam, 2007: 24).

گرجستان به‌عنوان یکی از کشورهای بلوک شرق با پیوستن به اتحادیه‌هایی مانند ناتو و اتحادیه اروپا در میان کشورهای منطقه قفقاز جنوبی بیشترین همگرایی را با غرب داشت؛ که همین همکاری به مانع جدی در مسیر نفوذ روسیه بر خارج نزدیک تبدیل شده است. سیاست اجرایی گرجستان مبنی بر پیوستن این کشور به این ساختارها بنابر میل روسیه نبود؛ بنابراین حمایت روسیه از جدایی‌طلبان آبخاز^۱، اوستیای جنوبی^۲ و آجارا^۳ به‌عنوان سه جمهوری خودمختار گرجستان در همین زمینه معنی پیدا می‌کرد. آبخاز به دلیل نداشتن مرز زمینی با روسیه نتوانست از کنترل دوباره دولت مرکزی گرجستان خارج شود، ولی دو جمهوری خودمختار دیگر در عمل با حمایت‌های نظامی و اقتصادی روسیه از گرجستان جدا شده‌اند؛ هر چند هنوز شناسایی بین‌المللی به دست نیامده است. همین موضوع موجب برهم‌خوردن تعادل در روابط دو کشور شد. در این میان مناقشه بین گرجستان و اوستیای جنوبی نمونه واضح برهم‌خوردن روابط دو کشور است. چنانکه بنابر اخبار از سوی طرف گرجی، عامل اصلی شروع درگیری نظامی در اوستیای جنوبی، تیراندازی جدایی‌طلبان روستاهای گرجستانی گزارش شده است. از آنجایی که گرجستان از نظر موقعیت جغرافیایی در مرکز کمربند امنیتی منطقه قرار دارد، هدف روسیه از این اعمال فشارها بر گرجستان، بازداشتن این کشور از حرکت در مسیر همگرایی با غرب است (Souleimanov and Abrahamyan, 2017: 12).

۱-۳- منافع روسیه در قفقاز جنوبی

بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، روسیه سیاست خارجی خود را به دو بخش خارج نزدیک (قفقاز جنوبی و آسیای مرکزی) و خارج دور تقسیم کرد. خارج نزدیک براساس آیین نظامی و سند مفهوم سیاست خارجی به‌عنوان منافع حیاتی روسیه تلقی می‌شود و از نظر مقام‌های کرملین، کاهش نفوذ روسیه در خارج نزدیک و به‌ویژه قفقاز جنوبی خطری برای یکپارچگی فدراسیون روسیه محسوب می‌شود. در واقع، قفقاز و ماورای قفقاز برای روسیه چنان اهمیتی دارد که می‌توان آن را در تحلیلی اندام‌واره به‌نوعی، قلب راهبردی روسیه تشبیه کرد. حساسیت راهبردی قفقاز برای روسیه را می‌توان در ارتباط با نقش مهم این منطقه در بقای فدراسیون روسیه و همچنین نقش ارتباطی قفقاز و جنبه‌های اقتصادی و انرژی آن برای روسیه جست‌وجو کرد (Peña-Ramos, 2017: 32).

1 . Abkhazia.

2 . South Ossetia.

3 . Adjara.

مسکو در دوره اول پوتین رویکرد رقابت همراه با ترس را در زمینه سیاست امنیتی به کار گرفت که از شاخص‌های این سیاست می‌توان به تصویب پیمان استارت ۲، پیشنهاد ایجاد سیستم دفاع ضد موشکی مشترک اروپایی و تصویب طرح مفهوم امنیت ملی روسیه اشاره کرد. سیاست غرب در جنگ بوسنی سبب کم‌رنگ شدن نگرش آرمان‌گرایانه و حرکت به سوی واقع‌گرایی به‌ویژه در دوره پوتین شد. پوتین در راستای عمل‌گرایی و نه ترویج ایدئولوژی خاص گام برداشت و منافع ملی روسیه را بر هر موضوع دیگری اولویت داد و براساس آن امنیت روسیه را تعریف کرد. او بهترین گزینه‌ها برای تأمین منافع روسیه را پرهیز از رقابت با غرب، تخصیص منابع و امکانات کشور برای توسعه و بازسازی اقتصادی و گرفتن سهم مطلوب و نه ایده‌آل در ساخت اقتصاد بین‌الملل از جمله اقتصاد، انرژی و گرفتن تکنولوژی نوین می‌داند. در دوره پوتین براساس سندهای مفهومی سیاست خارجی و آیین نظامی سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۷ شاهد چرخش اساسی در نوع نگرش سیاست خارجی روسیه به خارج نزدیک و از جمله قفقاز جنوبی هستیم. روسیه معتقد است خارج نزدیک جزو منافع حیاتی این کشور است؛ بنابراین باید هرگونه بی‌ثباتی و تجاوز در این منطقه را به‌طور سریع و شدید پاسخ دهد. در مجموع، در دوره پوتین و مدودیف خارج نزدیک به‌دلیل منابع موجود در آن و مسائل امنیتی ناشی از حضور غرب و گسترش ناتو بسیار مورد توجه قرار گرفته است (Kazantsev and Rutland, 2020: 94).

جدول ۴: منافع ملی و خارج نزدیک در دوره پوتین و مدودیف

موارد مقایسه	نتایج مقایسه
واژه‌های به کاررفته	منافع ملی - خارج نزدیک
بازیگران	دولت ملی
ماهیت منافع ملی	واقعیتی عینی و بخش‌ناپذیر
موضوع منافع ملی	مسائل مهم سیاسی، امنیت و قدرت
گرایش بازیگران	حفظ تمامیت ارضی و حاکمیت ملی
رابطه منافع بازیگران	متضاد
قاعده بازی	حاصل جمع جبری صفر
اقتدار	نظامی
نگرش فلسفی	واقع‌گرایانه سیاسی و مطلق‌گرا
آینده	تداوم اصولی اوضاع

منبع: سیف‌زاده، ۱۳۸۹: ۲۵۳

بنابر پژوهش و نمودار بالا این‌گونه استنباط می‌شود که سیاست خارجی روسیه در دوره پوتین و مدودیف

در برابر خارج نزدیک در سطوح مختلف تابع نگرشی متضاد و ناهمگن با غرب و سایر کشورها بوده است؛ در نتیجه منافع ملی روسیه در این منطقه در تأثیر جلوگیری از نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای تعریف می‌شد که با گسترش نگاه امنیتی مطلق‌گرا در بستر بازی برد و باخت همراه و جهت‌گیری این کشور در برابر مناقشه‌های مختلف را سرشار از ابهام و تضاد می‌ساخت. با توجه به سندهای سیاست خارجی و آیین نظامی روسیه که در سال‌های ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۸ تدوین شده است، می‌توان منافع روسیه را در خارج نزدیک (به‌ویژه قفقاز) بدین ترتیب برشمرد:

۱. امنیت مرزهای روسیه: موضوع امنیت در خارج نزدیک و به‌ویژه قفقاز برای روس‌ها بسیار اهمیت دارد و به‌نوعی ثبات و بی‌ثباتی فدراسیون روسیه در ارتباط مستقیم با ثبات و امنیت خارج نزدیک تعریف می‌شود. زیرا روسیه در خارج نزدیک با کشورهایی همسایه است که همواره با مشکلات امنیتی مواجه‌اند و در این زمینه روسیه تلاش کرده است با ایجاد نیروهای مختلف واکنش سریع، نیروهای حافظ صلح و نیروهای مرزبانی در راستای تأمین امنیت مرزها اقدام کند (Markedonov, 2017: 32).

۲. روس‌های خارج نزدیک، از دو بعد اهمیت دارد:

الف) اهمی برای اجرای هدف‌های روسیه در خارج نزدیک برای رسیدن به منافع موردنظر روسیه،
 ب) اهمی در دست جمهوری‌های میزبان روس‌های خارج نزدیک که به‌واسطهٔ این روس‌ها، جمهوری‌ها می‌توانند که روسیه را زیر فشار قرار دهند و از آن امتیازهای زیادی دریافت کنند؛ بنابراین جمهوری‌ها به این مسئله آگاه هستند که بازگشت روس‌های خارج نزدیک به روسیه سبب ایجاد مشکلات زیادی خواهد شد.
 ۳. جلوگیری از تجزیهٔ فدراسیون روسیه: یکی از مسائل مهم برای روسیه است که همواره روسیه به دنبال پیشگیری از هرگونه اقدام تجزیه‌طلبانه (به استثنای جدایی‌طلبان گرجستان) بوده است؛ به همین دلیل روس‌ها باید بر همهٔ مناقشات موجود در خارج نزدیک و از جمله قفقاز تسلط داشته باشند؛ چراکه جمهوری‌های داخل سرزمین روس‌ها همواره از جریان‌های جدایی‌طلبانه در خارج نزدیک تأثیر می‌پذیرند و این خطر تجزیه را افزایش می‌دهد.

۴. منابع انرژی و خطوط انتقال: به موازات امنیت خارج نزدیک، انرژی و خطوط انتقال آن برای روس‌ها جزو منافع ملی و راهبردی به حساب می‌آید؛ به‌ویژه در قفقاز که منابع نفتی و گازی فراوانی دارد. این منابع علاوه بر آنکه تثبیت‌کنندهٔ جایگاه روسیه در بحث انتقال انرژی به بازار جهانی است، به‌عنوان اهمی برای تقویت بنیان‌های اقتصادی فدراسیون روسیه به کار می‌رود. همچنین ابزاری در دست روسیه برای رقابت با شرکت‌های نفتی غربی است که بعد از فروپاشی به منطقه آمدند و برای برهم‌زدن معادله‌های انرژی و انتقال انرژی تلاش می‌کنند. روسیه بارها از این امتیاز علیه دولت‌های مخالف در خارج نزدیک بهره برده است (Abushov, 2019: 145). در مجموع تهدیدهایی که متوجه منافع روسیه است را می‌توان چنین برشمرد:

۱. حمایت ناتو و کشورهای غربی از جدایی‌طلبان چچن برای تجزیهٔ روسیه؛
۲. افزایش حضور نظامی ایالات متحد در قفقاز پس از حادثهٔ یازده سپتامبر به‌منظور محاصرهٔ روسیه؛
۳. رشد گرایش‌های غرب‌گرایانه در کشورهای منطقه و دوری آن‌ها از روسیه؛

۴. تقویت پیمان‌های نظامی ضد روسی مانند گوم؛
۵. افزایش فشار برای خروج نظامیان روسیه از گرجستان و جمهوری آذربایجان؛
۶. افزایش فشار بر روس‌های ساکن در قفقاز جنوبی؛
۷. دورماندن روس‌ها از طرح‌های بهره‌برداری و انتقال انرژی منطقه براساس طرح‌های آمریکایی مانند خط لوله باکو- تفلیس- جیحان و ناباکو
۸. احتمال حل مناقشات موجود در قفقاز جنوبی بدون نقش مؤثر روسیه.

۲-۳- ابزار رسیدن به هدفها

دولت‌ها در عرصه سیاست خارجی برای تحقق هدفها و تأمین منافع ملی از ابزارهای دیپلماسی، اقتصادی، تبلیغاتی و نظامی به شیوه‌های مختلف بهره می‌گیرند، برای بهره‌گیری از ابزارهای سیاست خارجی در مرحله اجرای سیاست خارجی باید در روند به‌کارگیری تصمیم‌ها و اجرای آن ارتباط منطقی وجود داشته باشد. به بیانی، چنانچه در فرایند سیاست‌گذاری ارزیابی درستی از عناصر تشکیل‌دهنده قدرت نشود و به واقعیت‌های محیط بین‌الملل که راهبردها در قالب آن بیان می‌شود، توجه نشود، هیچ‌گاه هدفها و سیاست خارجی به نتیجه نخواهد رسید (قوام، ۱۳۹۲: ۲۰۷). فدراسیون روسیه ابزارهای سیاست خارجی مورد استفاده خود را بعد از فروپاشی بر اساس آیین‌های نظامی و سندهای خارجی تعیین کرده است که بیشتر آن‌ها باتوجه به شرایط داخلی و بین‌المللی تدوین شده‌اند. جهت‌گیری فدراسیون روسیه از همان ابتدای فروپاشی، در برابر جریان‌های جدایی‌طلبانه و ملی‌گرایانه استفاده از ابزارهای نظامی و در کنار آن به‌کارگیری ابزار دیپلماسی بوده است، ولی امروزه به‌دلیل اهمیت انرژی از هر سه ابزار نظامی، اقتصادی و دیپلماسی هم‌زمان بهره می‌گیرد، البته باید توجه داشت همانند دوران اتحاد شوروی، دیگر ابزار تبلیغاتی چندان کاربردی ندارد، جز در رابطه با تحریک مناقشات قومی که این مسئله نیز در راستای زیر فشار قراردادن جمهوری‌های پسا شوروی است، تا در جهت منافع و خواسته‌های روسیه گام بردارند؛ بنابراین از ابزار دیپلماسی، اقتصادی و نظامی در سطحی وسیع استفاده می‌شود (Lorena Cárdenas, 2019: 389).

۴- مناقشه اوستیای جنوبی

اوستیای جنوبی بعد از انقراض پادشاهی در قفقاز شمالی به‌واسطه حمله تیمور و تاتارها، رفته‌رفته به نواحی و دشت‌های جنوبی سرازیر و در سال ۱۷۷۴ در قلمروی کارتلی شمالی مستقر شدند؛ با قدرت‌گرفتن روس‌ها در منطقه قفقاز شمالی، اوستیای نخستین ملت قفقاز بودند که به روس‌ها پیوستند و در جنگ‌های بعدی علیه ایران و عثمانی جزو نیروهای ارتش تزار بودند. امروزه منطقه خودمختار اوستیای جنوبی در شرق گرجستان و همسایه روسیه با مساحتی حدود ۳۹۰۰ کیلومتر مربع واقع شده است. اوستیای جنوبی متشکل از اوستیای هاست که از اقوام ایرانی و آریایی هستند و نام دیگر آن‌ها ایرونی است. اوستیای در دوره استالین برای برهم‌زدن یک‌دستی گرجستان به‌وسیله استالین به خاک گرجستان منتقل شدند. اوستیایی‌ها نسبت به این اقدام مخالفت خود را ابراز کردند، ولی به نتیجه‌ای نرسیدند. تا اینکه در پی سیاست گلاسنوست

گورباچف، جریان ملی‌گرایی تقویت و سبب شد تا در سال ۱۹۸۹ آن‌ها خواستار جدایی از گرجستان شوند. این مسئله با فروپاشی اتحاد شوروی عامل جنگ میان دولت مرکزی گرجستان و تسخینوالی (مرکز اوستیای جنوبی) شد که در ژوئن ۱۹۹۲ به اوج رسید و در سال ۱۹۹۳ با میانجیگری سازمان ملل در منطقه آتش‌بس برقرار شد (کاظمی، ۱۳۹۴: ۴۵۴). آتش‌بس ایجاد شده تا ۸ دسامبر ۲۰۰۸ پابرجا ماند، ولی با شروع جنگ پنج روزه سال ۲۰۰۸ بار دیگر روند جدایی‌طلبی شدت گرفت و سپس استقلالش توسط روسیه و ونزوئلا به رسمیت شناخته شد. در این زمینه، گرجستان ورود روسیه به مناقشه منطقه‌ای موسوم به هلال بحران را نشانه نقض قطعنامه ۱۰۳/۳۶ (۹ دسامبر ۱۹۸۱) مجمع عمومی سازمان ملل متحد مبنی بر «مداخله‌نکردن در امور کشور» می‌داند (سوداگر، ۱۳۹۱: ۱۱۴). از دیدگاه برخی صاحب‌نظران، عقیده کلی این است که جنگ در گرجستان در حقیقت جنگ و رقابت بین دو قدرت روسیه و ایالات متحد بود؛ بنابراین از این تحلیل پشتیبانی می‌کنند که نتایج جنگ روسیه و گرجستان، از جمله پذیرش استقلال اوستیای جنوبی و آبخازیا و به رسمیت‌شناختن آن از سوی روسیه پاسخ به پذیرش استقلال کوزوو از سوی غرب و مرحله جدید بازی سیاسی بین روسیه و ایالات متحد بود (Kalendarishvili, 2017: 26).

۱-۴- ابزار دیپلماسی

در بحران اوستیای جنوبی، روسیه به این دلیل که با اوستیا مرز مشترک دارد به‌عنوان حامی ظاهر شد و در بیشتر مواردی که مربوط به مذاکره بود (از ۱۹۹۱) حضور فعالی داشت؛ هر چند که حجم این مذاکرات برای حل اختلاف میان اوستیا با گرجستان تا پیش از جنگ اوت ۲۰۰۸ قابل توجه نبوده است؛ چرا که همواره خواسته اوستیای جنوبی فقط جدایی از گرجستان و اعلام استقلال یا پیوستن به روسیه بود که همین موضوع حوزه مذاکرات را محدودتر می‌کرد. پیش از جنگ، روسیه روابط دیپلماتیک خود را با این مناطق گسترش داد و حمایت‌های دیپلماتیک فراوانی در راستای به‌رسمیت‌شناختن استقلال اوستیا انجام داده بود، اما این ابزار بیشتر بعد از جنگ اوت ۲۰۰۸ فعال شد. هر چند که در تنش‌های سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸ روسیه روادید گرجی‌ها را لغو و گرجستان را زیر فشار قرار داده بود.

بعد از جنگ، روسیه در ۲۶ اوت ۲۰۰۸ استقلال اوستیا را به‌رسمیت شناخت و در ۹ سپتامبر بین خود و اوستیای جنوبی و نیز آبخازیا روابط دیپلماتیک برقرار کرد. همچنین به‌واسطه یک هفته در ۱۷ سپتامبر فدراسیون روسیه قراردادهای دوستی، همکاری و کمک متقابل با این دو خودمختاری امضا کرد (BBC, 2009/9/8).

روسیه روابط خود را با گرجستان قطع کرد و جنگ را در پنج روز به پایان رساند. سرانجام در پی توافق‌نامه ۶ ماده‌ای مدویدف و سارکوزی آتش‌بس برقرار شد. در مجموع ابزارهای روسیه در مناقشه اوستیای جنوبی را باید به دو دوره متفاوت تقسیم کرد و محور اصلی تقسیم بر پایه جنگ ۸ اوت است که روسیه پیش از آن بدین صورت هرگز آشکارا سیاست حمایت از فرایند استقلال منطقه اوستیا را در پیش نگرفته بود؛ ولی بعد از این جنگ همه ابزارهای خود را به کار گرفت؛ مانند ابزار دیپلماسی که بعد از جنگ دو رویکرد متفاوت را در برابر گرجستان و اوستیا در پیش گرفت (Lawfare, 2020: 29).

۴-۴- ابزار اقتصادی

روسیه غیرمستقیم از این ابزار در مناقشات مورد نظر تا سال ۲۰۰۸ استفاده کرد و حمایت‌های آشکار از اوستیای جنوبی و تحریم‌های آشکار علیه گرجستان را در عمل بعد از جنگ اوت ۲۰۰۸ در پیش گرفت. با آغاز جنگ، معادله قدرت برهم خورد و روسیه تنها حافظ و پشتیبان اوستیا معرفی شد و مواضع سخت‌گیرانه‌ای در برابر گرجستان در پیش گرفت. سازوکارهای به‌کارگرفته شده روسیه به دو صورت بود:

۱. حمایت‌های مالی و اعطای کمک به اوستیای جنوبی به‌منظور بازسازی زیرساخت‌های مورد نیاز و به‌طور کلی تغییرهای عمده در عرصه‌های مختلف خود که از جمله این حمایت‌ها در قالب بستن قراردادهای اقتصادی، مالی و اعطای کمکی بالغ بر ۵۵۰ میلیون دلار به آبخازیا و اوستیای جنوبی بود که در ادامه حمایت‌های روسیه صورت گرفت تا هر دو منطقه در زمینه انرژی زیر فشار گرجستان قرار نگیرند. در این زمینه، روسیه خطوط لوله گازی از اوستیای شمالی به‌طرف این دو منطقه ایجاد خواهد کرد؛ بنابراین روسیه در برابر جدایی اوستیای جنوبی از گرجستان حمایت‌های گسترده‌ای از اوستیا کرد؛ زیرا اوستیا و آبخازیا بدون حضور و حمایت روسیه نمی‌توانند به حیات سیاسی و اقتصادی خود ادامه دهند (Papava, 2009: 212).

۲. شکل دوم ابزار به کار گرفته شده شامل تحریم‌های گسترده علیه گرجستان و از جمله، تحریم ورود آب معدنی و مشروبات الکلی از گرجستان، قطع صادرات گاز روسیه به گرجستان، مسدود شدن دارایی‌های گرجستان در روسیه، جلوگیری از تبادل‌های مالی میان مهاجران گرجی در روسیه، قطع راه‌های ریلی، هوایی و جلوگیری از انتقال منابع مالی کارگران گرجی شاغل در روسیه به گرجستان بود. هدف روسیه از اعمال سیاست‌های دوگانه، در درجه اول تثبیت موقعیت روسیه در اوستیای جنوبی و آبخازیا برای آینده سیاست خارجی روسیه است؛ چرا که همواره می‌تواند از این موقعیت علیه هر اقدامی از سوی گرجستان یا هر کشور رقیب در منطقه استفاده کند. در درجه دوم هدف زیر فشار قرار دادن گرجستان است که منجر به سست شدن حاکمیت غرب‌گرای گرجستان و به‌رسمیت شناختن نقش کلیدی روس‌ها در جریان انتقال انرژی می‌شود (Vilovatykh and Rogovaya, 2018: 56).

۴-۳- ابزار نظامی

روسیه تا قبل از جنگ اوت، از سال ۱۹۹۱ از اوستیای جنوبی حمایت‌های مالی و نظامی کرده است و سبب تحریک‌های قومی در منطقه شده بود. به‌گونه‌ای که نیروهای حافظ صلح و مرزبانی خود را در مرزهای اوستیای جنوبی و گرجستان مستقر کرده بود که همواره این موضوع یکی از بزرگ‌ترین مشکلات گرجستان و روسیه به شمار می‌رفت. روسیه بنابر توافق‌نامه استانبول از خاک گرجستان خارج و پایگاه‌های خود را در این کشور تخلیه کرد. از سوی دیگر با حرکت گرجستان در راه پیوستن به ناتو بر تحریک‌های خود در مرزهای اوستیا با گرجستان افزود. همه سیاست‌های روسیه با پاسخ متقابل گرجستان روبه‌رو می‌شد که سرانجام منجر به جنگ اوت ۲۰۰۸ شد (Jones, 2008: 39).

روسیه بعد از جنگ حضور نظامی خود را در قالب نیروهای مرزبانی و حافظ صلح در مرزهای اوستیای جنوبی

افزایش داد و در کنار آن با توجه به حمایت نظامی و تسلیحاتی از اوستیا، خواستار استقرار پایگاه نظامی در این منطقه بود که همه این موارد ناقض توافق‌نامه مدودیف و سارکوزی بود. در زمینه نظامی باید به ایجاد مرزبندی و تقویت مرزها توسط روسیه برای اوستیا نیز اشاره کرد؛ اما باید آگاه بود که منظور اوستیا از تقویت مرزها که در دیدار پوتین از هر دو منطقه (اوستیا و آبخازیا) مورد تأیید قرار گرفت، مرزبندی مدرن است؛ به عبارتی منظور آن‌ها از تقویت مرزها تنها ایجاد چند پست مرزی و کشیدن سیم خاردار نیست، بلکه آن‌ها بر ایجاد جاده مرزی ویژه، سیستم‌های الکترونیکی کنترل مرزی و پست‌های ویژه حفاظت مرزی توجه داشتند و هزینه چنین مرزبندی بالغ بر ۶،۳ میلیارد روبل است؛ البته چنین مرزبندی احتمالاً باز به مناقشات این منطقه دامن خواهد زد (Claudin, 2017: 110).

نتیجه

در طول تاریخ، توجه به «خارج نزدیک» در سیاست خارجی روسیه با آرمان‌گرایی همراه بوده است و از سوی دیگر نگرش به «خارج دور» همراه با رهیافت واقع‌گرایی بازتولید می‌شد؛ اما امروزه اهمیت منابع انرژی، گرایش دولت‌های منطقه به سوی غرب و افزایش حضور نیروهای نظامی، رویکرد روسیه در دو منطقه را به سطح واقع‌گرایی نزدیک کرده است. در این میان، روابط گرجستان و روسیه در تأثیر موقعیت راهبردی گرجستان در انتقال انرژی به غرب و نیز فرایند هویت‌سازی ملی در راستای از میان بردن نشانه‌های سلطه دو قرن روسیه، به مقابله روسیه با این کشور منجر شد؛ بنابراین مداخله روسیه در مناقشه اوستیا به چهار دلیل عمده احیای سطح نفوذ خود در گرجستان همانند دوران شوروی، محدود کردن گرایش‌های غرب‌گرایانه دولت گرجی، جلوگیری از گسترش ناتو به شرق و ایفای نقش پررنگ در زمینه انرژی و انتقال آن قابل توجه است.

روسیه از اقلیت‌های قومی همواره به‌عنوان ابزاری برای کنترل جمهوری‌های پسا شوروی استفاده کرده است و این اهرم در جهت‌گیری سیاست خارجی روسیه نقش بسزایی ایفا می‌کند. در این میان یکی از سیاست‌های روسیه به‌واسطه ابزار سیاست خارجی در برابر بحران اوستیای جنوبی، تحریک قومیت‌ها و تبدیل آن‌ها به نیروهای متخاصم در برابر دولت مرکزی بود. اما به‌نظر می‌رسد فرهنگ مسیحیت گرجی‌ها مطابقت بیشتری با مسیحیت دنیای غرب در مقایسه با مسیحیت ارتدکس روسیه دارد که این موضوع هویت گرجی‌ها را به دنیای غرب گره زده است؛ همین امر موجب می‌شود تا موفقیت روسیه در به‌کار گرفتن این سیاست به‌صورت عام و گسترده محتمل نباشد.

از این‌رو، تأکید بر سه اصل هویت اجتماعی به موازات هویت قومی و فرهنگی به‌وسیله ابزارهای تبلیغاتی، اهمیت نیازهای مادی و معنوی به‌شکل هم‌راستا و نیز همسان‌سازی رفتارهای ملی و منطقه‌ای در قالب رویکرد یکنواخت، می‌تواند حضور فعال روسیه را در مقام ضلع سوم رخدادهای منطقه تضمین کند. آن‌گونه که مطابق فصل دوم قانون اساسی فدراسیون، عنصر اول منافع ملی روسیه در حوزه مدنی شامل رعایت حقوق و آزادی‌های شهروندی تعریف شده و با تضمین نوسازی معنوی در قانون اساسی، حفظ و تقویت ارزش‌های اخلاقی جامعه و نیز احیای سنت میهن‌پرستی، در کشور به رسمیت شناخته می‌شود. عنصر

دوم از منافع ملی نیز در حوزه اطلاعات، شامل پشتیبانی از اطلاعات در راستای سیاست دولت روسیه و دربرگیرنده انتقال اطلاعات قابل اعتماد از رویدادهای مهم اجتماعی در زندگی مردم است. به‌طور کلی باوجود اینکه سیاست روسیه در برابر مناقشه اوستیای جنوبی تابع جنگ قدرت میان روسیه و ایالات متحد بوده است و به‌نوعی تسویه حساب با گرجستان (منطقه) و غرب (جهانی) به حساب می‌آید، بازهم اقلیت‌های قومی منطقه در سیاست روسیه در قبال بحران اوستیای جنوبی نقش مستقیم ایفا کردند.

منابع

- احمدی لفور کی، بهزاد (۱۳۹۲)، راهنمای منطقه خزر و کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی، تهران: ابرار معاصر.
- امیر احمدی، بهرام (۱۳۹۳)، کتاب سبز: گرجستان، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، وزارت امور خارجه.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۵)، «نظریه انتقادی: چارچوبی برای تحلیل سیاست خارجی»، مجله مرکز تحقیقات استراتژیک، دوره ۳۶، شماره ۱، صص ۱۸۲-۲۰۵.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۹۱)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران: سمت.
- کاظمی، احمد (۱۳۹۳)، امنیت در قفقاز جنوبی، تهران: ابرار معاصر.
- کولائی، الهه (۱۳۹۴)، ریشه‌های اقتصادی فروپاشی اتحاد شوروی، تهران: دانشگاه تهران.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۸)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
- سیف زاده، سیدحسین (۱۳۸۹)، مبانی روابط بین‌الملل، تهران: میزان.
- سوداگر، احمد (۱۳۹۰)، قطعنامه‌های جنگ و سازمان ملل، تهران: ولا منتظر.
- Abushov, Kavus (2019), "Russian foreign policy towards the NagornoKarabakh conflict: prudent geopolitics, incapacity or identity?", East European Politics, Vol. 35, No. 1, pp. 72-92, DOI: 10.1080/21599165.2019.1579711.
- Beacháin, Donnacha (2019), "Cheque-Mates? Abkhazia's Quest for International Recognition", Studies of Transition States and Societies, Vol. 11, No. 1, pp. 214-234, ISBN: 978-90-04-24893-9.
- Claudin, carmen (2018), qué pasa con los vecinos de rusia?, Barcelona: Centre for International Affairs.
- Coyle, James (2018), Russia's Border Wars and Frozen Conflicts, Southeast European and Black Sea, London: Palgrave Macmillan, DOI 10.1007/978-3-319-52204-3.
- Hewitt, George (2013), "Discordant Neighbours: A Reassessment of the Georgian-Abkhazian and GeorgianSouth Ossetian", Brill, Vol. 3, No. 1, pp. 87-105, ISBN: 978-90-04-24893-9.

- Jones, Stephen (2008), “Clash in the Caucasus: Georgia, Russia, and the Fate of South Ossetia”, History Departments at The Ohio State University, Vol. 2, No. 2, pp. 67-89.
- Kalandarishvili, Nana (2017), Perception of the impact of international support on peaceful transformation of conflicts in the south caucasus, Tbilisi: Caucasian House, ISBN 978-9941-9510-3-9.
- Kazantsev, Andrei and Rutland, Peter (2019), “Russia’s policy in the “frozen conflicts” of the postsoviet space: from ethno-politics to geopolitics”, Caucasus Survey, Vol. 8, No. 2, pp. 142-162, <https://doi.org/10.1080/23761199.2020.1728499>.
- Lawfare (2020), Humanitarian aid in the Russo-Georgian conflict, Washington: Hard National Security Choices.
- Lorena Cárdenas, Magda (2019), “Women-to-Women Diplomacy in Georgia: A Peacebuilding Strategy in Frozen Conflict”, Journal Civil Wars, Vol. 21, No. 3, pp. 385- 409, <https://doi.org/10.1080/13698249.2019.1667713>.
- Markedonov, Sergey (2017), Russia’s Evolving South Caucasus Policy Security Concerns amid Ethno-Political Conflict, Berlin: Advancing foreign policy.
- OECD (2009), “Foreign Direct Investment in Azerbaijan”, http://www.oecd.org/data_oecd/24/17/2422494.pdf, (Accessed on: 8/9/2009).
- Papava, vladimer (2009), “Georgia’s economy: post-revolutionary development and post-war difficulties”, Central Asian Survey, Vol. 28, No. 2, pp. 199-213, <https://doi.org/10.1080/02634930903043717>.
- Peña-Ramos, José (2017), “The Impact of Russian Intervention in Post-Soviet Secessionist Conflict in the South Caucasus on Russian Geo-Energy Interests”, International Journal of Conflict and Violence, Vol. 11, No. 3, pp. 12-29.
- Price, richard and Reus-Smit, Christian (2010), “Dangerous Liaisons?: Critical International Theory and Constructivism”, European Journal of International Relations, Vol. 4, No. 3, pp. 259-294, <https://doi.org/10.1177/1354066198004003001>.
- Souleimanov, Emil Aslan and Abrahamyan, Eduard (2017), “Unrecognized states as a means of coercive diplomacy? Assessing the role of Abkhazia and South Ossetia in Russia’s foreign policy in the South Caucasus”, Southeast European and Black Sea, Vol. 18, No. 1, pp. 73-86, DOI: 10.1080/14683857.2017.1390830.
- Tatikian, soossi (2016), “euro-atlantic integration trends of the south Caucasus

- states”, *central Asia and Caucasus*, Vol. 40, No. 4, pp. 36-52.
- Vilovatykh, a and Rogovaya, b (2019), “Безопасность России и военно-политические процессы в Кавказском регионе”, *Военный университет*, Vol. 24, No. 5, pp. 56-69.
 - Wendt, Alexander (2009), *Social Theory of International Politics*, Cambridge: Cambridge University Press.
 - Wheatly, Jonathan (2010), “managing ethnic diversity in Georgia: one step forward, two steps back”, *central asian survey*, Vol. 28, No. 2, pp. 119-134, <https://doi.org/10.1080/02634930903034880>.
 - Wind, Marlene (2007), *the Rules of Anarchy*, London: Routledge, <https://doi.org/10.4324/9780203993620>.

تقابل سازمان پیمان امنیت جمعی با ناتو در قفقاز جنوبی: با تأکید بر ارمنستان و گرجستان

دانیال رضاپور^۱

علی اسکندری‌نسب^۲

چالش‌های امنیتی موجود در قفقاز جنوبی سبب شده است تا دو کشور ارمنستان و گرجستان پیوسته به دنبال ایجاد یا پیوستن به ساختارهایی برآیند که امنیت آن‌ها را تأمین کند. در این میان، ناتو و سازمان پیمان امنیت جمعی بیش از دیگر سازمان‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در جهت جذب و همکاری امنیتی با این کشورها موفق بوده‌اند. در ابتدای دهه ۱۹۹۰، گرجستان رغبت فراوانی برای پیوستن به ناتو از خود نشان داد، اما با توجه به اینکه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ فعالیت‌های ناتو به‌طور جدی تحت تأثیر منافع آمریکا قرار گرفت، این موضوع حساسیت نخبگان سیاسی ارمنستان را برانگیخت و این کشور به قدرت سازمان پیمان امنیت جمعی تمایل نشان داد. در این نوشتار در پی پاسخ به این پرسش هستیم که راهبرد گرجستان و ارمنستان در برابر ناتو و سازمان پیمان امنیت جمعی دارای چه ویژگی‌های کنش تاکتیکی و راهبردی است؟ در پاسخ این فرضیه مطرح می‌شود که گرجستان و ارمنستان در انجام مأموریت‌های خود ناچارند از سازوکارهای مربوط به اقدام‌های اطمینان‌ساز، ارتقای قابلیت‌ها و پاسخ‌گویی برای مقابله با تهدیدهای سازمان‌های ناتو و پیمان امنیت جمعی استفاده کنند. این نوشتار نشان خواهد داد که درک تهدیدها بر ترجیحات امنیتی تشکیل اتحادها در سطح ملی این دو کشور تأثیر گذار است و برای تأیید این موضوع دو گزاره ارائه می‌شود: اول، گروهی از ارمنی‌ها که جمهوری آذربایجان و ترکیه را تهدید اصلی برای دولتشان تلقی می‌کنند، تمایل به عضویت در سازمان پیمان امنیت جمعی به رهبری روسیه دارند. دوم، گرجی‌هایی که تهدید اصلی برای دولت خود را از طرف روسیه می‌دانند و خواستار عضویت در ناتو هستند. **کلیدواژه‌ها:** ارمنستان، سازمان پیمان امنیت جمعی، قفقاز جنوبی، گرجستان، ناتو.

مقدمه

با فروپاشی اتحاد شوروی و انحلال پیمان ورشو، ناتو بدون وجود دشمن رقیب دچار بحران هویت شد و بسیاری از صاحب‌نظران سیاست بین‌المللی بر این باور بودند که این سازمان موضوعیت خود را از دست داده است و فرو خواهد پاشید. اما سازه‌نگاران روابط بین‌الملل که درک صحیحی از منطق درونی و روابط بیرونی سیاست بین‌المللی داشتند، نه تنها بر ایدهٔ فروپاشی ناتو توجهی نکردند بلکه بیان کردند که ناتو به‌علت برتری نظام تک‌قطبی و سلطه‌طلبی ارشادی گسترش می‌یابد. گسترش ناتو به شرق و جذب کشورهای اروپای شرقی، درستی این نظر سازه‌گرایان را به خوبی نشان می‌دهد. در این میان، ناتو با تعریف مفهوم امنیت و گسترش این مفهوم به مفاهیمی چون مبارزه با تروریسم، بنیادگرایی، افراط‌گرایی و امنیت انرژی، نقش جدیدی را برای خود در اوراسیای مرکزی و به‌ویژه قفقاز جنوبی تعریف کرد و به‌عنوان ابزاری برای اجرای سیاست‌های جدید غربیان درآمد. در مقابل، در سپتامبر ۱۹۹۳ برای هماهنگی در همکاری‌های نظامی، یک دستور مشترک جایگزین کشورهای مستقل هم‌سود شد که نشان‌دهندهٔ هژمونی و هدف‌های روسیه در اوراسیای مرکزی بود: تأسیس سازمان پیمان امنیت جمعی. شکل‌گیری این سازمان نه تنها سبب تحکیم قدرت روسیه و افزایش تأثیرگذاری این کشور در کشورهای مستقل هم‌سود شد، بلکه در زمینهٔ حل دشواری‌های امنیتی با ناتو، اهرم‌های بیشتری را در اختیار روسیه قرار داد و حضور و نفوذ آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز را تحت تأثیر قرار داد (Schemidt, 2016: 157). این پیمان بیش از به‌قدرت‌رسیدن پوتین در آغاز سال ۲۰۰۰ از سوی اعضا جدی گرفته نشد. در این سال‌ها تنها رخدادهای مهم در پروندهٔ این پیمان، خروج ازبکستان، گرجستان و جمهوری آذربایجان در سال ۱۹۹۱ از آن بود. اما با ورود پوتین به عرصهٔ قدرت در روسیه، این روند تغییر کرد و روسیه نبض این پیمان را به‌دست گرفت.

سه جمهوری قفقاز جنوبی، ارمنستان، آذربایجان و گرجستان به‌علت متزلزل بودن پایهٔ جمهوری‌شان مجبور بودند برای بقا در منطقه قفقاز جنوبی به قدرت‌های خارجی متکی باشند. درحالی‌که گرجستان به‌ویژه پس از به‌قدرت‌رسیدن ساکاشویلی در سال ۲۰۰۳ به‌دنبال پیوستن به سازمان ناتو بود، ارمنستان بسیار با روسیه هم‌سو شد و به عضویت سازمان پیمان امنیت جمعی به رهبری روسیه درآمد. تصمیم ارمنستان مبنی بر تمدید پیمان حضور پایگاه‌های نظامی روسیه در ارمنستان با هدف پیوستن به اتحادیهٔ اقتصادی اوراسیای روسیه و ایجاد سیستم دفاعی مشترک هوایی، همکاری راهبردی مسکو و ایران را نزدیک‌تر از پیش‌بینی‌های غربیان کرده است. در مقابل، گرجستان تلاش کرده است تا از روسیه فاصله بگیرد و در معماری امنیت غربی ادغام شود. اگرچه رئیس‌جمهور گرجستان، ادوارد شواردنادرده مجبور به امضای شده بود، اما وی از تمدید این پیمان امتناع کرد و کوشید تا سیاست خارجی متعادل‌تری را ایجاد کند که در این سیاست خارجی، روابط نزدیک‌تر با غرب ترسیم شده بود. در همین زمینه، میخائیل ساکاشویلی کشور را حتی بیشتر از روسیه دور کرد و برای دستیابی به برنامهٔ اقدام برای عضویت ناتو تلاش مستمر کرده بود (Siroky et all, 2017: 5). تحول‌های مربوط به دو قدرت در نظام بین‌الملل نشان می‌دهد که هر دو بعد از فروپاشی اتحاد شوروی به‌دنبال تحکیم روابط با هدف کنترل و تأثیرگذاری بر سیاست‌های گرجستان

برآمده‌اند. بعد از فروپاشی نظام دوقطبی و احیای نسبی قدرت در روسیه به‌ویژه با روی کار آمدن پوتین در هزاره سوم، تلاش‌های این کشور برای بازگشت به قدرت گذشته و تأثیرگذاری بر روابط بین‌الملل آغاز شده است. در این میان، نگاه‌داشتن تفلیس در جبهه روس از مهم‌ترین این اقدام‌ها است. در سوی دیگر، آمریکا که خاطرات پرهزینه جنگ سرد و سرکشی‌های کمونیستی را از یاد نبرده، تلاش برای مهار مسکو با ابزارهای مختلف، برای جلوگیری از خیزش دوباره آن را در صدر برنامه‌های خود قرار داده است. مسئله مهم دیگر، گسترش ناتو است. یکی از جنجالی‌ترین اقدام‌ها، گسترش ناتو به شرق با تأکید بر حوزه اتحاد شوروی است که ناتو با اعمال «طرح مشارکت برای صلح»، توسعه به شرق را شروع کرد و با عضویت کشورهای لتونی، استونی، لیتوانی، بلغارستان، رومانی و اسلواکی در سال ۲۰۰۱ تعداد اعضای خود را به ۲۸ عضو رساند و وارد حوزه جغرافیایی اتحاد شوروی شد. در میان کشورهای قفقاز نیز گرجستان نقش فعال‌تری را برای پیوستن به ناتو ایفا کرده و از گسترش آن به شرق استقبال کرده است. در واقع، آن‌ها بر این باورند که وارد شدن به ناتو سبب تأمین امنیت گرجستان در برابر مسکو و تقویت ارزش‌های مردم‌سالار و ثبات و امنیت خواهد شد. اما مقام‌های روسی معتقدند که آمریکا با عضویت گرجستان در ناتو به همراه کشورهای اوکراین، مولداوی، لهستان، چک و مجارستان به دنبال محاصره کامل روسیه است و این سیاست غرب در گسترش ناتو به شرق را عامل برهم‌زننده توازن راهبردی پیرامون روسیه می‌داند (Hierman, 2019: 259). از سوی دیگر، کرملین به‌عنوان متحد سنتی ایروان در سیاست خارجی و امنیتی ارمنستان جایگاهی ویژه دارد. روابط دو کشور پس از فروپاشی اتحاد شوروی از ثبات نسبی برخوردار بوده است. ارمنستان نه تنها یکی از اعضای فعال سازمان پیمان امنیت دسته جمعی است، بلکه تنها عضو این پیمان در منطقه قفقاز جنوبی نیز به شمار می‌رود. با این حال به نظر می‌رسد، مناقشه قره‌باغ زمینه‌ساز نفوذ سیاسی و حضور نظامی بیشتر روسیه در ارمنستان شده است. بعد از تلاش‌های ناموفق ترکیه و ارمنستان برای عادی‌سازی روابط در سال ۲۰۱۰، روسیه توانست نفوذ خود را در ارمنستان گسترش دهد. در ادامه تحول‌ها، نفوذ اقتصادی و سرانجام سیاسی روسیه در جمهوری ارمنستان با عضویت این کشور در اتحادیه اقتصادی اوراسیا و انصراف از امضای توافقنامه همکاری با اتحادیه اروپا به‌طور چشمگیری افزایش یافته است. همچنین بعد از عضویت جمهوری ارمنستان در اتحادیه اقتصادی اوراسیا در ژانویه ۲۰۱۵ این کشور تعرفه‌های گمرکی را برای کشورهای غیر عضو افزایش داده است و این مسئله مانعی جدی سر راه تلاش‌های ارمنستان برای تنوع‌بخشیدن به شریک‌های تجاری بوده و بر وابستگی اقتصادی ارمنستان بر روسیه دامن زده است (Hunter, 2017: 18). روسیه همچنین قرارداد همگرایی و دوستی ۲۵ ساله با ارمنستان بسته است و با استفاده از موقعیت ارمنستان به دنبال آن است که در رقابت با اتحادیه اروپا بتواند دست‌کم بخشی از نفوذ خود را در قفقاز جنوبی حفظ کند. به همین دلیل به نظر می‌رسد روسیه و ارمنستان برای همکاری راهبردی با یکدیگر منافع مشترکی دارند که از یک‌سو ناشی از نیاز ارمنستان به روسیه برای تأمین منافع ملی خویش در مقابل ترکیه و جمهوری آذربایجان و از سوی دیگر نیاز روسیه به داشتن متحدی قابل اتکا برای مقابله با نفوذ غرب در قفقاز جنوبی است.

در پیشینه نوشتار و در میان آثار ارائه‌شده، گروهی از منظر ژئوپلیتیکی حضور قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای مانند روسیه، اتحادیه اروپا، ناتو و آمریکا را با هدف توسعه نفوذ خود در منطقه و برخورداری از نگرانی‌های امنیتی دانسته‌اند و حتی بخشی از نقش‌آفرینی کنشگران در ارمنستان، جمهوری آذربایجان و گرجستان را متوجه کسب توانایی بازدارندگی در مقابل تهدیدها در قفقاز جنوبی دانسته‌اند (Pilevard, 2017; Schemidt, 2016; Hunter, 2017). عده‌ای از دیدگاه رقابت‌های راهبردی به پیامدهای امنیتی طرح قفقاز جنوبی پرداخته‌اند که اصلی‌ترین پیامد این طرح کاهش نفوذ روسیه و نهادهای غربی و تأثیرگذاری بر کشورهای منطقه همانند ارمنستان و گرجستان است. نگارندگان معتقدند در آینده نه چندان دور این طرح‌های امنیتی با مجموعه‌ای از موانع امنیتی روبه‌رو می‌شود و مخالفت روسیه و ناتو مانع عملیاتی شدن این طرح‌ها خواهد شد (Vasilyan, 2018, Dragneva and Wolczuk, 2017, Gilbreath and Shubladze, 2017). با این شرایط، به نظر می‌رسد در زمینه بررسی سیاست‌های سازمان امنیت جمعی و ناتو در برابر ارمنستان و گرجستان از دیدگاه موازنه تهدید استفان والت و راهکارهای این دو سازمان در جمهوری ارمنستان و گرجستان پژوهش‌های گسترده‌ای صورت نگرفته است. در همین زمینه، با توجه به اهمیت موضوع، این نوشتار، محور کار خود را پاسخ‌گویی به این پرسش اساسی قرار داده است که «راهبرد گرجستان و ارمنستان در برابر ناتو و سازمان پیمان امنیت جمعی چه ویژگی‌های کنش تاکتیکی و راهبردی دارد؟» در پاسخ این فرضیه مطرح می‌شود که گرجستان و ارمنستان در انجام مأموریت‌های راهبردی خود ناچار هستند از سازوکارهای مربوط به اقدام‌های اطمینان‌ساز، ارتقا قابلیت‌ها و پاسخ‌گویی برای مقابله با تهدیدهای سازمان‌های ناتو و پیمان امنیت جمعی استفاده کنند. این نوشتار نشان خواهد داد که درک تهدیدها بر ترجیحات امنیتی تشکیل اتحادها در سطح ملی این دو کشور تأثیر می‌گذارد و برای تأیید این موضوع دو گزاره ارائه می‌شود: نخست، گروهی از ارمنی‌ها که جمهوری آذربایجان و ترکیه را تهدید اصلی برای دولتشان تلقی می‌کنند، تمایل به عضویت در سازمان پیمان امنیت جمعی به رهبری روسیه دارند. دوم، گرجی‌هایی که تهدید اصلی برای دولت خود را از طرف روسیه می‌دانند و خواهان عضویت در ناتو هستند. در نوشتار حاضر از روش توصیفی تحلیلی و منابع کتابخانه‌ای و اسنادی استفاده کرده‌ایم و ابزار جمع‌آوری داده‌ها نیز فیش‌برداری بوده است.

۱. چارچوب نظری

اتحادها را می‌توان از اقدام‌هایی دانست که زمینه تأمین امنیت ملی و همچنین تحقق هدف‌های راهبردی کشورها را به وجود می‌آورند. کشورها و کنشگران شرکت‌کننده در اتحادها می‌توانند در این زمینه نقش مؤثر و سازنده‌ای ایفا کنند. اندیشمندان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل تعریف‌های متفاوتی از مفهوم اتحاد ارائه داده‌اند. از دید استفان والت اتحاد، آرایش رسمی یا غیررسمی برای همکاری‌های امنیتی بین دو یا چند دولت مستقل است. از دید وی در اتحاد، هدف عمده تضمین امنیت است. اتحادها نه بر اساس اصول، بلکه براساس مصالح و منافع مشترک شکل می‌گیرند و تداوم می‌یابند. منطبق هزینه و فایده در شکل‌گیری اتحادها تأثیر می‌گذارد و کشورها در تشکیل اتحادها فقط منافع و امنیت ملی خود

در نظر می‌گیرند (Izadi And Kheiri, 2017: 5). با توجه به نقش امنیت در شکل‌گیری اتحادها و با در نظر گرفتن موضوع مورد بحث در این نوشتار، از چارچوب نظری موازنه‌تهدید استفان والت بهره گرفتیم.

نظریه موازنه تهدید والت استدلال می‌کند که اتحادها و ائتلاف‌ها برای موازنه تنها در برابر وجود تهدیدها شکل می‌گیرند. والت در مقاله‌ای با عنوان «ائتلاف‌ها در جهان تک‌قطبی» نیز تأکید دارد که تجربه ۱۵ ساله اخیر، محدودیت‌های نگاه فقط ساختاری به نظام بین‌المللی را به خوبی نشان می‌دهد. اگرچه دیگران از میزان قدرت آمریکا نگرانند، توزیع قابلیت‌ها به تنهایی و واکنش آنان را دیکته نمی‌کند. چگونگی رفتار تک‌قطب یا قطب‌ها، موقعیت جغرافیایی آن و شکل استفاده این کنشگر از قدرتش، همه بر واکنش دیگران تأثیر می‌گذارد. والت استدلال می‌کند اتحادها و ائتلاف‌های متوازن‌کننده در برابر تهدیدها شکل می‌گیرند و نه فقط در مقابل قدرت. تهدیدهایی که می‌توانند از قدرت، مجاورت، قابلیت‌های تهاجمی و هدف‌های توسعه‌طلبانه و تهاجمی نشأت بگیرند. از دیدگاه والت، درست است که دولت‌های قدرتمند در اساس برای دیگران تهدیدآمیز هستند چرا که هرگز نمی‌توان در برابر شکل استفاده آنان از قدرتشان تضمینی داشت. در نتیجه، افزایش قدرت دولت‌ها به افزایش احساس تهدید از سوی دیگران می‌انجامد. از این‌رو، والت نظریه موازنه قدرت را نه نادرست بلکه ناقص و ناکامل می‌داند. زیرا قدرت یکی از عامل‌های مؤثر در شکل‌گیری موازنه است نه تنها عامل یا حتی مهم‌ترین عامل. والت همچنین معتقد است دولت‌های کوچک برخلاف دولت‌های بزرگ و متوسط به همراهی روی می‌آورند تا موازنه. زیرا در خود توان ایجاد توازن نمی‌بینند و ناگزیر باید با طرف‌های غالب دیگر همراه شوند. از این‌رو، به باور والت، قدرت و توانمندی‌های مادی به خودی خود به موازنه دامن نمی‌زنند، بلکه نوع تلقی دیگران از نحوه استفاده از قدرت و توانمندی‌های مادی است که برای آن‌ها تعیین‌کننده است (Noormohammadi and sharbati, 2014: 4-7). مفاهیم دنباله‌روی و موازنه دو مفهوم مهم در نظریه موازنه تهدید هستند. دولت‌ها در مقابل تهدیدها یا اقدام به موازنه می‌کنند یا دنباله‌روی از قدرت بزرگ را انتخاب می‌کنند. والت معتقد است، هرچه دولتی قوی‌تر باشد در مقابله با تهدیدهای پیش‌رو، بیشتر گرایش به برقراری توازن و ائتلاف با دیگر دولت‌ها را خواهد داشت و در مقابل دولت‌های ضعیف‌تر بیشتر تمایل به دنباله‌روی دارند تا ائتلاف. در قالب نظری، کشورهای قوی و کشورهایی که از نقش منطقه‌ای تأثیرگذار برخوردارند، قابلیت و آمادگی بیشتری برای سازماندهی پیمان‌های دفاعی خواهند داشت. از دید والت، موازنه تنها به معنی اتحاد با دیگر دولت‌ها و یا موازنه‌سازی درونی و تقویت مؤلفه‌های درونی قدرت از جمله تقویت توان نظامی نیست، بلکه موازنه را می‌توان هر نوع راهبرد دولتی دانست که هدف آن کاهش تهدیدها به وسیله تقویت وضعیت امنیتی دولت تهدیدشده در ارتباط با متجاوز است (Bock & Ingo, 2013).

۲- تهدیدها و اتحادها در گرجستان و ارمنستان

اهمیت ژئواستراتژیکی قفقاز جنوبی در پیوند شرق (آسیای مرکزی) با غرب (اروپا)، شمال (روسیه) به جنوب (خاورمیانه) - همچنین نقش محوری آن در تحویل هیدروکربن‌های خزر به بازارهای غربی برخلاف

مسیر انرژی جنگ‌زده خاورمیانه - سبب افزایش تمایل قدرت‌های خارجی به منطقه قفقاز جنوبی شده است. همچنین منافع واگرایی خارجی نیز این منطقه را به یکی از پرتطرفدارترین قلمروهای جهان تبدیل کرده است. از آنجایی که منطقه قفقاز جنوبی را محلی برای رقابت در بین بسیاری از کنشگران خارجی از جمله روسیه، ایران، ترکیه و غرب کرده است و کشورهای کوچک منطقه، ارمنستان، جمهوری آذربایجان و گرجستان، مجبور شده‌اند بفهمند چطور برای زنده ماندن، از روش‌های موازنه‌سازی برای پیش‌برد منافع خود بهره گیرند. در پاسخ به این پویایی‌های قدرت در قفقاز جنوبی، گرجستان تلاش کرده است خود را از مدار روسیه بیرون بکشد و به ناتو بپیوندد، در حالی که ارمنستان با روسیه متحد شده و به پیمان امنیت جمعی پیوسته است. توافق ارمنستان و روسیه در مورد حمایت روسیه از مرزهای اروپایی ارمنستان به روسیه اجازه داده است تا نفوذ سیاسی خود را در قفقاز جنوبی اعمال کند. توافق‌نامه با عنوان «دوستی، همکاری و کمک متقابل» (۱۹۹۷) چارچوبی رسمی برای روابط نظامی بین ارمنستان و روسیه و همچنین سازوکاری برای پشتیبانی متقابل نظامی بوده است. براساس این سازوکار، دو طرف، رایزنی متقابل و ارائه پشتیبانی نظامی هنگامی که یک طرف مورد حمله دولتی قرار گیرد یا خود دولت از طرف دولت سوم تهدید شود، را پذیرفتند (MfA.AM, 2019: 3). در عوض، گرجستان از تمدید پیمان امنیت جمعی خودداری کرد و از آن کناره‌گیری کرد، زیرا این پیمان «بر روی کاغذ وجود داشته است و در آنجا... هیچ نتیجه عملی واقعی برای گرجستان وجود نداشت». در همین زمان، گرجستان شروع به عضویت در ناتو کرد، اما وقتی سازمان پیمان امنیت جمعی تأسیس شد، ارمنستان روابط نظامی خود را با روسیه تقویت کرد و بسیاری از سلاح‌های روسی را وارد کرد. در عوض، گرجستان با رهبری ساکاشویلی به دنبال عضویت در ناتو بود و در نشست بخارست در سال ۲۰۰۸ برای نقش ناتو درخواست عضویت کرد. تلاش گرجستان برای خارج شدن از حوزه نفوذ روسیه پیامدهای سختی به همراه داشت، اما تقلیس همچنان به تصویب نقشه ناتو اصرار داشت. با توجه به آنچه بیان شد و در حالی که بسیاری از مطالعات، هماهنگی ارمنستان با روسیه و هدف اعلامی گرجستان برای پیوستن به ناتو را بررسی کرده‌اند، ترجیحات امنیتی در مورد تشکیل اتحاد در این دولت‌ها چیزی همانند جعبه‌های سیاهی است که بررسی نشده‌اند. در ادامه می‌کوشیم به این موضوع بپردازیم.

۲-۱- تقابل ناتو با سازمان امنیت جمعی با تأکید بر ارمنستان

مورد ارمنستان نشان‌دهنده تفاوتی آشکار از درک غرب (آمریکا و اتحادیه اروپا) و روسیه به‌عنوان کنشگران خارجی تأثیرگذار است. نخبگان ارمنی، احزاب سیاسی و مردم، غربی‌ها را به‌عنوان یک دست‌بندی سیاسی و اقتصادی درک می‌کنند، اما روسیه و سازمان پیمان امنیت جمعی به‌عنوان شریک‌های امنیتی حیاتی در ارمنستان شناخته می‌شوند. راهبرد امنیت ملی ارمنه از همکاری با همه کنشگران جهانی و منطقه‌ای قدردانی می‌کند؛ با این حال، تنها روسیه را متحد راهبردی نام‌گذاری می‌کنند (Vasilyan & Petrossian, 2014: 14). این رویکرد را می‌توان به این واقعیت نسبت داد که روابط ارمنستان و روسیه در تاریخ رقابت دو امپراتوری روسیه و عثمانی ریشه دوانده است. بسیاری از ارمنه رابطه کشورشان با روسیه را نتیجه طبیعی وابستگی تاریخی اجتناب‌ناپذیر می‌دانند. آن‌ها نسل‌کشی ارمنه در سال ۱۹۱۵ و تهدیدی که از سوی ترک‌ها

برای امنیت وجودی‌شان وجود دارد را مهم‌ترین عامل در این زمینه می‌دانند. ارامنه حتی به‌دنبال فروپاشی اتحاد شوروی از تهاجم ترکیه علیه این کشور نگران بودند؛ بنابراین ارمنستان با نزدیک‌شدن هر چه بیشتر به روسیه درحالی‌که تمرکز خود را بر پیروزی در جنگ با جمهوری آذربایجان قرار داده بود، تلاش کرد تا خطر هرگونه حمله نظامی از سوی ترکیه را مرتفع سازد. در رویارویی در جنگ قره‌باغ کوهستانی که اولویت سیاست داخلی و خارجی ارامنه به‌عنوان یک کشور کوچک تلقی می‌شود؛ ارمنستان علاقه‌مند به حرکت در «زمین شناخته شده» است که با روابط متداول با دولت‌ها تنظیم شده باشد و نه کنشگران بین‌المللی که با سازوکار بروکراتیک سنگینی همانند ناتو روند تصمیم‌گیری در مورد منافع حیاتی یک کشور را کند می‌کنند. با وجود این، ارامنه همچنین از برنامه‌ها، طرح‌ها و ابتکارهای ناتو استقبال می‌کنند.

تاریخ روابط ناتو و ارمنستان به سال ۱۹۹۲ برمی‌گردد؛ هنگامی که ارمنستان به «شورای همکاری آتلانتیک شمالی» پیوست که در سال ۱۹۹۷ نامش به «شورای مشارکت آتلانتیک - اروپا» تغییر کرد. همکاری عمیق‌تر و گسترده‌تر شد، بعد از اینکه ارمنستان در سال ۱۹۹۴ به برنامه مشارکت در صلح^۱ ملحق شد. همکاری ارمنستان در طرح بازبینی و برنامه‌ریزی PFP از سال ۲۰۰۲ و اولین مشارکتش در نیروهای حافظ صلح در کوزوو^۲ در سال ۲۰۰۴ روابط ارمنستان و ناتو را مستحکم‌تر کرد. در همین راستا، ناتو و ارمنستان در زمینه اصلاحات نهادها و اصلاحات صنایع دفاعی همکاری می‌کنند. در بسیاری از حوزه‌های دیگر همکاری‌هایی مانند عملیات «صلح‌بانی» میان ارمنستان و ناتو انجام می‌گیرد. همکاری‌های ارمنستان و ناتو در قالب برنامه IPAP طرح‌ریزی شده‌است؛ یعنی اینکه ناتو در قالب برنامه IPAP برنامه‌ای به‌صورت اختصاصی برای همکاری میان خود و ارمنستان و نقشه راه گسترده‌ای را برای اصلاحات تنظیم کرده است. درحالی‌که ارمنستان می‌خواهد همکاری سیاسی و عملی خود را برای نزدیک‌ترشدن به ناتو، پیگیری کند، این کشور به‌دنبال عضویت در ناتو نیست. فراتر از تمرکز بر روی اصلاحات، حوزه مهم دیگر همکاری، پشتیبانی ارمنستان از عملیات‌های با رهبری ناتو است. صلح‌بانان ارمنی بخشی از نیروهای حافظ صلح در کوزوو بودند. ارمنستان همچنین یکی از واحدهای سهیم در نیروهای امنیتی بین‌المللی در افغانستان است. قرارداد همکاری میان ارمنستان و ناتو در قالب برنامه IPAP، هر دو سال یک‌بار مورد توافق میان مقام‌های ارمنستان و ناتو قرار می‌گیرد. چگونگی برنامه همه‌جانبه و گسترده IPAP به روند گفت‌وگوهای میان ناتو و ارمنستان بستگی دارد و از اصلاحات صنایع دفاعی و دموکراسی در ارمنستان حمایت می‌کند. گستردگی ماهیت IPAP این معنی را می‌دهد که ارمنستان نه تنها در حوزه صنایع نظامی با ناتو همکاری می‌کند بلکه به‌طور مرتب با این پیمان در مورد حاکمیت قانون در ارمنستان، شفافیت اصلاحات، مقابله با تروریسم و مبارزه علیه ارتشا همکاری می‌کند. (Vasilyan, 2017: 32)

به‌عنوان عضوی از IPAP، ناتو از ارمنستان برای موفق‌شدن در هدف اصلاحات به‌وسیله فراهم‌کردن پیشنهادها و کارساز و همیاری حمایت می‌کند. ارمنستان نیز سهم مهمی در عملیات‌های ناتو داشته است.

1 PFP

2 KFOR

در سال ۲۰۰۴ نیروهای ارمنی در عملیات «صلح‌بانی» ناتو در کوزوو شرکت کردند؛ نیروهای ارمنی در کوزوو در سال ۲۰۰۸ دو برابر شدند و به ۸۵ نفر رسیدند. ارمنستان همچنین با ناتو و سایر کشورهای عضو ناتو در موضوع‌های گسترده دیگری به‌وسیله عضویت در برنامه مشارکت در صلح و شورای همکاری اروپا-اتلانتیک همکاری می‌کند. از زمانی که ارمنستان در سال ۱۹۹۴ به PFP پیوست، در فعالیت‌های EAPC، نیروهای ارمنی در کنار نیروهای کشورهای عضو ناتو شرکت کردند، مانند عملیات «صلح‌بانی» در کوزوو که آن‌ها از سال ۲۰۰۴ به فعالیت مشغول بودند. همچنین ارمنستان از اعضای سهیم در نیروهای ISAF در افغانستان است. ارمنستان در حال همکاری با ناتو برای افزایش قابلیت‌های همکاری نیروهای مسلح ارمنستان با ناتو است. این طرح شامل به‌وجودآوردن یک تیپ صلح‌بانی با پشتیبانی نظامی است که استانداردهای ناتو را رعایت کنند. در کنار آن ناتو و ارمنستان در حال همکاری برای اصلاحات روش آموزش ارتش ارمنستان هستند.

همچنین مشارکت در بازبینی و برنامه‌ریزی برنامه‌های PFP یعنی PARP از سال ۲۰۰۲، به ارمنستان برای بهبود توانمندی نیروهایش در همکاری با ناتو یاری می‌رساند. ارمنستان در جنگ علیه تروریسم از راه همکاری‌اش در عملیات مشارکت علیه تروریسم (PAR-T) سهیم بود. این عملیات در بردارنده همکاری با سرویس‌های امنیتی ناتو، ارتقای قابلیت‌های آموزش مبارزه با تروریسم در کشور و تقویت امنیت مرزها بود (Grigoryan, 2013: 4). با وجود مستحکم‌شدن روابط ناتو با ارمنستان به‌علت ترجیحات امنیتی ایروان در پنجم ماه میز ۲۰۰۹ ارمنستان اعلام کرد در رزمایش نظامی ناتو که قرار است از چهارشنبه در گرجستان آغاز شود، شرکت نمی‌کند. به گزارش فرانسه ۲۴، در حالی که روسیه با تحریک‌آمیز خواندن رزمایش ناتو، آن را تقبیح کرده و خواستار لغو آن شده است، ارمنستان نیز که از متحدان مسکو در منطقه به شمار می‌آید، از حضور در این عملیات انصراف داد. وزارت دفاع ارمنستان با صدور بیانیه‌ای اعلام کرد: «با توجه به شرایط کنونی، نیروهای مسلح ارمنستان در رزمایش نظامی ناتو در خاک گرجستان شرکت نمی‌کنند.» با وجود این، جایگاه ویژه کرم‌لین در سیاست ایروان موضوعی است که با ناخشنودی عمومی در ارمنستان نیز همراه بوده است. از این‌رو، در سال ۲۰۱۵ هرچند ناآرامی‌ها در اعتراض به افزایش بهای برق مصرفی شروع و به جنبش ایروان الکتریک^۱ مشهور شد، ولی در ادامه به اعتراض علیه وابستگی رژیم ایروان به کرم‌لین تبدیل شد. در واقع، ناتوانی دولت ارمنستان در به‌کارگرفتن سیاست مستقل موجب اعتراض‌های اجتماعی در ژوئیه ۲۰۱۵ شد. با این حال به‌نظر می‌رسد، ایروان با آگاهی از پیامدهای وابستگی هرچه بیشتر به کرم‌لین، به‌دنبال توسعه روابط با کشورهای دیگر و ایجاد موازنه در روابط با غرب و روسیه است. امضای توافق‌نامه مشارکت جامع و گسترده در نوامبر ۲۰۱۷ و در پنجمین نشست مشارکت شرقی در بروکسل بین ارمنستان و اتحادیه اروپا و همچنین همکاری‌های نظامی با ناتو در چارچوب تلاش‌های ایروان برای افزایش انتخاب‌های راهبردی ارمنستان قابل ارزیابی است. البته توافق‌نامه مشارکت جامع و گسترده ارمنستان با اتحادیه اروپا تفاوت اساسی با توافق‌نامه پیشین یعنی توافق‌نامه همکاری ارمنستان

با اتحادیه اروپا دارد. در توافق‌نامه جدید برخلاف توافق‌نامه پیشین، تجارت آزاد میان ارمنستان و اعضای این اتحادیه مورد توافق نیست و این مسئله سبب شده است تا تضادی میان توافق‌نامه جدید و عضویت ارمنستان در اتحادیه اوراسیا به رهبری کرملین به وجود نیاید. با این حال، تلاش‌های واگرایانه ارمنستان همواره واکنش‌های امنیتی روسیه را نیز به همراه داشته است. (Consilium.Europa.). (Eu, 2020: 3)

سیاست‌های روسیه در برابر کشورهای منطقه قفقاز جنوبی مبتنی بر بنیان‌های متفاوت است. روسیه به عمد روابط با ارمنستان را در چارچوب دوگانه رویارویی شرق و غرب تعریف می‌کند؛ دوگانه‌ای که به مسکو اجازه می‌دهد از راه سازمان امنیت جمعی، نقش حفاظت از متحدان خود را در برابر نیروهای طرفدار غرب ایفا کند؛ نیروهایی که می‌خواهند ارمنستان را از همگرایی بیشتر با روسیه منع کنند. مسکو در همان حال تلاش می‌کند تا از مفهوم امنیتی‌شده کشورهای آذربایجان و ترکیه در ارمنستان نیز بیشترین بهره‌برداری ممکن را داشته باشد. روسیه این ایده را تبلیغ می‌کند که باکو و آنکارا خواستار ائتلاف با کشورهای همچون قزاقستان و قرقیزستان هستند که می‌تواند برای ارمنستان دردسرساز باشد. بسیاری از کارشناسان ارمنی نیز خواستار ادغام بیشتر در ساختارهای مورد نظر روسیه هستند و این ادعا را مطرح می‌کنند که در صورت لزوم، مسکو از نظر نظامی از ارمنستان حمایت خواهد کرد، درست همانند آنچه در اگوست ۲۰۰۸ و در حمایت از اوستیای جنوبی انجام داد. (Makarychev, 2015: 23-24)

روسیه همچنین زمینه گفت‌وگوی سیاسی برای انتخاب اتحادیه اروپا را براساس این استدلال که «همگرایی ارمنستان با اتحادیه اقتصادی اوراسیا منافع زیادی را برای این کشور به ارمغان می‌آورد» زیر سؤال برد. مسکو انتظار دارد ابروان حکمرانی مورد نظر اتحادیه اروپا را بهبود نبخشد و به جای آن بیشتر بر حل ثبات سیاسی و بهره‌گیری از کمک سازمان امنیت جمعی در این راستا تمرکز کند. به گفته مدیر سازمان همکاری شانگهای «روسیه حق قانون‌گذاری بر کارگزاران خارجی را دارد و باید جامعه داخلی ارمنستان با علاقه همچنین تجربه‌ای را ارزیابی کند». در واقع، روسیه برای مواجهه با ترویج دموکراسی غربی‌ها به ارتقای اتوکراسی در کشورهای منطقه می‌پردازد. علاوه بر این، روسیه می‌تواند از نگرانی نخبگان سیاسی ارمنستان از راه تحریک فعالیت گروه‌های مخالف استفاده کند (Vasilyan, 2018: 132) در راستای تحکیم روابط ارمنستان و روسیه، تحول‌ها و اعتراض‌های سیاسی رخ داده در شش ماه اول سال ۲۰۱۸ در ارمنستان به رهبری نیکول پاشینیان که سرژ سرکسیان را ناگزیر به کناره‌گیری از سمت نخست‌وزیری کرده بود؛ برخی از تحلیل‌گران را به تکرار سناریوی وقوع انقلاب رنگی در ارمنستان و پیروزی غربیان دلخوش کرده بود و تلاش داشتند این تحول‌ها را به کودتای نرم یا خزنده غرب در این کشور علیه روسیه تعبیر کنند؛ با وجود این معترضان حرکت اعتراضی خود را «انقلاب آرام»^۱ نام نهاده‌اند. به عقیده کارشناسان، ارمنستان با وجود تحول‌های سیاسی داخلی، به دلیل‌های ژئوپلیتیکی مشخص از جمله وابستگی اقتصادی و نظامی به مسکو و البته مناقشه قره‌باغ روابط متحدانه خود با روسیه را همچنان حفظ خواهد کرد. از سویی، نبود

شواهد کافی مبنی بر غرب‌گرایی یا حمایت مستقیم کشورهای غربی از اعتراض‌ها بود؛ در حالی که پیش‌تر در جریان انقلاب‌های رنگی در گرجستان، اوکراین و قرقیزستان، غرب نقش مهمی در برپایی اعتراض‌ها و تغییر نخبگان حاکم داشت، در اعتراض‌های ارمنستان چنین فعالیتی دیده نشد. به همین دلیل، روسیه تحول‌های ارمنستان را بیش از آنکه مداخلهٔ غرب در مسائل داخلی این کشور تصور کند، به‌مثابهٔ اعتراض‌های داخلی نسبت به سیاست‌های سرکسیان تلقی کرد و از مداخله در اعتراض‌ها اجتناب کرد. بنابراین چتر امنیتی سازمان امنیت جمعی به رهبری روسیه با وجود تحول‌های اخیر، سرنوشت ارمنستان را همچنان در کنترل خود دارد. این پیامی بود که به‌تازگی نه‌عضوی از فدراسیون روسیه بلکه وزیر خارجهٔ جدید، زوریاب منتساکانیان^۱ به بروکسل، پایتخت اتحادیهٔ اروپا فرستاد و برای هر کسی که شاید فکر کرده بود که رویدادهای اخیر موجب جابه‌جایی جغرافیایی سیاسی در حیاط‌خلوت روسیه می‌شود، مخابره کرد (EU observe, 2018).

۲-۲- تقابل ناتو با سازمان امنیت جمعی با تأکید بر گرجستان

گرجستان در شمال با فدراسیون روسیه هم‌مرز است. سراسر این خطوط مرزی، منطبق بر آب‌پخشان رشته‌کوه‌های قفقاز بزرگ است و ۶،۸۰۷ کیلومتر مرز مشترک را در بر می‌گیرد. این مرز از نظر نظامی و راهبردی اهمیت بسیار دارد و در حقیقت سرحدات روسیه را در جنوب تشکیل می‌دهد. مهم‌ترین راه‌های ارتباطی قفقاز مرکزی و غربی که روسیه را با گرجستان، ارمنستان و ایران پیوند می‌دهد، از این مرز می‌گذرد. محافظت و نگهداری از این مرز برای روسیه جنبه حیاتی دارد، چنانکه در دوران اتحاد شوروی و روسیهٔ تزاری نیز دارای اهمیت بسیار بود و جنگ‌های بی‌شماری برای دستیابی به این سرحدات به وقوع پیوسته است. بنابراین ترجیحات امنیتی روسیه، سیاست‌مداران این کشور را ملزم می‌کند که در طول بحران واکنش‌های دولت گرجستان با جدایی‌طلبان به این مناطق کمک نظامی کند. شکل دخالت روسیه در بحران گرجستان در دوران مختلف متفاوت و بسیار پیچیده است. در دو درگیری مهمی که در دههٔ ۱۹۹۰ روی داد، روسیه در نقش یک میانجی میان دو طرف درگیر، حافظ صلح و حتی حامی حفظ تمامیت ارضی گرجستان ظاهر شده است. هرچند در برخی موارد به‌صورت آشکار از جدایی‌طلبان نیز حمایت می‌کرد. الگو و شکل دخالت روسیه در این تنش‌ها وابسته به یک‌سری فاکتورهای داخلی و خارجی بود. در آغاز دههٔ ۱۹۹۰ روسیه یکی از حامیان بزرگ حفظ تمامیت ارضی گرجستان بوده و در حد امکان تلاش می‌کرد از ثبت یک سابقهٔ منفی برای خود در رابطه با جدایی‌طلبان در ذهن گرجی‌ها بپرهیزد؛ بنابراین در قالب یک میانجی ظاهر می‌شد. البته یکی از دلایل روسیه درگیری با نیروهای چچنی بود، زیرا روس‌ها می‌ترسیدند گرجستان به پایگاهی برای چچنی‌ها تبدیل شود. در حقیقت، روسیه در سال‌های نخستین پس از فروپاشی اتحاد شوروی به‌شدت درگیر بحران‌های داخلی بود و چندان برنامه‌ای برای درگیر شدن با همسایه خود نداشت. در نتیجه منصفانه نخواهد بود که همهٔ بحران‌های گرجستان را به روسیه مربوط بدانیم (GAPRINDASHVILL, 2019: 6).

با وجود این، بعد از فروپاشی اتحاد شوروی رشد بحران‌های قومی در مناطق قفقاز جنوبی موقعیت جدیدی را در اختیار روسیه قرارداد که دوباره بتواند به فضای داخلی کشورهای قفقاز نفوذ کند و تسلط یابد. هدف روسیه این بود که در بجهوه این بحران‌های قومی بر دولت‌ها فشار آورد و آن‌ها مجبور به پذیرش نقش و برتری روسیه در حل این بحران‌ها شوند. در مسئله گرجستان روسیه با دخالت در بحران و کمک به جدایی‌طلبان و سپس با میانجیگری، نقش مهمی را در حل بحران ایفا کرد و توانست گرجستان را مجبور به عضویت در کشورهای مستقل هم‌سود کند و نیز اجازه تأسیس چند پایگاه نظامی در گرجستان را به‌دست آورد. همچنین از مواردی که باید در بحران میان روسیه و گرجستان به آن توجه کرد بحث امنیت ملی روسیه است. در فضای آناشرشی کنونی، روسیه نگران فضای امنیت داخلی خود در برابر قفقاز جنوبی به‌ویژه چچن است. روس‌ها معتقدند که جنگجویان و شبه‌نظامیان چچنی وارد خاک گرجستان شده مورد حمایت نظامی گرجستان قرار گرفته‌اند و پس از بهبود موقعیت خود به روسیه باز می‌گردند. بنابراین برای روسیه بسیار مهم است که مرز میان گرجستان و روسیه را کنترل کند. البته رابطه گرجستان با غرب و امکان حضور نیروهای غربی در کنار خطوط مرزی روسیه و مناطق قفقاز شمالی بر نگرانی مسکو افزوده است (Lutz, 2019: 9). این نگرانی سرانجام مانند آتشی زیرخاکستر در جریان رویدادهای خونین ۸ تا ۱۲ اوت ۲۰۰۸ یک‌بار دیگر شعله‌ور و به تجزیه بیش از ۲۰ درصد از خاک گرجستان و به رسمیت شناخته شدن آبخازیا و اوستای جنوبی از سوی روسیه منجر شد. بنابراین از نظر روسیه تا زمانی که توازن قدرت نظامی در یکسو میان ارمنستان و جمهوری آذربایجان و از سوی دیگر میان آبخازیا، اوستیای جنوبی و گرجستان وجود داشته باشد، هیچ تهدید عملیاتی نظامی میان آن‌ها وجود ندارد. بنابراین روسیه تا زمانی که بر منطقه کنترل دارد از سرایت این بی‌ثباتی‌ها نگرانی ندارد؛ همچنان که کاووس ابوشف^۱ در اثر خود می‌گوید: «تا زمانی که روسیه قدرت اثرگذار در منطقه است و منابع معینی برای نفوذ بر تحول‌های سیاسی و امنیتی منطقه دارد، وضعیت بی‌ثباتی کنترل شده را بر ثبات طولانی‌مدت در منطقه ترجیح می‌دهد». کاتینکا باریسچ^۲ در اثر خود دلیل اینکه چرا روسیه وضعیت بی‌ثباتی کنترل شده را ترجیح می‌دهد بیان می‌کند: «این وضعیت برای روسیه اهرم‌های بیشتری برای اعمال علیه دولت‌های ضعیف، شکننده و جنبش‌های تجزیه‌طلبانه فراهم می‌کند.» از این رو، زمانی که از منافع روسیه در منطقه صحبت می‌شود، می‌توان به این مسئله اشاره کرد، روسیه خود را به‌عنوان قدرت بزرگ منطقه‌ای معرفی می‌کند و برای حفظ عنوان قدرت بزرگ و نفوذ در منطقه، بیرون نگاه‌داشتن ناتو و به‌طور کلی غرب از منطقه بسیار مهم است. این کشور حضور هر قدرت غربی مانند اروپا، آمریکا حتی ترکیه را تهدید تلقی می‌کند و با استفاده از همه امکانات حتی از راه بی‌ثبات‌سازی منطقه تلاش می‌کند از نفوذ غرب و به‌ویژه ناتو جلوگیری کند (Cnn, 1 April 2019).

در سال ۱۹۹۷ زمانی که روسیه اعلام کرد ناتو دشمن روسیه نیست و در تضاد با منافع روسیه قرار ندارد،

1 abushov

2 barsich

شواردنداره اعلام کرد که گرجستان می‌خواهد به ناتو وارد شود. در واقع، او می‌خواست روسیه را در فشار قرار دهد تا امتیازهایی را به‌ویژه در مسئلهٔ آبخازیا و اوستیای جنوبی به‌دست آورد. زیرا گرجی‌ها از روسیه برای نقش‌داشتن در آبخازیا و اوستیای جنوبی و حمایت از استقلال این دو منطقه خشمگین بودند؛ بنابراین شواردنداره چاره‌ای نداشت جز اینکه خود را از روسیه دور کند. در سال ۱۹۹۹، او تصمیم گرفت که گرجستان را از سیستم امنیت دسته جمعی جامعهٔ کشورهای مستقل هم‌سود خارج کند؛ زیرا از نظر او روسیه هیچ‌کاری برای کمک به حل مسئلهٔ تجزیه‌طلبی آبخازیا و اوستیای جنوبی انجام نداد یا دست‌کم اجازه نداد بخشی از پناهندگان گرجستان بازگردند. از سوی دیگر، روس‌ها نیز که چندان از سیاست‌های شواردنداره در خصوص پناه‌دادن به شورشیان چچنی در درهٔ پانکیسی راضی نبودند و این کار او را سیاستی برای زیرفشار قرار دادن روسیه می‌دانستند، از حمایت او دست کشیدند. به این ترتیب با چراغ سبز آمریکا و سکوت روس‌ها شرایط برای سقوط او فراهم شد. با حذف شواردنداره از سیاست گرجستان و به‌قدرت‌رسیدن ساکاشویلی تلاش گرجستان برای عضویت در ناتو و گسترش روابط با آمریکا وارد مرحلهٔ تازه‌ای شد. گسترش روابط با آمریکا در زمان ساکاشویلی را نمی‌توان تنها به‌سبب رویکرد غرب‌گرای دولت وی دانست. بلکه یکی از مهم‌ترین دلایل‌ها برای گسترش روابط با آمریکا را می‌توان تلاش وی برای به‌دست‌آوردن حمایت آمریکا از عضویت گرجستان در ناتو دانست. کشورهای اروپایی مانند آلمان، فرانسه و ایتالیا به‌علت داشتن روابط اقتصادی، به‌ویژه در زمینهٔ انرژی، با روسیه چندان مایل نیستند که برای عضویت گرجستان در ناتو در مقابل روسیه قرار گیرند. به همین دلیل، گرجستان به استفاده از نفوذ آمریکا در ناتو امیدوار است (سازمند و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۰).

ساکاشویلی با عضویت در ناتو در پی تضمین امنیت گرجستان بود. از نظر سیاست‌مداران گرجی تلاش برای عضویت در ناتو موجب افزایش همکاری‌های راهبردی با آمریکا نیز می‌شود که این مسئله موجب کاهش تهدید روسیه برای گرجستان می‌شود. ساکاشویلی بعد از جنگ سال ۲۰۰۸ با روسیه، به سیاست خود نسبت به روسیه ادامه داد و برای پیوستن به ناتو تلاش بیشتری انجام داد. با وجود این، شکست سیاست او در ایجاد موازنه در برابر روسیه و انتقادهای او به‌علت از دست‌دادن بخشی از خام گرجستان در جنگ با روسیه سیاست نگاه به ناتو و در کل نگاه به غرب همچنان ادامه پیدا کرده است. به‌گونه‌ای ساکاشویلی در بخشی از نست بخارست برای تقاضای نقشهٔ ناتو درخواست عضویت کرد و بسیاری از گرجی‌ها هدف دولت گرجستان را برای پیوستن به ناتو در طول همه‌پرسی ملی تأیید کردند. همچنین براساس نظرسنجی مؤسسهٔ ملی دموکراسی برای گرجستان نشان داد که تأثیر سیاست‌های نخبگان گرجی بر افکار عمومی این کشور زیاد است. تا زمانی که افکار عمومی گرجستان چنین درک و تصویری از روسیه و ناتو دارند، هر دولتی هم که در گرجستان بر سر کار باشد، هرچند طرفدار اصلاح روابط با روسیه باشد، ناچار به ادامه‌دادن سیاست‌های غرب‌گرایانه و ایجاد توازن در برابر این قدرت است (Georgian Public Attitudes in Georgia, June 2017). واقعیت هم این است که مناطق تجزیه‌طلب که بیشتر به‌وسیلهٔ روسیه حمایت می‌شوند از احتمال حملهٔ ارتش نوسازی‌شدهٔ گرجستان می‌ترسند و دومین تأثیر امنیتی در رابطه با ادغام گرجستان در ناتو

است. تفلیس در مسیر پیوستن به ناتو بسیار تلاش کرده است و با اشتیاق برنامه عملی مشارکت انفرادی را اجرا کرده است و در گفت‌وگوهای فراوان با ناتو برای تصویب برنامه عملی عضویتش کار کرده است. با وجود این، روسیه و دو جمهوری تجزیه‌طلب که جهت‌گیریشان به شدت به سوی مسکو است، به گرجستان فرصت نمی‌دهند به ناتو بپیوندند. از متغیرهای داخلی و خارجی که چشم‌انداز عضویت گرجستان در ناتو را تحت تأثیر قرار می‌دهد یکی پیشرفت تفلیس در روند اجرایی کردن اصلاحات، دموکراسی‌سازی، ایجاد بازار آزاد و ارتش حرفه‌ای و جدید است. دیگری مربوط به مناقشه‌های حل‌نشده آبخازیا و اوستیای جنوبی است. گرجستان مطرح می‌کند که مناطق جدایی‌طلب در داخل مرزهای شناخته‌شده بین‌المللی گرجستان قرار دارند؛ اما هیچ‌کدام از مناطق تجزیه‌طلب به ماندن در حاکمیت حکومت مرکزی گرجستان تمایلی ندارند. ناتو تلاش می‌کند با گسترش حضور در این منطقه به دنبال منافع بلندمدت خود باشد. از دیگر سو، گرجستان همواره تلاش می‌کند تا به ساختارهای یورو-آتلانتیک و به‌ویژه ناتو ملحق شود. به همین دلیل، نیز تلاش‌ها و اقدام‌های زیادی را انجام داده و گام‌های بزرگی را برای این هدف برداشته است. از دیدگاه تفلیس همکاری با ناتو می‌تواند گرجستان را به کشوری امن در مسیر عبور خطوط لوله انتقال انرژی منطقه اروپا تبدیل کند. علاوه بر آن، گرجستان از راه ناتو در پی تحکیم موقعیت داخلی، تقویت موقعیت بین‌المللی، ارتقای کارایی نیروهای مسلح و بازگرداندن تمامیت ارضی خود است. گرجستان نه تنها به دنبال تقویت ساختارهای نظامی و امنیتی خود است، بلکه به دنبال رسیدن به هدف‌های سیاسی، اقتصادی و مدنی و رفع مشکلات داخلی خود نیز هست. علاوه بر این، عضویت گرجستان در ناتو می‌تواند در برابر تهدیدهای روسیه به این کشور تضمین امنیتی بدهد. با توجه به اینکه گرجستان تمایل شدیدی برای همکاری از خود نشان داده و این تمایل از سوی ناتو نیز بی‌پاسخ نمانده است، می‌توان پیش‌بینی کرد که سطح روابط دوطرف در سال‌های آینده نیز گسترش یابد (Fas, 2019:13). همچنین با مروری بر روابط روسیه-ناتو و ناتو-گرجستان در سال‌های گذشته، متوجه روندی از فرازونشیب در روابط می‌شویم که برخی از آن‌ها ناشی از الزام‌های راهبردی هر سه طرف و برخی نیز ناشی از ضرورت‌های زمانی بوده است؛ اما آنچه را می‌توان به‌عنوان شاخص اساسی در روابط این سه طرف معرفی کرد، ورود آمریکا در بستر ناتو برای تأثیرگذاری بر روندهای حرکتی این سازمان و فراتر از آن، منطقه قفقاز و گرجستان است. در چنین فضایی، روسیه اقدام‌های گرجستان را عامل اصلی بحران منطقه‌ای و رویکردهای ناتو و آمریکا در پذیرش تفلیس را عامل برهم‌زدن موازنه می‌داند. در این زمینه، بسیاری از مقام‌های روس و از جمله مدودیف، پیوستن کشورهایی مانند گرجستان به ناتو را تهدیدی برای روسیه می‌دانند؛ به طوری که مدودیف با جدی شدن پذیرش گرجستان در موازنه با روزنامه فاینشال تایمز آمریکا گفت: «هیچ کشوری در جهان، نمی‌تواند از نزدیک شدن یک پیمان نظامی به مرزهای خود خرسند باشد» (Diamant, 2017: 4).

نتیجه

هدف این نوشتار بررسی سیاست روسیه با محوریت «سازمان امنیت جمعی» و غرب با محوریت «ناتو» در برابر ارمنستان و گرجستان بوده است. بررسی منافع این دو کنشگر در حوزه‌های مختلف نشان داد که کرملین مهم‌ترین کنشگر مجموعه امنیتی ارمنستان است. روسیه برخلاف ادعاهای خود مبنی بر همگرایی با ارمنستان با هدف حمایت از حاکمیت آن‌ها در برابر غرب تلاش می‌کند تا سلطه خود را بر آن‌ها تقویت کند. روسیه عامدانه روابط با ارمنستان را در یک چارچوب دوگانه رویارویی شرق و غرب تعریف می‌کند؛ دوگانه‌ای که به مسکو اجازه می‌دهد تا نقش حفاظت از متحدان خود را در برابر نیروهای طرفدار غرب ایفا کند؛ نیروهایی که می‌خواهند ارمنستان را از همگرایی بیشتر با روسیه منع کنند. در اصل، ساختارهای به رهبری روسیه همچون اتحادیه اقتصادی اوراسیا، سازمان پیمان امنیت جمعی و کشورهای مستقل همسود ساختارهای رسمی مورد نظر کرملین هستند که نه تنها جایگزین و رقیب ساختارهای اقتصادی و نظامی مورد نظر غرب هستند، بلکه زمینه‌ساز حفظ و بازگرداندن نفوذ از دست‌رفته کرملین به بهای کاهش نفوذ اتحادیه اروپا در حوزه اوراسیا از جمله ارمنستان هستند. به‌علت توانمندی‌های نظامی و اقتصادی روسیه در ساختارهای اوراسیایی به رهبری کرملین و روابط نامتقارن روسیه با کشورهای عضو مانند ارمنستان، طرح‌های ادغامی اوراسیایی بیشتر در پی تقویت روابط دو جانبه روسیه با کشورهای عضو هستند. برنده اصلی طرح‌های ادغام اوراسیایی روسیه است، زیرا این طرح‌ها موجب وابستگی سیاسی کشورهای عضو، از جمله ارمنستان، به روسیه شده و حاکمیت ملی این دولت را محدود کرده است. در واقع، تضمین‌های امنیتی روسیه برای ارمنستان با هزینه نادیده گرفته شدن استقلال سیاسی این کشور همراه بوده است. در مورد گرجستان هم باید گفت که سه رئیس‌جمهور این کشور با همه تفاوت‌هایی که با یکدیگر پس از استقلال گرجستان داشته‌اند، در بدبینی و نگاه منفی نسبت به روس‌ها اتفاق نظر داشته‌اند و اینکه روسیه برای حفظ حیاط خلوت خود و دستیابی به رهبری جهانی از هیچ تهدیدی فروگذار نمی‌کند. در چنین شرایطی، گرجستان بیش از آنکه تمایل به همکاری با همسایه شمالی خود داشته باشد، علاقه‌مند به روابط نزدیک با آمریکا، اروپا، نهادهای اروپایی و ناتو است. با در نظر گرفتن جایگاه روسیه به‌عنوان بازیگر اول منطقه و تداوم سیاست اوراسیایگرای این کشور و تلاش برای استیلا سنتی خود در این منطقه و همچنین هم‌سویی ناهم‌سوی کشورهای غربی و ناتو با گرجستان، می‌توان نتیجه گرفت که اقدام‌های تحریک‌آمیز روسیه برای گرجستان تهدید محسوب می‌شود. سیاست‌هایی که گرجستان برای رفع این تهدید و برقراری توازن با روسیه در شکل پیمان‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای در پیش گرفته، تا حدودی در تأثیر معادله‌های نظام بین‌الملل و نظام حاکم بر فضای داخلی گرجستان قرار گرفته است که باید بتواند خود را با استانداردهای مورد نظر کشورهای غربی و ناتو هم‌سو کند تا تهدیدهای بالقوه و بالفعل از سوی روسیه را کنترل کند.

- سازمند، بهاره و عارف بیژن و مرتضی تقی‌پور (۱۳۹۷)، «تهدید روسیه و تأثیر آن بر سیاست‌های امنیتی گرجستان»، دوفصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره ۱۱، شماره ۱، بهار و تابستان.
- Bock, Andreas M. and Ingo, Henneberg (2013), Why Balancing Fails? Working Papers on International Politics and Foreign Policy, at:<http://www.jaeger.unikoeln.de/fileadmin/templates/publikationen.caucasusbarometer.org/en/cb-am/EUSUPP/>.
- Caucasus Barometer Time-Series Dataset Armenia.” Accessed December 30, (2017). [http:// fact tank/2017/05/11/orthodox-christians-in-central-and-eastern-europe-favor-strong-role-for-russia](http://facttank/2017/05/11/orthodox-christians-in-central-and-eastern-europe-favor-strong-role-for-russia).
- Diamant, Jeff. (2017). “Orthodox Christians in Central and Eastern Europe Favor Strong Role for Russia in Geopolitics, Religion”. Accessed December 29, 2017.
- Dragneva, R., Delcour, L., & Jonavicius, L. (2017). Assessing legal and political compatibility between the European Union engagement strategies and membership of the Eurasian Economic Union. EU-STAT Working Paper Series No. 7.
- German, Tracey,(2006) Abkhazia and South Ossetia: Collision of Georgian and Russian Interests, Research Program Russia/NIS.
- Gilbreath, Dustin, and Rati Shubladze. (2017). “Georgia: Disapproval Rising for NATO Membership.” Accessed December 28, 2017. <http://www.eurasianet.org/node/83871>.
- Gordadze, Thornike, (2009) Georgian-Russian Relations in the 1990s, in the Cornell, Svantee and Starr, Frederick. The Guns of August 2008, M.ESharpe.
- Grigoryan, M. (2013). Armenia: Customs union commitment risks EU cooperation chances. Eurasianet. Retrieved from <http://www.eurasianet.org/node/67482>.
- Hunter, Shireen (2017), The New Geopolitics of the South Caucasus: Prospects for Regional Cooperation and Conflict Resolution, Rowman & Littlefield: New York.
- Izadi, Rajab and Kheiri, Mostafa (2017), Russia’s foreign interests in near abroad with an emphasis on Armenia. Central Asian and Caucasus Quarterly, No. 100, Winter.
- Izadi, Rajab and Kheiri, Mostafa (2017), Russia’s foreign interests in near

- abroad with an emphasis on Armenia. *Central Asian and Caucasus Quarterly*, No. 100, Winter.
- Makarychev, Andrey, Sergunin, Alexander (2013), “The EU, Russia and Models of International Society in A Wider Europe”, *Journal of Contemporary European Research*, Vol 9, Issue 2.
 - Mirzoyan, A. (2010). *Armenia, the Regional Powers, and the West: Between History and Geopolitics*. New York, NY: Springer.
 - Noormohammadi, Morteza and Sharbati, Vahid (2014), *Necessities and Factors Affecting Alliances in the South Caucasus*. *Central Asia and Caucasus Quarterly*, No. 87, Autumn.
 - Pilevard, Alireza (2017), *A new cold war in the relations between the European Union and the Russian Federation*. *Central Asian and Caucasus Quarterly*, No. 100, Winter.
 - Schmidt-Felzmann, A. (2016). *The breakdown of the EU’s strategic partnership with Russia: From strategic patience towards a strategic failure*. *Cambridge Review of International Affairs*, 29(1), 99–127.
 - Siroky, David S., Alan James Simmons, and Giorgi Gvalia. (2017). “Vodka or Bourbon? Foreign Policy Preferences Toward Russia and the United States in Georgia.” *Foreign Policy Analysis* 13 (2): 500–518.
 - Vasilyan, S. (2017). “Swinging on the pendulum”: Armenia in the Eurasian Economic Union and with the European Union. *Problems of Post-Communism*, 64(1).
 - Vasilyan, S. (2018). *The European Union as a ‘moral power’ in the south Caucasus*. London: Palgrave. Macmillan.
 - Vasilyan, S., & Petrossian, S. (2014). *Russia’s policy towards the south Caucasus: Triangulation of domestic, border and foreign logics*. In L. Asta (Ed.), *Challenges and perspectives of contemporary Russia*. Padova: Digital Academic Press.

سیاست‌های مذهبی دولت جمهوری آذربایجان و تأثیر آن بر گسترش اسلام‌گرایی افراطی در این کشور

محمد کاظم شجاعی^۱

چکیده

در سال‌های پس از استقلال، جمهوری آذربایجان، مانند دیگر کشورهای مسلمان به‌جا مانده از اتحاد شوروی با درپیش گرفتن سیاست جدایی دین از سیاست تلاش کرد تا مانع تقویت جریان‌های اسلام‌گرا در کشور خود شود. جمهوری آذربایجان به‌علت داشتن مرزهای مشترک با جمهوری اسلامی ایران و نیز داشتن جمعیت شیعه بیش از دیگران خود را در معرض نفوذ مدل حکومت شیعی مستقر در همسایه جنوبی خود می‌دید. در همین زمینه، به‌ویژه در دوران حکومت الهام علی‌اف، تلاش‌های زیادی برای جلوگیری از نفوذ اسلام شیعی در جمهوری آذربایجان صورت گرفت. سیاست جمهوری آذربایجان در برخورد با اسلام‌گرایی مدل جمهوری اسلامی ایران، از دو سطح تشکیل شده است: نخست، برخورد جدی با عناصر شیعی و بازکردن فضا برای حضور جریان‌های غیر شیعی اسلام و دوم، تلاش برای تقویت رابطه با رقبا و دشمنان منطقه‌ای و جهانی جمهوری اسلامی ایران به‌ویژه عربستان سعودی، ایالات متحد آمریکا و اسرائیل. در نتیجه، فضا برای تبلیغات و حضور جریان‌های اسلامی سنی مورد حمایت عربستان سعودی فراهم شد. با وقوع جنگ در سوریه و عراق و برآمدن داعش در سرزمین‌های اسلامی، حدود ۱۵۰۰ نفر از شهروندان جمهوری آذربایجان به نیروهای داعش پیوستند که به نسبت جمعیت این کشور آمار درخور توجهی است. این رویداد در کنار شواهد متعدد دیگری حاکی از تقویت جریان‌های سلفی و وهابی در بین جمعیت جوان جمهوری آذربایجان است که به‌طور کامل در تضاد با هدف‌های سیاست‌مداران این کشور قرار دارد و می‌تواند در آینده چالش‌های بزرگی را نه تنها برای جمهوری آذربایجان بلکه برای کل منطقه قفقاز جنوبی و حتی روسیه، ترکیه و جمهوری اسلامی ایران ایجاد کند. در این نوشتار ضمن بررسی سیاست‌های جمهوری آذربایجان در برخورد با جریان‌های مذهبی، چالش‌های احتمالی ناشی از این سیاست‌ها را در سه سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی بررسی می‌کنیم.

کلیدواژه‌ها: اسلام سیاسی، امنیت، تشیع، جمهوری آذربایجان، داعش، قفقاز جنوبی، وهابیت.

مقدمه

در پی فروپاشی اتحاد شوروی در دسامبر ۱۹۹۱ مسئله خلاقیت ناشی از فروپاشی این امپراتوری بزرگ در دو سطح بین‌المللی و داخلی مطرح شد. از یک‌سو، با حذف یکی از دو قطب اصلی جنگ سرد، نظام

بین‌الملل با چالش بزرگی برای چشم‌انداز آینده خود روبه‌رو شد. از سوی دیگر، کشورهای به‌جامانده از این امپراتوری با خلأ قدرت ناشی از نابودی حزب کمونیست روبه‌رو شدند که حدود هفتاد سال همه‌امور اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه را تنظیم می‌کرد. در میان کشورهای به‌جا مانده از فروپاشی اتحاد شوروی، کشورهای دارای جمعیت غالب مسلمان، بلافاصله با موج بازگشت اسلام‌گرایی روبه‌رو شدند. در این میان، جمهوری آذربایجان به‌علت حضور اکثریت شیعه و همسایگی با جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان کشوری انقلابی با ایدئولوژی شیعه با مسائل ویژه‌ای روبه‌رو شد. در نتیجه، با توجه به تمایل رهبران جمهوری آذربایجان برای ایجاد نظام سیاسی دین‌جدا، چگونگی مواجهه با احیای توجه مردم این کشور به اسلام به چالشی جدی برای آن‌ها تبدیل شد. هم‌زمان، درگیری جمهوری آذربایجان در جنگ قره‌باغ با ارمنستان و شکست‌های پیاپی به بدتر شدن اوضاع این کشور در قفقاز جنوبی منجر شد.

بنابراین رهبران جمهوری آذربایجان در سال‌های ابتدایی استقلال تلاش کردند تا با ترویج الگوی ترکی-عربی از اسلام، در برابر اسلام شیعی مدل جمهوری اسلامی ایران ایستادگی کنند. در همین زمینه، شاهد فعالیت گسترده مؤسسه‌های خیریه و مدرسه‌های دینی عربستان سعودی و کویت در جمهوری آذربایجان بودیم. از سوی، نزدیکی آذربایجان با منطقه چین، این کشور را به مسیری برای رفت‌وآمد نیروهای جهادی درگیر در جنگ چین تبدیل کرد. در نتیجه این عامل‌ها، در سال‌های دهه ۱۹۹۰ جریان‌های اسلامی سلفی در مناطق شمالی جمهوری آذربایجان توانستند به قدرت نسبی دست پیدا کنند. با این حال، با وقوع حمله‌های یازدهم سپتامبر و نیز وقوع برخی حمله‌های تروریستی در خود جمهوری آذربایجان رویکرد دولت در برخورد با این گروه‌های اسلام‌گرا تغییر کرد و به‌سوی سرکوب متمایل شد. در سال ۲۰۱۳ با خیزش داعش در عراق و سوریه تعداد زیادی از جنگ‌جویان سلفی از جمهوری آذربایجان خود را به گروه داعش در عراق و سوریه رساندند. در حال حاضر با نابودی داعش و بازگشت مهاجران آذری به کشور خود، اسلام‌گرایی افراطی به چالشی برای دولت جمهوری آذربایجان و منطقه تبدیل شده است.

در این نوشتار ضمن بررسی تاریخ ورود اسلام به جمهوری آذربایجان، مراحل مختلف شکل‌گیری جریان‌های شیعی و سنی را بررسی می‌کنیم و عامل‌های تشدید تمایل‌های دینی در این کشور قفقاز شمالی را در کنار تهدیدهای ناشی از افزایش تمایل‌های مذهبی در این کشور بیان می‌کنیم.

پیشینه حضور اسلام در جمهوری آذربایجان

پیشینه ورود اسلام به منطقه قفقاز جنوبی و جمهوری آذربایجان امروز، به قرن هفتم باز می‌گردد. در سال ۶۳۹ در دوران خلافت بنی‌امیه، سپاهیان اسلام وارد منطقه قفقاز شدند و تا دریند را تصرف کردند. با این حال، حضور مسلمانان در منطقه ثبات چندانی نداشت و در دوران عباسیان نیز در تأثیر قوت و ضعف خلافت اسلامی در مرکز آن، حضور مسلمانان در منطقه تقویت یا تضعیف می‌شد. در این دوران بارها میان خزران یهودی و مسلمانان بر سر قلمرو در آن منطقه نزاع در گرفت. (Balcai, 2010:1)

در قرن یازدهم و با از راه‌رسیدن ترکان سلجوقی ساکن فرارود به قفقاز، جمعیت ترک‌های ساکن منطقه افزایش یافت و اسلام سنی حنفی در قفقاز تقویت شد. در قرن سیزدهم منطقه قفقاز هم در مسیر لشکرکشی

مغول‌ها قرار گرفت. در دوران جانشین‌های چنگیزخان و تشکیل حکومت ایلخانان، جریان اسلام‌گرایی در منطقه تضعیف شد و مغول‌ها اگرچه رویکرد تساهل‌آمیزی نسبت به پیروان ادیان مختلف داشتند، به‌علت خرابی‌های گسترده ناشی از حمله مغول، اسلام‌گرایی در این منطقه تضعیف شد. در قرن شانزدهم با به قدرت رسیدن شاه‌اسماعیل صفوی در ایران، بخش زیادی از مردم ساکن آذربایجان زیر فشار قزلباشان صفوی به مذهب شیعه درآمدند. در آن دوران، آذربایجان امروز به خط مقدم نبرد بین ایران شیعه و عثمانی سنی مذهب تبدیل شد و هم‌زمان شکاف‌های عمیقی بین جامعه سنی و شیعه آذربایجان شکل گرفت (Altay Goyushov, 2012.)

تا گسترش نفوذ روسیه تزاری این تناقض و دشمنی وجود داشت. با توجه به تجربه جنبش نقشبندیه در قفقاز شمالی و درگیری نیروهای روسیه تزاری با جریان‌های سنی مذهب ضد روسیه، مقام‌های روس هم‌دلی بیشتری را با جریان‌های شیعه منطقه نشان می‌دادند و به‌طور نامحسوس تلاش می‌کردند با تقویت جریان تشیع، جریان‌های سنی را مدیریت کنند. در نیمه دوم قرن نوزدهم و با روی کار آمدن نخبگانی که زیر سلطه نظام تزاری تحصیل کرده بودند، رویکرد دین‌جدایی تقویت و تنش‌های طولانی بین سنی‌ها و شیعیان کم‌رنگ شد. آغاز قرن بیستم با به قدرت رسیدن روشنفکران دین‌جدای آموزش دیده در نظام آموزشی روسیه تزاری و غلبه آن‌ها بر روحانیون اسلامی همراه بود. (Goyushov, 2001)

در دوران اتحاد شوروی، حزب کمونیست تلاش کرد با تأسیس مراکز اسلامی زیر نظر خود، نسخه دولتی را از اسلام در بین مردم منطقه ترویج کند. از دوران استالین و با هدف کنترل باورهای اسلامی گروه‌های مذهبی اسلامی (مفتیات) راه‌اندازی شد. بر این اساس در سال ۱۹۴۲ چهار مفتیات به ترتیب در آسیای مرکزی، قفقاز شمالی، قفقاز جنوبی و روسیه تأسیس شد. (Seyfettin, 2005)

در این چارچوب مسلمانان اتحاد شوروی زیر سایه سنگین حزب کمونیست به اجرای شعائر و آئین‌های مذهبی خود می‌پرداختند. در دوران اتحاد شوروی تفاوت خاصی بین مذاهب مختلف اسلامی وجود نداشت و اسلام به‌عنوان یک کل مورد توجه قرار می‌گرفت. در نتیجه، در دوران اتحاد شوروی نیز اثر چندانی از اختلاف‌های تاریخی و ریشه‌دار موجود بین شیعیان و اهل تسنن به چشم نمی‌خورد. با این حال، جریان‌های اسلامی موازی با اسلام رسمی در قالب جریان‌های زیرزمینی به حیات خود ادامه دادند. ولی به‌علت قدرت جریان مرکزی، فرصت چندانی برای جلوه‌گری اختلاف‌ها بین شیعه و سنی در میان مسلمانان آذربایجان وجود نداشت (Wistrand, 2012: 3).

اسلام‌گرایی در جمهوری آذربایجان

با فروپاشی اتحاد شوروی، جمهوری آذربایجان نیز مانند سایر کشورهای اسلامی به‌جا مانده از اتحاد شوروی شاهد افزایش شدید تمایل به اسلام در میان مردم خود بود. با وجود این، در سال‌های نخست پس از استقلال جمهوری آذربایجان، بخش عمده جمعیت جمهوری آذربایجان اسلام را نه با نگاهی ایدئولوژیک و اعتقادی بلکه به‌عنوان عنصر قومی و هویتی تعریف می‌کردند. مطالعات آماری انجام‌شده به‌خوبی گویای این موضوع بود. بر اساس مطالعه‌ای که در سال ۲۰۰۰ انجام شد کمتر از ۷ درصد پاسخ‌دهندگان، خود را «معتقدان

واقعی» به اسلام معرفی کردند و حدود ۱۸ درصد از پاسخ‌دهندگان اعلام کردند که نماز می‌خوانند. در مورد روزه‌داری نیز تنها ۱۴ درصد از پاسخ‌دهندگان اعلام کردند که همیشه یا در بیشتر مواقع در ماه رمضان روزه می‌گیرند. مهم‌تر اینکه تمایل‌های کم‌رنگ مردم آذربایجان به اختلاف‌های بین شیعه و سنی بود. بر اساس پژوهش انجام‌شده در سال ۲۰۱۲ حدود ۸۲ درصد از پاسخ‌دهندگانی که خود را دین‌دار خوانده بودند، گفتند که به دور از دسته‌بندی‌های بین شیعه و سنی به اسلام می‌نگرند و تنها ۲ درصد آن‌ها تنش‌های معمول بین شیعه و سنی را عاملی مهم در کشور خود دانستند (Lonardo, 2016: 4).

با این حال، این به معنای کم‌اهمیت بودن اسلام در نظر دولت جمهوری آذربایجان نبود. به‌ویژه در سال‌های ابتدایی پس از استقلال، دولت نوپای جمهوری آذربایجان بیشترین تهدید را از همسایه جنوبی خود جمهوری اسلامی ایران احساس می‌کرد که فروپاشی اتحاد شوروی را فرصتی برای بازگشت ملت‌های مسلمان به جهان اسلام می‌دانست. به‌ویژه جمهوری آذربایجان به دلیل اشتراک‌های عمده قومی و زبانی و از همه مهم‌تر، غلبه جمعیت شیعه در مناطق جنوبی هم‌مرز با جمهوری اسلامی ایران بیش از سایر کشورهای به‌جامانده از اتحاد شوروی احساس خطر می‌کرد. بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۲ جمهوری اسلامی ایران با هزینه حدود پانصد میلیون دلار، ۱۳۰۰ روحانی شیعه را برای انجام امور تبلیغی به کشورهای به‌جامانده از فروپاشی اتحاد شوروی فرستاد (Kuliev, 2005: 3).

تأسیس حزب اسلامی آذربایجان و نیز تعداد درخور توجه مدرسه‌های شیعی مورد حمایت مستقیم و غیرمستقیم جمهوری اسلامی ایران منجر به افزایش نگرانی دولت آذربایجان از نفوذ گسترده همسایه جنوبی خود شد. جمهوری آذربایجان که به‌شدت از قدرت و نفوذ جمهوری اسلامی ایران نگران بود، تقویت جریان‌های شیعی را تهدید جدی برای استقلال و تمامیت ارزی خود می‌دید. در نتیجه، با راهبردی دوگانه تلاش کرد مانع توسعه و تقویت بیشتر جریان‌های شیعی مورد حمایت ایران شود.

بنابراین جمهوری آذربایجان از یک‌سو تلاش کرد تا با الگو قرار دادن کشورهای جنوب خلیج فارس که روایت عرفی از اسلام را دور از سیاست ارائه می‌دادند و در همان حال، توسعه اقتصادی بدون توسعه سیاسی را در پیش گرفته بودند، حضور جریان شیعی مورد حمایت ایران را متوازن کند. از سوی دیگر، تلاش کرد تا با پیروی از مدل اتحاد شوروی و تلاش برای ایجاد روایت رسمی از اسلام، روایت مطلوبی از آن را برای خود ایجاد و مانع قدرت‌گرفتن روایت غیررسمی و سیاسی از اسلام در کشور تازه تأسیس خود شود.

سلفی‌گرایی در جمهوری آذربایجان

مجموعه‌ای از عامل‌های داخلی و خارجی سبب شد جریان‌های سلفی از اسلام در جمهوری آذربایجان به تدریج به قدرت دست پیدا کنند. مهم‌ترین عامل خارجی، قراردادن جمهوری آذربایجان در همسایگی قفقاز شمالی بود که در سال‌های ابتدایی دهه ۱۹۹۰ صحنه جنگ شدیدی بین اسلام‌گرایان سلفی با روسیه بود. قراردادن در مسیر «جهاد» منجر شد که تعداد زیادی از جنگ‌جویان سلفی برای رسیدن به جبهه‌های «جهاد» قفقاز شمالی از مسیر جمهوری آذربایجان عبور کنند. بر اساس آمارهای منتشرشده در پی حمله‌های یازدهم سپتامبر، اسامه بن لادن در سال‌های ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۶ حدود شصت بار با تلفن‌هایی

در خاک جمهوری آذربایجان تماس گرفته بود. (Lonardo, 2016: 5) عجیب نبود که در پی سرکوب اسلام‌گرایان در قفقاز شمالی تعداد قابل توجهی از آن‌ها به داخل جمهوری آذربایجان گریختند و زمینه را برای تبلیغ سلفی‌گری فراهم کردند. با توجه به درجریان‌بودن جنگ قره‌باغ میان آذربایجان مسلمان با ارمنستان مسیحی، از سوی دولت آذربایجان برای جلب جنگ‌جویان مسلمان و ایستادگی در برابر ارامنه، تبلیغاتی شد که با موفقیت‌هایی هم همراه بود.

اما عامل‌های داخلی هم در این روند بی‌تأثیر نبودند. حضور بنیادهای خیریه عربستان سعودی و کویت که از سال‌های پایانی دوران اتحاد شوروی آغاز شده بود در سال‌های پس از استقلال تشدید شد و دولت آذربایجان برای موازنه جریان‌های شیعی مورد حمایت جمهوری اسلامی ایران در جنوب، زمینه را برای فعالیت‌های کشورهای جنوب خلیج فارس در شمال کشور آماده کرد. در همین چارچوب در سال ۱۹۹۴ پانزده بنیاد خیریه عرب شعبه‌های خود را در جاهای مختلف کشور بازگشایی کردند. بیشتر این خیریه‌ها به دعوت رسمی دولت جمهوری آذربایجان برای کمک به آوارگان جنگ قره‌باغ وارد کشور شدند. (Goyushov, 10) در نتیجه، در فاصله زمانی کوتاهی تا سال ۲۰۰۶ تعداد مسجدهای در کنترل جریان سلفی جمهوری آذربایجان به ۶۵ رسید. (Valiyev, 2005, 2)

تأسیس مسجد ابوبکر در سال ۱۹۹۷ توسط شعبه آذربایجان سازمان احیای میراث اسلامی متعلق به کویت در بخش قدیمی شهر باکو نقطه عطفی در جریان سلفی‌گرایی در این کشور بود (Cornell, 2006: 47). امام جماعت این مسجد، گامت سلیمان‌اف که در عربستان سعودی تحصیل کرده بود به‌دلیل توانایی خود در سخنرانی توانست جمعیت زیادی را به این مسجد جلب کند. در نتیجه، مسجد ابوبکر به بزرگ‌ترین مرکز گردهمایی مسلمانان در باکو تبدیل شد. (Goyushov, 11)

عامل داخلی دیگر که منجر به تقویت تمایل به جریان‌های سلفی در جمهوری آذربایجان شد، فضای بسته سیاسی، نداشتن امکان فعالیت جامعه مدنی در کنار فساد گسترده در دستگاه‌های دولتی و تقسیم‌نشدن عادلانه درآمدهای ناشی از فروش نفت است. اقتصاد جمهوری آذربایجان در سال‌های ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ در معرض شوک اقتصادی بزرگی قرار گرفت که تولید ناخالص داخلی آن را از ۷۴،۱۹ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۴ به ۹،۳۴ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۵ کاهش داد. (borgenproject.org). اگرچه در حال حاضر اقتصاد جمهوری آذربایجان در مسیر بازسازی قرار گرفته است، وابستگی عمده به درآمدهای ناشی از فروش نفت و توزیع عادلانه نشدن این درآمدها به‌دلیل فساد گسترده، منجر به نارضایتی به‌ویژه در میان اقشار پایین جامعه و افزایش گرایش آن‌ها به تبلیغات جریان‌های اسلامی و سلفی شده است.

نهادهای اسلام رسمی در جمهوری آذربایجان

در سال‌های ابتدایی تشکیل جمهوری آذربایجان، رهبران این کشور مانند رهبران دیگر کشورهای مسلمان به‌جامانده از فروپاشی اتحاد شوروی تلاش کردند با جلب حمایت رهبران مذهبی، مشروعیت خود را در میان مردم خود تقویت کنند. (Valiyev, 2005: 6) تلاش برای «رسمی کردن» جریان‌های مذهبی با دو عامل انجام شد: نخست، تأسیس گروه اسلامی قفقاز که ساختاری به‌جامانده از دوران اتحاد شوروی است؛ دوم، تأسیس

کمیته دولتی برای امور مذهبی. جمهوری آذربایجان فعالیت هرگونه جمعیت مذهبی را به ثبت‌نام در این کمیته و رعایت الزامات قانونی مورد نظر آن مشروط کرده است.

در سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۱۰ در جمهوری آذربایجان قوانینی تصویب شد که زنان را از داشتن حجاب در همهٔ عکس‌های مربوط به مدرک‌های هویتی اعم از گواهینامهٔ رانندگی و گذرنامه منع می‌کرد. در سال ۲۰۱۰ نیز به‌طور غیررسمی پوشیدن حجاب در مدرسه‌های دولتی ممنوع اعلام شد. (Bedford, 2012: 1) در پی حمله‌های تروریستی در مسجد ابوبکر و انتشار اخبار گسترده از نقش داشتن برخی عامل‌های آذربایجانی در این حمله‌های تروریستی در دیگر کشورها علیه ایالات متحد و روشن شدن ارتباط‌های رده‌های بالای رهبری القاعده با برخی اتباع آذری، دولت جمهوری آذربایجان رویکرد جدی و خشن‌تری را در برخورد با جریان‌های سلفی در پیش گرفت. در همین زمینه، در سال ۲۰۰۸ دستور تعطیلی مسجد ابوبکر صادر شد که تا حدود یک سال بسته باقی ماند.

بر اساس آمار تارنمای کمیتهٔ دولتی برای امور مذهبی پس از فرایند ثبت‌نام دولتی سازمان‌های مذهبی (از سال ۲۰۰۹) تعداد ۹۴۲ سازمان مذهبی ثبت شده است. از این میان، ۹۰۷ مورد اسلامی و ۳۵ مورد غیر اسلامی هستند. از آغاز فرایند ثبت نهادهای آموزشی مذهبی در سال ۲۰۱۷ تعداد ده مؤسسهٔ آموزشی مذهبی اقدام به ثبت‌نام کرده‌اند. در حال حاضر، ۲۲۵۰ مسجد در کل کشور ثبت شده است. (www.dqdk.gov) تفکیک‌نکردن مسجدهای شیعه و اهل تسنن در این آمار رسمی نکتهٔ درخور توجهی است که رویکرد دولت آذربایجان را به این موضوع نشان می‌دهد.

جنگ در سوریه و عراق و جریان سلفی‌گری جمهوری آذربایجان

فساد گسترده در میان مقام‌های دولتی، ناکارآمدی دولت برخلاف بهره‌مندی از درآمدهای سرشار نفتی، توزیع مناسب نکردن درآمدهای نفتی و نبود آزادی بیان و سرکوب جامعهٔ مدنی، در کنار مجاورت جغرافیایی با مرکز بحران، قفقاز شمالی به‌ویژه چچن، منجر به افزایش گرایش جوانان آذربایجان به جریان‌های سلفی و اسلام‌گرایی تندرو و جریان‌های تروریستی شد. برخورد قهرآمیز دولت آذربایجان با اسلام‌گرایان سلفی منجر به اتمی‌شدن این جریان‌ها، زیرزمینی‌شدن آن‌ها و تلاش برای پیوستن به سازمان‌های اسلامی فرامرزی مدعی تشکیل دولت اسلامی شد. در حال حاضر، شاهد تغییر تمرکز اسلام‌گرایان افراطی جمهوری آذربایجان از قفقاز شمالی به کشورهای جنوب خلیج فارس هستیم (Lonardo, 2016: 3).

جنگ سوریه و برآمدن داعش، فرصت استثنایی برای جنگ‌جویان پیشین و جوانان ناراضی از اوضاع جمهوری آذربایجان برای پیوستن به نیروهای دولت اسلامی بود. جمهوری آذربایجان نیز به امید کشته یا دستگیرشدن عناصر اسلام‌گرای افراطی در سوریه و عراق سخت‌گیری چندانی برای خروج آن‌ها از کشور و پیوستن به نیروهای جهادی داعش در سوریه و عراق از راه ترکیه انجام نداد. پیوستن آذری‌ها به داعش از سال ۲۰۱۳ آغاز شد. در این سال، بیشترین تعداد داوطلبان آذربایجانی به گروه‌های جهادی مشغول جنگ در عراق و سوریه پیوستند. (Lonardo, 9) کسانی که در این سال به داعش پیوستند از جنگ‌جویان پیشینی بودند که رابطهٔ آن‌ها با حرکت‌های جهادی به دوران جنگ چچن باز می‌گشت. تعداد زیادی از اسلام‌گرایان

افراطی که از سال ۲۰۰۸ در معرض برخورد خشن دولت آذربایجان قرار گرفته بودند خود را به سوریه یا عراق رساندند. سرشناس‌ترین جنگ‌جویان آذربایجانی از همین گروه‌هایی معرفی شدند که به «پارتیزان‌های قره‌باغ» معروف بودند. (Bozan, 2014)

نتیجه

برای بررسی رویکرد دولت جمهوری آذربایجان در مواجهه با جریان اسلام‌گرا در این کشور نواستقلال در سه دهه اخیر، باید آن را از نظر زمانی و بر اساس متغیرهای داخلی و خارجی تقسیم‌بندی کنیم. از نظر زمانی برخورد دولت جمهوری آذربایجان با جریان‌های اسلام‌گرا را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد: در دوران نخست که شامل سال‌های نخست پس از استقلال تا سال ۲۰۰۸ می‌شود، جمهوری آذربایجان نگاه مثبتی به توسعه جریان‌های اسلامی غیرشیعی داشت و آن‌ها را ابزاری برای جذب کمک‌های مالی کشورهای حاشیه جنوب خلیج فارس و نیز موازنه نفوذ مذهبی جمهوری اسلامی ایران به‌شمار می‌آورد. ولی در پی وقوع عملیات تروریستی در برخی مسجدها و انتشار خبر نقش‌آفرینی نیروهای سلفی آذربایجانی در عملیات تروریستی خارج از مرزهای جمهوری آذربایجان، دولت رویکرد خود را تغییر داده و اقدام به برخورد با جریان‌های سلفی کرد. این رویکرد که از دو بخش تقویت نهادهای اسلامی دولتی و سرکوب جریان‌های اسلامی غیررسمی می‌شود تا امروز به قوت خود باقی مانده است.

در بررسی عامل‌های داخلی و خارجی مؤثر بر گسترش تمایل‌های اسلام‌گرایی افراطی در این کشور نیز می‌توان عامل‌ها را به دو دسته داخلی و خارجی تقسیم کرد: عامل داخلی اصلی مؤثر بر تقویت و توسعه تمایل‌های افراطی فضای بسته سیاسی، انحصارطلبی اقتصادی خانواده علی‌اف و ایجادنشدن فضای مشارکت مدنی برای منتقدان و مخالفان نظام سیاسی حاکم است. فضای بسته منجر شده است که مانند دوران اتحاد شوروی جریان‌های غیررسمی و زیرزمینی اسلامی با تبلیغ ایده‌های عدالت‌محور به‌ویژه در فضای مجازی طیف قابل توجهی از جوانان سرخورده از شرایط حاکم بر این کشور را به خود جلب کنند (Geybullayeva, 2007: 3).

عامل خارجی مؤثر بر گسترش تمایل‌های اسلام‌گرایی افراطی مجاورت جمهوری آذربایجان با مناطق بحران در سه دهه اخیر بوده است. از ابتدای استقلال این کشور که هم‌زمان با جنگ بین جنبش‌های اسلامی چچن و قفقاز شمالی با روسیه بود، تعداد زیادی از نیروهای جهادی خارجی برای رساندن خود به صحنه جهاد با روسیه از مسیر جمهوری آذربایجان عبور می‌کردند. در نتیجه، اثرات خود را بر جامعه این کشور می‌گذاشتند. از سوی دیگر، مجاورت با ترکیه از راه عراق و سوریه نیز زمینه را برای پیوستن تعداد زیادی از آذری‌های طرفدار تفکرهای سلفی و وهابی به جبهه جهاد فراهم می‌کرد که سبب شد جهادی‌های جمهوری آذربایجان بتوانند به آسانی خود را به جبهه‌های جنگ جدید برسانند.

در مجموع، بررسی سیاست مذهبی دولت جمهوری آذربایجان نشان می‌دهد که سیاست به‌کارگرفته شده در این کشور برخلاف هدف‌های آن، منجر به تقویت و تعمیق باورهای اسلام‌گرایی تندرو شده است. در حالی که بر اساس نتایج پژوهش‌های انجام‌شده در سال‌های نخست پس از فروپاشی، اسلام از یک باور اعتقادی

و ایدئولوژیک به یک عنصر ملی و فرهنگی تبدیل شده بود. در نتیجه عامل‌های خارجی و مهم‌تر از آن‌ها عامل‌ها و سیاست‌های دولت جمهوری آذربایجان سبب شد شاهد تندترشدن روند اسلام‌گرایی افراطی در این کشور باشیم.

در نتیجه می‌توان به این جمع‌بندی رسید که سیاست‌های سی ساله دولت آذربایجان در برخورد با جریان‌های مذهبی کارآمد نبوده است و در صورت ادامه این روند می‌تواند زمینه را برای ظهور مخرب جریان‌های سلفی در این کشور و منطقه ایجاد کند که با توجه به اهمیت ژئوپلیتیکی منطقه و ضعف نسبی سیستم‌های نظامی و انتظامی کشورها برای برخورد با جریان‌های تروریستی می‌تواند خطرهای قابل توجهی را برای منطقه و کشورهای همسایه به همراه داشته باشد.

منابع

- Balci, Bayram, (2004) Between Sunnism and Shiism: Islam in post-Soviet Azerbaijan, Central Asian Survey, 23:2, 205-217
- <http://dx.doi.org/10.1080/02634930410001310544>
- Bedford, Sofie (2012) Oppositional Islam in Azerbaijan, Caucasus Analytical Digest No. 44, 20 November 2012.
- <https://ethz.ch/content/dam/ethz/special-interest/gess/cis/center-for-securities-studies/pdfs/CAD-44-9-11.pdf>.
- Bozan, Irfan (2014) Azeri fighters in Syria, <http://www.aljazeera.com.tr/al-jazeera-ozel/suriyedeki-azeri-savascilar>.
- Cornell, Svante E. (2006) The Politicization of Islam in Azerbaijan, Silk Road Paper 2006.
- <https://www.silkroadstudies.org> › 2006_10_SRP_Cornell_Islam-Azerbaijan
- Erşahin, Seyfettin (2005). The Official Interpretation of Islam under the Soviet Regime A Base for Understanding of Contemporary Central Asian Islam, Journal of Religious Culture, No. 77 (2005). Pp.1-19.
- <http://web.uni-frankfurt.de/irenik/rekultur77.pdf>
- Geybullayeva, Arzu (2007) Is Azerbaijan Becoming A Hub of Radical Islam? Author's interview with Azer Mehdiyev and Rovshen Agayev from the Support for the Economic Initiatives on 10 November 2007.
- <https://www.esiweb.org> › pdf › esi_turkey_tpq_id_110
- Goyushov, Altay (2008) Islamic Revival in Azerbaijan, Current Trends In Islamist Ideology/ VOL. 7, pp 66-81.
- <https://www.hudson.org> › research › 9815-islamic-revival-in-azerbaijan
- Goyushov, Altay (2012), Islam in Azerbaijan (Historical Background), Caucasus Analytical Digest No. 44, 20 November 2012.

-
- <https://css.ethz.ch/content/dam/ethz/special-interest/gess/cis/center-for-securities-studies/pdfs/CAD-44-2-4.pdf>.
 - Huseynov, Rashad (2014) Combatting Global Threat of Religious Radicalization: Hard-line and Soft-line Measures (Policy Recommendations for Azerbaijan), Chorzowskie Studia Polityczne Nr 8 rok 2014.
 - https://www.academia.edu/16878546/Combating_Global_Threat_of_Religious_Radicalization_Hard-line_and_Softline_Measures_Policy_Recommendations_for_Azerbaijan_Economic_and_Cultural_Aspects_of_Selected_Global_Problems_Chorzowskie_Studies_in_Politics_Poland_No._8_2014
 - Kuliev, Elmir (2005) Azerbaijan: Iranian Vector Of Religious Revival, <https://cyberleninka.ru/article/n/azerbaijan-iranian-vector-of-religious-revival>.
 - Lonardo, David (2016) The Islamic State and the connections to historical networks of Jihadism in Azerbaijan, Caucasus Survey, pp1-23.
 - <http://dx.doi.org/10.1080/23761199.2016.1221218>
 - Margaryan, Kristine (2018). Azerbaijan's Involvement In International Terrorism, Cntemporary Eurasia.
 - <http://eurasia.asj-oa.am/137/>
 - Statistical figures related to religious field
 - http://www.dqdk.gov.az/az/view/pages/306?menu_id=83.
 - Ten Facts About Poverty in Azerbaijan.
 - <https://borgenproject.org/ten-facts-about-poverty-in-azerbaijan/>
 - Wistrand, Jennifer Solveig (2012) Azerbaijan and "Tolerant Muslims", Caucasus Analytical Digest No. 44, 20 November 2012. Pp 5-9.
 - <https://css.ethz.ch/content/dam/ethz/special-interest/gess/cis/center-for-securities-studies/pdfs/CAD-44-5-8.pdf>

چرا بحران قره‌باغ پایان نمی‌یابد؟

عسگر صفری^۱

چکیده

از سال ۱۹۸۸ به بعد، اختلاف نظر در مورد وضعیت قره‌باغ، منطقه‌ای کوچک در کوه‌های قفقاز کوچک، منجر به خشونت و سرانجام جنگ بین جمهوری آذربایجان و ارمنستان شد. با وجود تلاش کشورها و نهادهای بین‌المللی اختلاف بر سر این حوزه جغرافیایی هنوز پایان نیافته است و وضعیت کنونی در قره‌باغ مبتنی بر موافقت‌نامه آتش‌بسی است که در سال ۱۹۹۴ بین دو طرف امضا شد. با توجه به پیامدهای این اختلاف بر امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی در ادبیات پژوهشی مربوط به حوزه آسیای مرکزی و قفقاز از این اختلاف بیشتر به‌عنوان بحران قره‌باغ یاد می‌شود. به این معنی که این اختلاف در کوتاه‌مدت در حالت ثبات قرار دارد، اما در بلندمدت هر آن، احتمال دارد ساختار امنیتی منطقه را دگرگون کند. با توجه به این موضوع در این نوشتار عامل‌های مؤثر در حل و فصل نشدن بحران قره‌باغ را تجزیه و تحلیل می‌کنیم. در این زمینه از نظریه‌های مربوط به بحران برای بررسی بهتر موضوع بهره می‌گیریم. یکی از چارچوب‌های نظری کارآمد در این حوزه نظری، بحران مایکل برچر است. ویژگی مهم نظری بحران مایکل برچر، توجه آن به سطح تحلیل خرد و کلان در شکل‌گیری و تداوم بحران است. به بیانی، در تشریح شکل‌گیری و تداوم بحران هم کنشگران دولتی (سطح تحلیل خرد) و هم عامل‌های محیطی و بین‌المللی را مدنظر قرار می‌دهد. بحران قره‌باغ نیز بحرانی است که در آن می‌توان نقش کنشگران دولتی و عامل‌های بین‌المللی را مشاهده کرد. بر این اساس، نظریه بحران مایکل برچر از قابلیت بهتری برای تشریح و تداوم بحران قره‌باغ برخوردار است. با کاربست این چارچوب نظری در این نوشتار به دنبال پاسخ‌گویی به این پرسش هستیم که وجود چه ویژگی‌ها و عامل‌هایی سبب شده است بحران قره‌باغ سرانجامی نداشته باشد؟ به کارگیری مدل مفهومی نظریه مایکل برچر و تجزیه و تحلیل روند و تدام بحران قره‌باغ نشان داد که این چهار عامل را می‌توان در به سرانجام نرسیدن این بحران مهم دانست: الف) تعدد کنشگران درگیر در بحران؛ ب) فعالیت زیاد نظامی قدرت‌های بزرگ؛ پ) موقعیت راهبردی قفقاز جنوبی و قره‌باغ؛ ت) تضاد شدید فرهنگی و مذهبی میان آذری‌ها و ارمنه. روش نوشتار در این مطالعه توصیفی تحلیلی است.

کلیدواژه‌ها: بحران قره‌باغ، تضاد فرهنگی، فعالیت نظامی، قدرت‌های بزرگ، موقعیت راهبردی، نظریه بحران.

مقدمه

بحران قره‌باغ بحرانی است که از سال ۱۹۸۸ شروع شده و با وجود تلاش‌های انجام‌شده همچنان حل‌نشده باقی‌مانده است. از دیدگاه نظریه‌های موجود در زمینه بحران‌ها، هر بحرانی دارای بعد زمانی است که انتظار می‌رود بعد از پایان یافتن این دوره زمانی، بحران وارد مرحله کاهش شود و سرانجام به نتیجه منجر شود؛ اما دو طرف درگیر در بحران قره‌باغ بعد از گذشت چندین سال از شروع بحران هنوز بر سر راه حل مشترک برای پایان دادن به بحران قره‌باغ به توافق نرسیده‌اند. هدف از این نوشتار بررسی دلیل‌های به نتیجه نرسیدن تلاش‌های انجام‌شده برای پایان دادن به بحران قره‌باغ است. به بیانی دقیق‌تر، در این نوشتار به دنبال پاسخ این پرسش هستیم که وجود چه ویژگی‌ها و عامل‌هایی سبب شده است که با وجود راه‌حل‌های ارائه‌شده، بحران قره‌باغ سرانجامی نداشته باشد؟

یافته‌های نوشتار نشان می‌دهد که این چهار عامل در به نتیجه نرسیدن بحران قره‌باغ تأثیر گذارند: الف) تعدد بازیگران متخاصم؛ ب) فعالیت زیاد نظامی قدرت‌های بزرگ؛ پ) موقعیت راهبردی قفقاز جنوبی و قره‌باغ؛ ت) تضاد شدید فرهنگی و مذهبی بین آذری‌ها و ارمنه. در این نوشتار ابتدا با به کارگرفتن چارچوب نظری به دنبال شرح و بیان آغاز و گسترش بحران‌ها از جمله بحران قره‌باغ هستیم؛ سپس دلیل‌های به نتیجه نرسیدن بحران قره‌باغ را بررسی می‌کنیم.

چارچوب نظری

مفهوم بحران

واژه بحران، تنوع معنایی بسیار گسترده‌ای دارد و در رشته‌های گوناگون از آن استفاده می‌شود. کلی بودن زمینه‌های گوناگون کاربرد سبب شده است تعریف‌هایی که از بحران می‌شود متفاوت و وجه اشتراک داشته باشند. این تعریف‌ها به گونه‌ای است که در عین کثرت دارای وحدت هستند. پاره‌ای از متخصصان در تعریف بحران ریشه یونانی این کلمه «Krinein» را مدنظر قرار داده‌اند که به معنای جدا کردن است و در پزشکی کاربرد دارد. در این معنا بحران دگرگونی قطعی و ناگهانی است که می‌تواند به بهبود یا مرگ بینجامد (مستقیمی، ۱۳۷۳: ۱۷۸). در فرهنگ لغت وبستر^۱ ذیل مدخل بحران این سه تعریف ارائه شده است: الف) بحران نقطه عطفی است برای بهتر یا بدتر شدن؛ ب) زمان ناپایدار و بسیار مهم یا حالتی از امور که در آن تغییرهای قاطع، قریب‌الوقوع است و به‌ویژه همراه با امکان مجزایی از نتایج بسیار نامطلوب؛ پ) وضعیتی که به مرحله‌ای وخیم رسیده است (Cocram and Heurel, 2011:3). بحران اشاره به شرایطی دارد که موفقیت و شکست در آن، هدف‌ها را در تأثیر قرار می‌دهد، زیرا در صورت وقوع هر یک از این دو حالت، برنامه‌ها و هدف‌ها، متفاوت از هم خواهند بود. دلیل این تفاوت شرایط زمانی، مکانی و جو حاکم بر محیط وقوع بحران است.

ویژگی‌های بحران

در تعریف‌های مختلفی که از بحران شده است ویژگی‌هایی چون پیش‌بینی‌ناپذیر بودن، تهدید نسبت به ارزش‌ها، فوریت، فشار، تردیدآمیز بودن، نداشتن مرز و پیچیدگی از مواردی هستند که به بحران‌ها نسبت داده شده‌اند، اما با وجود این سه ویژگی مهم در هر بحرانی قابل پیش‌بینی است:

الف) تهدید نسبت به ارزش‌های اساسی و اولویت‌دار: صاحب‌نظران مختلف در این زمینه که بحران ارزش‌ها و هدف‌های اصلی را به چالش می‌کشد تا حدودی اجماع نظر دارند. این هدف‌ها و ارزش‌ها با توجه به نوع بحران و موقعیت زمانی و مکانی متفاوت است. همچنین نوع درک و برداشتی که بازیگران از بحران دارند تا حد زیادی در این زمینه تأثیر می‌گذارد. هرچه ارزش مورد تهدید، اساسی‌تر باشد و تهدید نیز نسبت به آن جدی‌تر باشد، احتمال بحران تلقی کردن یک رویداد نیز بیشتر خواهد بود» (حسینی، ۱۳۸۵: ۲۶). در واقع، بسته به اینکه تهدیدها برای کدام بازیگر، در چه زمانی و در چه شرایطی ایجاد می‌شود و چه ترکیبی از آن‌ها باهم ظهور کند، معنای مختلفی از نظر اساسی بودن خواهد داشت.

ب) محدودیت زمانی: محدودیت زمانی را به عقیده صاحب‌نظران می‌توان در اصطلاح فشار زمانی توضیح داد که عبارت است از زمان لازم برای به‌کارگرفتن تصمیم در شرایط عادی. در شرایط عادی میزان زمان مورد نیاز برای به‌کارگرفتن یک تصمیم ممکن است یک روز یا یک ساعت باشد، ولی در شرایط بحرانی، گرفتن همان تصمیم ممکن است نیاز به یک هفته یا حتی یک ماه داشته باشد و چون این فرصت در اختیار تصمیم‌گیران قرار نمی‌گیرد تصمیم‌گیران از محدودیت زمان شکایت می‌کنند. کوتاهی زمان، به‌ویژه در آغاز بحران قابل تشخیص و اندازه‌گیری نیست و از بحرانی به بحرانی دیگر متفاوت است. به همین دلیل، شاید فشار زمانی، دقیق‌تر باشد» (حسینی، ۱۳۸۵: ۳۷).

پ) غافلگیری: یکی دیگر از ویژگی‌های بحران، مشخص نبودن زمان وقوع آن است. به‌طور معمول، مشخص نیست که بحران‌ها در چه زمانی به وجود خواهند آمد تا اقدام‌های مقتضی برای آن‌ها فراهم شود. بحران یک رویداد منحصربه‌فرد و نادر است که غافلگیرکننده است. (Cockram and Heurel, 2011: 5)

بحران از دید مایکل برچر

برچر بحران‌ها را به سه دسته تقسیم‌بندی می‌کند. به بیان بهتر، الگویی کلی برای تبیین بحران‌ها به کار می‌گیرد که عبارت‌اند از بحران‌های بین‌المللی، بحران سیاست خارجی و بحران بین‌دولتی. دو الگوی اول را بسیاری از تحلیل‌گران روابط بین‌الملل استفاده کرده‌اند، اما الگوی سوم طرح ابتکاری برچر است که برای توضیح دادن بحران‌های بین‌دولتی و طرحی کلی است. از دید برچر، یک بحران بین‌المللی عبارت است از تغییر و تحولی در شرایط، با این ویژگی بارز که تعاملات مخرب میان دو یا چند طرف متخاصم تشدید می‌شود. علاوه بر آن، احتمال درگیری در زمان صلح وجود دارد و در طول یک جنگ احتمال تغییر و تحولی نامطلوب در توازن نظامی هست. تعامل‌های تعارض‌آمیزی که فراتر از سطح معمول قرار دارد روابط موجود بین طرف‌های متخاصم را بی‌ثبات می‌کند و ساختار موجود نظام بین‌المللی (جهانی، غالب) یا زیر نظام را به چالش می‌کشد» (Sultanjuma, 2010: 2). در مقابل، بحران سیاست خارجی از دید برچر و ویلکنفلد عبارت است از موقعیتی با سه شرط ضروری و کافی که از تغییر در محیط داخلی یا خارجی کشورها ایجاد می‌شود.

این سه شرط با سطح بالایی از نگرانی تصمیم‌گیرندگان یا کنشگران درک می‌شود. این سه شرط عبارت‌اند از تهدید نسبت به ارزش‌های اساسی، آگاهی از زمان محدود برای پاسخ‌گویی و احتمال زیاد برای درگیر شدن در خشونت نظامی (Chari, 2003: 4). وجه مشخص تفاوت تعریف برچر از بحران‌های بین‌المللی و سیاست خارجی، تأکید وی بر سطح تحلیل است. در مورد بحران‌های بین‌المللی و تغییر و تحول در شرایط سیستم (سطح کلان) به وجود می‌آید و در مورد بحران‌های سیاست خارجی این تغییر و تحول‌ها در سطح دولت‌های منفرد (سطح خرد) شکل می‌گیرد. «بحران‌های بین‌المللی مبتنی بر داده‌های رفتاری و بحران‌های سیاست خارجی مبتنی بر داده‌های اداری هستند» (Leon, 2012: 2). به باور برچر، بحران در حالت کلی سه ویژگی اساسی دارد که هم در بحران‌های بین‌المللی و هم در بحران‌های سیاست خارجی می‌توان آن‌ها را مشاهده کرد. این ویژگی‌ها عبارت‌اند از الف) تهدید هدف‌های اولویت‌دار واحد تصمیم‌گیری؛ ب) محدودیت زمان قابل دسترس برای پاسخ‌گویی؛ پ) غافلگیری (Brecher, Wilkenfeld, 1982:382).

الگوی بحران بین دولتی برچر

این الگو بر استدلال‌های دو الگوی اول بحران (بحران بین‌المللی) و دوم (سیاست خارجی) استوار است و آن‌ها را در الگوی سوم (بحران بین دولت‌ها) ادغام می‌کند. به‌علاوه تلاش الگوی جامع بر این است که الگوهای مربوط به مراحل بحران، پیدایش، گسترش، کاهش و تأثیر را به شیوه‌ای کل‌گرا گرد هم آورد. در الگوی سوم بحران که تلفیقی از دو مدل قبلی است برچر به دنبال شناسایی آن دسته عامل‌هایی است که بحران را در میان دولت‌ها به‌عنوان بازیگر مستقل نظام بین‌المللی به وجود می‌آورد. در الگوی سوم برچر بیشتر به دنبال توصیف مراحل شروع و سرانجام تأثیرگذاری بحران است.

پیدایش بحران: مرحله پیدایش یا قبل بحران، ناظر بر هیچ‌گونه کنش متقابل خصومت‌آمیز یا ادراک تهدید مربوط به منازعه و فشار روانی نیست. در واقع، این مرحله با یک دگرگونی در شدت شکنندگی متقابل میان دو یا چند دولت یا ادراک تهدید توسط دست‌کم یکی از آن‌ها مشخص می‌شود. برای نمونه، صدور یک بیانیه تهدیدآمیز از سوی کشور الف در خصوص اینکه هرگاه کشور ب درخواست کشور ب را نپذیرد مورد حمله قرار خواهد گرفت. برچر عقیده دارد با وجود این عامل‌ها نوع پیدایش بحران‌ها متفاوت خواهد بود: ساختار نظام (چندقطبی، دوقطبی، چندمرکزی)، ویژگی کنشگران (وضعیت منازعه، ممتد، غیرممتد، منازعه ممتد متضمن جنگ)، قابلیت (مثبت یا منفی)، تشابه یا تفاوت در رژیم‌ها (دمکراسی، اقتدارگرایی، غیرنظامی)، فاصله جغرافیایی (مجاورت، دوری)، ویژگی‌های خودبازیگر مانند عمر (جدید، قدیم)، دوام رژیم (کوتاه، متوسط، بلند)، اندازه سرزمین (کوچک، متوسط، بزرگ) ثبات داخلی (کم یا زیاد) (برچر، ۱۳۸۲: ۱۰۳).

گسترش بحران: گسترش معمولاً مترادف بحران شمرده می‌شود. در سطح کلان، گسترش بیانگر تغییر شکلی شدیدتر از مرحله آغاز بوده و شامل وجود احتمال زیاد جنگ است. در سطح خرد، جرقه گسترش بحران، مانند آماده‌باش نیروها، بسیج سپاهیان، تغییر آرایش نیروها از حالت دفاعی به حمله نظامی به دوره بحران برای یک دولت می‌انجامد، دوره‌ای که در آن احساس فشار زمان و احتمال جنگ به احساس تهدید افزوده می‌شود. مرحله گسترش به‌طور خلاصه، مبین اوج یک بحران و بیشترین فشار است (برچر و ویلکنفلد،

(۱۳۸۲: ۴۷۰).

کاهش بحران: مرحله کاهش از نظر مفهومی در مقابل گسترش است. از این‌رو، فروکش کردن بحران با فرایند ماریپیج بحران مقایسه می‌شود. در سطح کلان این مرحله با کاهش در کنش‌های متقابل خشونت‌آمیز مشخص می‌شود. در سطح خرد بیانگر کاهش در احساس تهدید ارزش، فشار زمان و احتمال جنگ است، یعنی کاهش فشار و حرکت به‌سوی هنجارهایی که پیش از بحران وجود داشته است. وقتی وضعیت اخیر به‌دست آمد این نشانه پایان دوره پس از بحران و پایان بحران سیاست خارجی است (برچر و ویلکنفلد، ۱۳۸۲: ۴۷۰).

تأثیر بحران: تأثیر ناظر بر مرحله‌ای است که دنباله پایان بحران و به‌عنوان پیامدهای بعدی آن محسوب می‌شود. آثار یک بحران پیش از همه به ماهیت و شکل آن وابسته است. به بیان دیگر، آیا بحران دارای برنده یا بازنده است، یا به‌صورت مساوی تمام می‌شود و اینکه آیا با یک توافق‌نامه پایان می‌پذیرد یا خیر؟ انتظار می‌رود رسیدن به نتیجه‌ای قطعی و ناهماهنگ (پیروزی) در مقایسه با نتیجه‌ای مبهم (سازش یا بن‌بست) یا نتیجه‌ای قطعی هماهنگ (پیروزی - پیروزی) تنش و بی‌ثباتی بیشتری را پس از بحران نشان دهد. (برچر و ویلکنفلد، ۱۳۸۲: ۴۸۸).

پیدایش بحران قره‌باغ

بحران قره‌باغ که از سال ۱۹۸۸ شروع شده است نتیجه جنگ بین دو کشور آذربایجان و ارمنستان است. با توجه به الگوی پیدایش بحران، مایکل برچر چهار ویژگی ساختار نظام، تشابه یا تفاوت رژیم، فاصله جغرافیایی و ثبات داخلی را می‌توان در پیدایش بحران قره‌باغ شناسایی کرد. سیستم بین‌المللی در زمان شکل‌گیری بحران قره‌باغ دوقطبی بود، ولی با توجه به کاهش نسبی قطب شرقی زرمه‌های فروپاشی آن در سال‌های بعدی شنیده می‌شد که این مسئله در سال ۱۹۹۱ به واقعیت پیوست. «با فروپاشی اتحاد شوروی منطقه قفقاز از ناحیه‌ای حاشیه‌ای در امپراتوری اتحاد شوروی به نقطه کانونی اوراسیا تبدیل شد. این فروپاشی علاوه بر اینکه تغییرهای عمده‌ای در نظام بین‌المللی به وجود آورد، کشورهای نواستقلال قفقاز جنوبی را در محاسبه‌های ژئوپلیتیکی قدرت‌های بزرگ قرارداد» (Yükselen, 2004: 15). در حاکمیت اتحاد شوروی مرزهای سیاسی و جغرافیایی به‌ویژه در قفقاز بر اساس ویژگی‌های قومی منطقه و نیز بر اساس پیشینه تاریخی افراد ترسیم نشده بود و به‌جای آن، رهبران اتحاد شوروی مردم منطقه را از همدیگر جدا کرده و با اجبار آن‌ها را در داخل واحدهای سیاسی اداری واحد قرار داده بود. نتیجه این اجبار، ترکیب خطرناکی از تنوع قومی و ملی بود. این موضوع زمانی دردسرافرین شد که این اقوام و ملت‌ها پس از فروپاشی اتحاد شوروی خواستار بازتعریف مرزهای جغرافیایی و سیاسی خود شدند. با توجه به هم‌جواری جمهوری آذربایجان و ارمنستان اختلاف‌های مرزی این دو کشور سابقه دیرینه‌ای داشت. وسعت کم و تلاش برای گسترش جغرافیای سرزمینی از مهم‌ترین هدف‌های کشورهای قفقاز جنوبی بعد از فروپاشی اتحاد شوروی بود. کل مساحت قفقاز برابر با ۴۴۰ هزار کیلومتر مربع است و فقط ۱۸۶/۱ هزار کیلومتر آن شامل کشورهای آذربایجان، گرجستان و ارمنستان است (زرگر، ۱۳۸۶: ۱۲۶). جمهوری آذربایجان ۶۰۰، ۸۶ کیلومتر مربع،

ارمنستان ۲۹,۸۰۰ کیلومتر مربع و گرجستان حدود ۷۰,۰۰۰ کیلومتر مربع است» (Haas, Tibold, Cilless- en, 2009:57).

قرار گرفتن قره‌باغ در داخل مرزهای جمهوری آذربایجان ولی با جمعیتی بیشتر ارمنی، موضوع تعلق داشتن این منطقه به جمهوری آذربایجان یا ارمنه را به یکی از چالش‌برانگیزترین موضوع‌ها در دوره‌های مختلف زمانی تبدیل کرده است. از نظر تاریخی منطقه قره‌باغ از قدیمی‌ترین سکونتگاه‌های بشری است، اما در مورد اینکه ساکنان اولیه این منطقه متعلق به کدام نژاد بوده است قضاوت‌ها در میان منابع جمهوری آذربایجان و ارمنستان متفاوت است.

از نظر نظام سیاسی و نظام حکومتی هر دو کشور آذربایجان و ارمنستان تا پیش از فروپاشی اتحاد شوروی دارای نظام حکومتی تک‌حزبی بودند که این شیوه کشورداری بعد از فروپاشی در ظاهر تبدیل به دموکراسی شده است، ولی همچنان هر دو کشور از ضعف دموکراسی رنج می‌برند. در زمان شکل‌گیری بحران قره‌باغ، ساختار سیاسی دولت‌های منطقه قفقاز جنوبی به گونه‌ای بود که فرایندهای عادی جوامع مردم‌سالار در آن‌ها صورت نمی‌گرفت و با توجه به تنوع قومی موجود در منطقه، اختلاف‌های قومی نژادی یکی از ویژگی‌های مهم منطقه قفقاز جنوبی بود که البته در بیشتر موارد این اختلاف‌ها از سوی حکومت مرکزی سرکوب می‌شد. بعد از گذشت سال‌ها، هنوز هم در کشورهای قفقاز جنوبی از جمله جمهوری آذربایجان و ارمنستان روند عادی دموکراسی با مشکل مواجه است. در حوزه داخلی جمهوری آذربایجان و ارمنستان با برقراری حکومت‌های سیاسی و برگزاری انتخابات، دولت‌های شبه مردم‌سالار را تشکیل داده‌اند؛ شبه مردم‌سالار از آن جهت که بسیاری از اصول و هنجارهایی که یک دولت مردم‌سالار ممکن است نیاز داشته باشد در این کشورها وجود ندارد. احزاب که یکی از ویژگی‌های دولت‌های مردم‌سالار است در این کشورها به‌صورت احزاب تک‌حزبی یا دوحزبی که بیشترین صندلی‌های مجلس را در اختیار دارند جلوه‌گر شده است. با وجود اینکه نمایندگان سیاسی با انتخابات و از درون مردم انتخاب می‌شوند، توجه چندانی به وضعیت اقتصادی و اجتماعی مردم ندارند. مهم‌ترین موضوعی که در مورد وضعیت سیاسی کشورهای قفقاز می‌توان به آن اشاره کرد بی‌اعتمادی به نهادهای سیاسی و حکومتی در این کشورها است. نتایج به‌دست آمده از داده‌های نظرسنجی در سال ۲۰۰۹ که به‌صورت ابتکاری در میان نمایندگان سه کشور حوزه قفقاز جنوبی انجام شد، نشان داد که اعتماد کمتری نسبت به نهادهای سیاسی، سیستم بهداشت، رسانه، سازمان‌های غیردولتی، پلیس و دادگاه وجود دارد (Robert, Pollock, 2010:5-6).

چه در زمان شکل‌گیری بحران قره‌باغ و چه در زمان کنونی بی‌ثباتی داخلی یکی از ویژگی‌های کشورهای منطقه قفقاز جنوبی بوده است. تنوع قومی و مذهبی در جمهوری آذربایجان و ارمنستان سبب شده است که این کشورهای همواره با مشکل ثبات داخلی روبه‌رو باشند. در منطقه قفقاز جنوبی بیش از چند نوع اقوام زندگی می‌کنند. این تنوع قومی به‌تبع، سبب تنوع مذهبی نیز شده است. منطقه قفقاز محل برخورد و تلاقی دو دین بزرگ اسلام و مسیحیت است. اگر قفقاز را به دو قسمت عمده تقسیم‌بندی کنیم، شمال آن مسیحی و جنوب آن مسلمان هستند. قفقاز موزاییک قومی پیچیده‌ای است که هرکدام از این موزاییک‌ها

متعلق به یک دین است. از نظر عقیدتی و فرهنگی بین این اقوام نیز تفاوت در بسیاری از موارد چشمگیر است. این تفاوت در بسیاری از موارد سبب اختلاف شده است. دو کشور آذربایجان و ارمنستان در قفقاز جنوبی با وجود نمایندگی دو دین بزرگ یعنی اسلام و مسیحیت در درون خود گرایش‌های مذهبی متنوعی دارند. نتایج اولیه سرشماری سال ۲۰۱۱ در ارمنستان نشان می‌دهد، تقریباً ۹۰ درصد از شهروندان متعلق به کلیسای حواری ارمنی هستند. سایر گروه‌های مذهبی هرکدام چیزی کمتر از ۵ درصد از جمعیت را تشکیل می‌دهند. این گروه‌های مذهبی شامل، کاتولیک‌های رومی، ارمنی یونیت (کلیسای مسیحی شرق که با کاتولیک‌ها روم هم‌زبان‌اند) مسیحیان ارتدکس، مسیحیان انجیلی، مولوکون‌ها، بابتسیت‌ها، مسیحیان کاریزماتیک، شاهدان یهو، کلیسای عیسی مسیح قدیس، (امورمون) یزیدی‌ها، یهودیان، مسلمانان سنی است (Armenia 2012 International Religioas Freedom Report). جمهوری آذربایجان، دیگر کشور قفقاز جنوبی است که با وجود نمایندگی اکثریت مسلمانان، اقلیت‌های قومی مذهبی زیادی دارد. در این سرزمین ادیان گوناگونی مانند زرتشتی، اسلام، مسیحیت، یهودیت وجود دارد. آن‌ها در دسته‌های قومی کوچک در میان مسلمانان آذری زندگی می‌کنند. «سکونتگاه یهودی‌ها در روستای کراسنویا یا اسلوبودا^۱ در منطقه گوبا^۲ است. قدمت تاریخی این افراد به سه هزار سال قبل بازمی‌گردد» (Cornell, 2002: 27).

گسترش بحران قره‌باغ

مرحله گسترش، اوج یک بحران و بیشترین فشار را نشان می‌دهد. اگر جرقه یک بحران با خشونت همراه باشد بحران سریع‌تر گسترش می‌یابد. در طول یک بحران بروز برخی اقدام‌ها از سوی دوطرف سبب گسترش بیشتر بحران می‌شود. در بحران قره‌باغ این دو رویداد سبب گسترش بحران شد:

الف) فاجعه خوجالی

در ۲۵ و ۲۶ فوریه ۱۹۹۱ ارمنی‌ها با کمک هنگ پیاده‌نظام مکانیزه ۳۶۶ روسیه، با خشونت زیاد به جمعیت خوجالی در ناگورنو و قره‌باغ حمله کردند که در حدود ۷ هزار آذری در آنجا بودند. در این حمله حدود ۶۱۳ آذری کشته شدند که از آن میان، ۱۰۶ نفر زن، ۸۳ کودک، ۷۹ سالمند آذری بودند. بالای ۱۲۰۰ نفر اسیر شدند که سرنوشت ۱۵۰ نفر از آن‌ها تاکنون مشخص نشده و جزو مفقودان هستند، بقیه افراد نیز برای حفظ جان مجبور به فرار شدند (Najafizadeh, 2013:165). با وجود ادعاهای ارمنیان و نمایندگان آن‌ها، بی‌تردید چیزی که در خوجالی صورت گرفت، نابودکردن غیرنظامیان بود. در حالی که منابع آذری تعداد کشته‌شدگان را در کل بالای هزار نفر اعلام می‌کنند بررسی‌های رسمی جمهوری آذربایجان چیزی حدود بالای ۶۰۰ نفر را تأیید می‌کند. روزنامه‌نگاران غربی حاضر در قره‌باغ در زمان جنگ، مانند آناتول لیوون^۳

1 .Krasnoya Sloboda

2 . Guba

3 . Anatole Lyvon

و توماس گولتز^۱، گزارش‌هایی را از این رویداد منتشر کردند که در آن‌ها شواهد زیادی نسبت به قتل‌عام وجود دارد. گزارش سازمان‌های حقوق بشری کشته‌شدن چیزی بین ۲۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر را در فاجعه خوجالی نشان می‌دهد (Cornell, 1999: 32). در پی این حادثه، بسیاری از افرادی که برای حفظ جان خود به کوه‌ها پناهنده شده بودند، گرفتار سرما و یخبندان شدند و جان خود را از دست دادند. در پژوهش‌ها و بررسی‌هایی که بعدها صورت گرفت، موضوع قابل توجهی که نظر کارشناسان را به خود جلب کرد، تیرخوردن بسیاری از فراریان از ناحیه پشت بود. این موضوع مبین آن است که بسیاری از آنان در زمان فرار از پشت سر مورد اصابت گلوله‌های ارامنه قرار گرفتند و جان خود را از دست دادند.

ب) حادثه سومقائیت

شهر سومقائیت در حدود ۵۰ کیلومتری شمال غربی باکو و قسمت شمالی ساحل شبه‌جزیره آبشرون قرار دارد. شهر سومقائیت در سال‌های ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ به‌عنوان تبعیدگاه تأسیس شد و در اوایل سال ۱۹۴۰ تعداد زیادی از سربازان آلمانی به این شهر فرستاده شدند (Tiessen, 2003: 14). در این شهر سابقه‌ای از درگیری‌های همیشگی به‌دلیل شراب‌خواری افراطی و رقابت بر سر دختران و زنان بین ارمنی‌ها و آذری‌ها وجود داشت. گروهی از آذری‌ها که از مناطق قره‌باغ گریخته بودند در ۲۶ فوریه وارد سومقائیت شدند. توصیف بدرفتاری‌های ارامنه در قره‌باغ که به‌وسیله آنان در میان مردم شهر انجام شد، موجب تحریک احساسات ملی‌گرایانه اهالی شهر شد (زارع شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۳۵۷).

ورود این افراد به سومقائیت که تلویزیون باکو آن‌ها را ۵۰ تا ۶۰ نفر آذری اعلام کرد، منجر به تحریک احساسات شدید مردم شد. روزنامه واشنگتن‌پست نیز می‌گوید که ورود این افراد به شهر و سخن گفتن از آزار و اذیتی که ارامنه نسبت به آذری‌ها انجام می‌دهند، سبب تحریک مردم شد. در نتیجه این اقدام، بسیاری از جوانان به نشانه اعتراض با یکدیگر درگیر شدند و سرانجام نیز کار به چاقوکشی رسید (Cornell, 1999: 18). آمارهای رسمی کشته‌شدگان ۳۲ نفر بود. ولی ارمنی‌ها تعداد قربانیان را رقمی بین ۳۰۰ تا ۱۵۰۰ نفر بیان می‌کنند. منابع رسمی مسکو آمار صحیح را ۹۰ کشته و ۱۵۰۰ نفر زخمی اعلام کرد (زارع شاهمرسی، ۱۳۷۸: ۳۵۸).

تأثیر بحران قره‌باغ

تأثیر، ناظر بر مرحله‌ای است که دنباله پایان بحران و به‌عنوان پیامدهای بعدی آن محسوب می‌شود. آثار یک بحران پیش از همه به ماهیت و شکل آن وابسته است. با توجه به بن‌بست‌رسیدن بحران قره‌باغ و حل‌نشده باقی‌ماندن بحران آن، آثار این بحران را می‌توانیم از دو جنبه بررسی کنیم:

الف) تأثیر بحران بر سطح داخلی

مهم‌ترین تأثیر بحران قره‌باغ بر سطح داخلی جمهوری آذربایجان و ارمنستان را می‌توان بی‌ثباتی و جلوگیری از رشد و توسعه دو طرف درگیر در بحران قره‌باغ دانست. در حال حاضر ۲۰ درصد از خاک جمهوری آذربایجان در اشغال نیروهای ارمنی است. لاجپین به مساحت ۱۸۷۵ کیلومتر مربع، کلبجر ۱۹۳۶ کیلومتر مربع، جبرائیلی ۱۰۵۰ کیلومتر مربع، فضولی ۱۱۱۲ کیلومتر مربع، ناحیه قبادلی ۸۲۶ کیلومتر مربع و ناحیه زنگیلان، ۷۰۷ کیلومتر مربع جزو این مناطق هستند (بیات، ۱۵۰: ۱۳۹۰). در حال حاضر، تلاش برای بازگرداندن مناطق اشغالی از سوی دولت آذربایجان و کشته‌شدن مرزبانان و افراد غیرنظامی در این مناطق به امری عادی تبدیل شده است. اشغال مناطق آذری‌نشین توسط نیروهای ارمنی، تعداد پناهندگان آذری را افزایش داده است. این افراد به دلیل از دست دادن خانه خود مجبور هستند که به صورت دسته‌جمعی در مناطق محروم جمهوری آذربایجان زندگی کنند. توزیع نامناسب درآمد، وضعیت نامناسب معیشتی و محرومیت سبب شده است که این افراد همواره از منتقدان و معترضان دولت باشند که در بسیاری از موارد سبب اختلاف‌ها و بی‌ثباتی‌های داخلی شده است. حدود ۷۱ درصد از آوارگان و پناهندگان آذری زنان هستند، این افراد پس از چندین سال و در اثر جابه‌جایی‌های بزرگ، هنوز هم در زیر خط فقر زندگی می‌کنند. با وجود ادامه کمک‌های مالی و سایر تلاش‌ها به وسیله دولت برای بهبود شرایط زندگی پناهندگان و آوارگان داخلی، وضعیت زندگی بهبود چندانی نداشته است. تخمین زده می‌شود که حدود ۴ درصد آذری، هنوز هم در مناطق پرجمعیت مانند خانه‌های موقت، مدرسه‌های تبدیل شده به سکونتگاه و ساختمان‌های متروکه زندگی می‌کنند. در طول چند سال گذشته تقریباً ۱۲۰ هزار آواره داخلی به اردوگاه‌های چادری، خانه‌های موقت ساخته شده به وسیله دولت منتقل شده‌اند (Najafizadeh, 2013: 167). نکته شایان توجه در مورد پناهندگان این است که این افراد قبل از جنگ و شروع درگیری تحصیلات عالی و همچنین موقعیت‌های شغلی سطح بالا مانند پزشکی، دبیری و رهبری تعاون‌ها را داشتند. این جابه‌جایی سبب شد که آن‌ها ویژگی پناهندگان را به خود بگیرند؛ در حالی که آن‌ها توانایی به دست آوردن موقعیت‌های سطح بالا را در جوامع جدید داشتند، این افراد یا بیکار شدند یا به شغل‌های سطح پایین اکتفا کردند. این مسئله کشور را از دسترسی به منابع انسانی کارآمد محروم ساخت. خشونت‌های اجتماعی، بزهکاری، افزایش جرائم اجتماعی از دیگر مشکلاتی هستند که هنوز هم دولت‌های طرف جنگ از آن رنج می‌برند. بحران‌های اجتماعی و اقتصادی نتیجه دیگر بحران است. بیش از ۲،۵ میلیون نفر از شهروندان آذربایجانی (بیش از ۳۰ درصد از جمعیت کشور) و تا یک میلیون ارمنی (حدود ۲۶ درصد از جمعیت کشور) برای جست‌وجوی امرار معاش، کشور خود را ترک کردند. بیشتر آن‌ها مردان بین ۲۰ تا ۴۰ ساله بودند، چنین مهاجرتی به شدت بر ساختار جمعیتی، تعداد ازدواج، نرخ تولد در جمهوری آذربایجان و ارمنستان تأثیر منفی گذاشته است (Abasov, Khachaturian, 2006: 82).

ب) تأثیر بحران بر اختلاف‌های منطقه‌ای

مهم‌ترین تأثیر جنگ قره‌باغ و دوام آن به صورت بحران را می‌توان تقویت حس ملی‌گرایی و تلاش برای دولت-ملت‌سازی در داخل کشورهای قفقاز جنوبی دانست. ملی‌گرایی در بیشتر شکل اساسی خود مبتنی بر

عقیده‌ای است که بیان می‌کند: جهان در جمعیت بسیاری از ملت‌های متمایز تقسیم شده است و هر یک از ملت‌ها دوست دارند (حق دارند) دولت خودشان را داشته باشند (Mearshimer, 2011: 6). مضامین اصلی ایدئولوژی ملی‌گرایی از دید آنتونی اسمیت عبارت‌اند از: الف) انسان‌ها به‌طور طبیعی به ملت‌ها تقسیم شده‌اند؛ ب) هر ملتی ویژگی‌های خود را دارد؛ پ) منشأ قدرت سیاسی، ملت است، در صورتی که ملت به‌مثابه کل در نظر گرفته شود؛ ت) انسان‌ها برای آزادی و تحقق خواسته‌های خود باید در قالب یک ملت جای گیرند؛ ث) ملت فقط در قالب یک کشور تحقق می‌یابد؛ ج) وفاداری و وابستگی به کشور بر سایر وابستگی‌ها ارجحیت دارد؛ چ) شرط نخست آزادی و هماهنگی جهانی، تقویت دولت ملت است (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۸: ۹۷۸). آنچه میان ارمنستان و جمهوری آذربایجان رخداد، اختلاف بر سر برخی از این مفاهیم است. از یک سو، آذربایجانی‌ها عقیده دارند ارمنی‌ها فقط در داخل مرزهای جمهوری آذربایجان حضور داشته و اقلیت هستند و امکان اینکه بتوانند با مشخص کردن مرز مشخص تشکیل دولت - ملت بدهند وجود ندارد. از سوی دیگر، ارمنی‌ها نیز باور دارند که تعیین سرنوشت حق ذاتی هر ملت است و جمهوری آذربایجان باید اجازه دهد که ساکنان قره‌باغ با پیوستن به ارمنستان سرنوشت خود را تعیین کنند. همین موضوع را می‌توان در اختلاف بین ساکنان آبخازیا، اوستیای جنوبی و حتی اختلاف‌های مردم چچن با روسیه نیز مشاهده کرد. از یک سو، جدایی‌طلبان باور دارند که با توجه به اصل حق تعیین سرنوشت آن‌ها باید از حق شکل دادن دولت - ملت در قالب یک سرزمین مشخص برخوردار باشند. از سوی دیگر، کشورهایی مانند روسیه و گرجستان با استناد بر اصل حفظ یکپارچگی سرزمینی از این موضوع استقبال چندانی نمی‌کنند.

ملت‌سازی عبارت از فرایندی است که در آن افراد خودشان را به‌عنوان ملت تعریف می‌کنند و از هویت ملی خود و دیگران رضایت دارند، مانند احساس آن‌ها از اینکه به اجتماع متمایزی تعلق دارند. دولت‌سازی به معنی پذیرش مرزهای سیاسی کشور توسط کنشگران سیاسی و نیز ایجاد نهادهای سیاسی جدید است که این نهادهای جدید وفاداری جمعیت و افراد تشکیل‌دهنده خود را به همراه دارند (Tolz, 1998: 993). در اتحاد شوروی، فرهنگ‌های قومی - ملی به‌سود فرهنگ روسی سرکوب می‌شد. مردم تشویق می‌شدند که روسی صحبت کنند و زبان مادری خود را زیاد جدی نگیرند. خود این امر نشان می‌دهد که چرا زبان به عاملی برای به‌دست آوردن استقلال تبدیل شد (Allison, 2009: 1). با شروع جنگ قره‌باغ و تداوم بحران، زمینه‌های جدایی‌طلبی بین مردمی که خود را از نظر نژادی و زبانی متمایز از دیگران تصور می‌کردند، افزایش یافت. به بیانی، بحران قره‌باغ را می‌توان عاملی در نظر گرفت که بر روند دولت - ملت‌سازی در منطقه قفقاز تأثیر گذاشت. اوج گرفتن بحران قره‌باغ و فروپاشی اتحاد شوروی در سال‌های بحران موجود تأثیر بسزایی بر رشد آگاهی‌های قومی ملی داشت. فروپاشی اتحاد شوروی مردم منطقه را بدون فراهم کردن زمینه‌ای برای داشتن یک هویت مشترک قومی تنها گذاشت. هویتی که از اتحاد شوروی باقی مانده بود بسیار ضعیف بود و به‌سرعت ناپدید شد. نبود هویت مشترک در نداشتن ارزش‌های مشترک بازتاب پیدا کرد. این نبود ارزش‌ها فضای گسترده‌ای را برای مطرح‌شدن دیدگاه‌های ملی فرعی فراهم کرد (Semneby, 2007: 2).

کاهش بحران قره‌باغ

در سطح کلان کاهش بحران با کاهش در کنش‌های متقابل خشونت‌آمیز مشخص می‌شود و در سطح خرد نیز بیانگر کاهش در احساس تهدید ارزش، فشار زمان و احتمال جنگ است. به باور برچر هرچه شدت یک بحران کمتر باشد، کوتاه‌تر بودن آن محتمل است، به‌ویژه هنگامی که این شرایط زیر وجود داشته باشد: کنشگران متخاصم اندک، سطح اندک یا غیرنظامی بودن فعالیت قدرت‌های بزرگ، برجستگی ژئواستراتژیک اندک، نبود تجانس اندک میان دشمنان (برچر، ۱۳۸۲: ۳۵۸ ج ۱). دلیل تداوم بحران قره‌باغ و به نتیجه‌نرسیدن تلاش‌ها برای حل و فصل بحران را می‌توان تطابق نداشتن این موارد با وضعیت کنونی بحران قره‌باغ دانست؛ به بیانی، دلیل کاهش نیافتن بحران قره‌باغ را می‌توان در چهار عامل زیر جست‌وجو کرد:

الف) وجود بازیگران متعدد در بحران قره‌باغ

به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی قره‌باغ و منطقه قفقاز جنوبی بازیگران متعددی در بحران قره‌باغ ایفای نقش می‌کنند. روسیه، ایالات متحد آمریکا، ایران، ترکیه و اتحادیه اروپا از جمله کنشگران ذی‌نفع در بحران قره‌باغ هستند. روسیه به‌عنوان مهم‌ترین بازیگر منطقه‌ای در قفقاز، در ایجاد و هدایت بحران قره‌باغ نقش مهمی داشته است. روسیه کل منطقه قفقاز را جزو محدوده خارج نزدیک خود می‌داند و می‌کوشد تا از حضور و نقش‌آفرینی کنشگران دیگر منطقه‌ای و بین‌المللی جلوگیری کند. مهم‌ترین عنصر تفکر روسیه در برابر مسئله قفقاز و به‌طور خاص بحران قره‌باغ، تلاش برای حفظ موازنه قدرت راهبردی در قفقاز و جلوگیری از توسعه نفوذ غرب به‌ویژه آمریکا در منطقه است» (هاشمی، ۱۳۸۴: ۹). روسیه تلاش می‌کند تا بحران قره‌باغ را به‌عنوان موضوعی داخلی در حوزه فدراسیون روسیه قرار دهد و از نقش‌آفرینی سایر کنشگران منطقه‌ای و بین‌المللی جلوگیری کند. نگاه روسیه در این موضوع نه‌تنها متوجه کنشگران بین‌المللی بلکه کنشگران منطقه‌ای را نیز در بر می‌گیرد هم حکومت تزاری و هم روسیه بلشویکی مسائل منطقه‌ای را به‌شکلی مدیریت می‌کردند که کنشگران منطقه‌ای را از موضوع قفقاز بحران قره‌باغ خارج کنند (Chit-adze, 2012: 8). منافع ایالات متحد آمریکا در قفقاز تابعی از عملکرد موقعیت راهبردی این منطقه است. قفقاز در گذرگاه اروپا، روسیه، خاورمیانه و آسیای مرکزی واقع شده است. به‌وجود آمدن دولت‌های قوی، مستقل و طرفدار غرب در قفقاز جنوبی از گسترش رژیم‌های ضد غرب در ایران و روسیه جلوگیری می‌کند (Cohen: 2012: 52). بحث تأمین انرژی و انتقال صلح‌آمیز این منابع به غرب از دیگر عامل‌های تأثیرگذار بر نگرش ایالات متحد به قفقاز است. در سال ۲۰۰۹ ایالات متحد آمریکا و اتحادیه اروپا شورای انرژی دوجانبه‌ای را ایجاد کردند که هدف راهبردی این شورا ارتباط دادن قفقاز جنوبی و کشورهای آسیای مرکزی با غرب و بازارهای آن از سیاست انرژی بود. اهمیت منابع طبیعی برای اتحادیه اروپا و غرب به حدی است که آن‌ها می‌کوشند تا با مدیریت کردن بحران‌های حوزه قفقاز مانند بحران قره‌باغ، اوستیای جنوبی، آبخازیا از اختلال در انتقال انرژی جلوگیری کنند. ایالات متحده آمریکا راهبرد خاصی در قفقاز جنوبی ندارد، به غیر از نبود جنگ در طول مسیر خطوط لوله (Koushajion, 2011: 15). نگاه دستگاه سیاست خارجی ایران به مناطق آسیای مرکزی و قفقاز بیشتر نگاه امنیتی و تلاش برای برقراری صلح است. ایران به دلیل هم‌جواری

با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز و با توجه به ظرفیت قوی این مناطق در جهت تنش‌آفرینی سعی در مدیریت و کنترل رویدادهای این مناطق دارد. با شروع اختلاف میان جمهوری آذربایجان و ارمنستان، ایران تلاش کرد تا به‌وسیله اقدام‌های میانجیگری از ادامه تنش‌ها جلوگیری کند. سیاست خارجی ایران در برابر این بحران، تلاش برای حفظ صلح و آرامش منطقه بوده است تا این اختلاف‌ها عاملی برای تهدید منافع ملی ایران در منطقه قفقاز نشود (معصومی، ۱۳۸۷: ۲۵). ترکیه هم به‌دلیل مجاورت جغرافیایی و همچنین اشتراک‌های فرهنگی تاریخی با جمهوری آذربایجان و دیگر کشورهای ترک‌زبان در آسیای مرکزی و قفقاز، همیشه به‌عنوان کنشگری مهم بوده است. دولت ترکیه تلاش کرده است از راه نشان دادن خود به‌عنوان دولتی مدرن و پیشرفته در زمینه اقتصادی به‌وسیله جذب دولت‌های منطقه نوعی رهبری را بر آن‌ها اعمال کند. نگاه ترکیه به منطقه قفقاز و بحران قره‌باغ در سال‌های اخیر را می‌توان از دیدگاه اقتصادی ارزیابی کرد. ستون اصلی در سیاست خارجی ترکیه، پیشرفت اقتصادی و تجاری است (Goksel, 2011: 10).

ب) سطح بالای فعالیت نظامی قدرت‌های بزرگ

میزان فعالیت نظامی قدرت‌های بزرگ چه در زمان جنگ قره‌باغ و چه در سال‌های بعد از آن همواره بالا بوده است. در طول جنگ، روسیه حمایتی کامل از ارمنستان انجام داد. به‌گونه‌ای که میلیاردها دلار از تجهیزات نظامی با ارزش را در اختیار این کشور قرارداد. ۸۴ تانک تی ۲، ۳۲ موشک سریع بی با ۸ سکوی پرتاب، ۱۰۰۰ موشک قابل حمل ضد هواپیما از جمله این تجهیزات بود. زمان کوتاهی پس از پیوستن ارمنستان به سیستم دفاعی هوایی سازمان کشورهای هم‌سود در آوریل ۱۹۹۹، روسیه تمایل خود را برای به‌کارگیری موشک‌های ضد هواپیمایی اس ۳۰۰ در ارمنستان را اعلام کرد و سرانجام آن‌ها را در سال ۲۰۰۱ نصب کرد (Akdeniz, 2001: 53). با توجه به بازبینی در امنیت ملی و سیاست خارجی روسیه بعد از انتخاب پوتین در ۲۶ مارس ۲۰۰۰ در قالب آیین نظامی، تأمین منافع ملی از اولویت ویژه‌ای برای روسیه برخوردار شده است. در بازبینی سیاست خارجی بر این نکته تأکید شده است که «روسیه باید آماده استفاده از همه اهرم‌های اقتصادی، سیاسی و منابع موجود برای تقویت علایق ملی باشد» (Kelkitli, 2008: 20) ایالات متحد نیز بعد از رویداد یازده سپتامبر حضور نظامی خود در منطقه قفقاز را به بهانه مبارزه با تروریسم و تلاش برای ترویج دموکراسی تقویت کرده است. آمریکا بعد از برداشتن قدم اول یعنی حضور نظامی، کوشید در مرحله بعدی در مسائل منطقه‌ای نقش‌آفرینی کند و به‌وسیله حضور، جایگاه خود را در ترتیبات امنیتی قفقاز ارتقا بخشد و ساختارهای نظامی و دفاعی کشورهای منطقه را از سیستم شرقی به غربی تغییر دهد. بهترین آغاز برای این کشور، دخالت در روند مناقشات منطقه‌ای مانند بحران قره‌باغ، آبخازیا و اوستیای شمالی است (وحیدی، ۱۳۸۱: ۹۲).

پ) برجستگی ژئواستراتژیک

از ایام بسیار دورتر حوزه آسیای مرکزی و قفقاز از نظر موقعیت راهبردی اهمیت بسزایی دارد. مهم‌ترین توجه به این دو نواحی را می‌توان با نظریه هارت‌لند استنتاج کرد. او می‌گفت هر کس به این مناطق دسترسی

داشته باشد می‌تواند بر جهان حکمرانی کند. در دوره‌های جدیدتر نیز می‌توان به استدلال افرادی مانند هنری کسینجر^۱ اشاره کرد که حوزه قفقاز را از مهم‌ترین مناطق ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی دنیا معرفی می‌کند و از دولت‌مردان ایالت متحد می‌خواهد که ارتباط مناسب‌تری با کشورهای این حوزه به‌ویژه کشورهای حوزه قفقاز جنوبی و از میان آن‌ها با جمهوری آذربایجان برقرار کند. مطالعات راهبردی معتقدند که هر منطقه‌ای که منافع قدرت‌های بزرگ را جذب کند، شرایط ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی دارد. با این حال، این مناطق به دو گروه عمده تقسیم می‌شود: ۱. مناطقی که فقط مزیت اقتصادی و جغرافیایی برای قدرت‌های بزرگ ایجاد می‌کنند؛ ۲. مناطقی که برای دو یا چند قدرت بزرگ تهدید ایجاد می‌کنند. از میان این دو گروه، دسته دوم ظرفیت ایجاد بحران را دارند (Dadandish, Vaezi: 2011:13). قفقاز در دوران پس از اتحاد شوروی هر دوی این ویژگی‌ها را نشان می‌دهد. علاوه بر این، قفقاز از نظر تاریخی به‌عنوان گذرگاه تجاری از مدیترانه تا چین و از دریای سیاه تا جهان عرب معروف بوده است (De hass & Tibold&cillesen,2006:14).

تجانس فرهنگی مذهبی ضعیف

تعلق داشتن به نژاد و مذهب متفاوت سبب شکل‌گیری تصورات ذهنی متفاوتی بین این دو ملت شده است. با توجه به دوره طولانی زندگی در محیط فرهنگی غیر مسیحی و نیز تلاقی تاریخی یک حس مداوم از تهدیدهای ثابت نسبت به انقراض ارامنه، به‌عنوان یک گروه قومی کوچک در شرایط محیطی خصمانه در میان ارمنیان توسعه یافته است. درک ارمنیان از دین سبب حفظ تحکیم مردم آن‌ها شده است. در این میان، کلیسا به‌عنوان سازمانی دولتی و نیز نوعی سازمان اجتماعی تقویت‌کننده این تصورها بوده است. در واقع، کلیسای حواری ارمنی این نقش را در طول تاریخ بازی کرده است (Abasov and Khachatryan,2006:14). آذری‌ها بیشتر شیعه هستند و خود را در موقعیت خاصی از جهان اسلام قرار می‌دهند. قدمت حضور شیعیان در جمهوری آذربایجان به دوران امام صادق (ع) بر می‌گردد. قاسم بن العلاء یکی از نواب امام زمان در شهر آران جمهوری آذربایجان بود. او به‌طور مستقیم با آن حضرت مکاتبه داشت و از مردم وجوهاتی می‌گرفت و به‌دست حسن بن روح می‌رساند (انصاری مهر ۱۷۰:۱۳۸۴). همچنین تعلق داشتن جمهوری آذربایجان به جامعه بزرگ کشورهای ترک در منطقه قفقاز و آسیای مرکزی، سبب تقویت گرایش برتر بودن نسبت به رقیب در آن‌ها می‌شود. از سوی دیگر، ارمنیان نیز که خود را متعلق به جامعه بزرگ مسیحیت می‌دانند و جایگاه ویژه‌ای نیز در میان آن‌ها برای خود قائل هستند، خود را گروه قومی منحصربه‌فردی تلقی می‌کنند. با توجه به افسانه‌ای، فرستادگان تادئوس و بارتولومئو ریشه اصلی مسیحی شدن ارمنیان بوده‌اند. داده‌های تاریخی قابل‌اعتمادی نیز وجود دارد که در قرن سوم در غرب ارمنستان اسقف وجود داشته است. این اسقف‌ها معمولاً در آشتیشات در استان تارون بوده‌اند. ارتباط فرهنگی ارامنه با یونان در غرب، سوریه در جنوب و قیصر ادسا^۲ به‌عنوان مراکز مسیحی مهم تربیت‌کننده مبلغان سهم زیادی در تسهیل و معرفی

1 . Henry Alfred Kissinger

2 Edessa

مذهب مسیحیت به ارمنستان داشت که در آن زمان پادشاهی در حمیت روم بود (Nersoyan, 1993:189).

نتیجه

از دید مایکل برچر هر بحرانی اعم از بحران بین‌المللی، سیاست خارجی و بحران بین دولتی چهار مرحله دارد: پیدایش، گسترش، تأثیر و کاهش. هر کدام از این مراحل ویژگی‌هایی دارد که بر روند بحران تأثیر می‌گذارند. بحران قره‌باغ نیز که در وضعیت کنونی به‌عنوان بحران بین‌المللی شناخته می‌شود، بحرانی است که از سال ۱۹۸۸ و در اثر جنگ بین دو کشور آذربایجان و ارمنستان شروع شده و با وجود تلاش‌های انجام‌شده، هنوز به‌صورت حل‌نشده باقی مانده است. از دیدگاه نظریه‌های مختلف، دلیل‌های گوناگونی را می‌توان برای پایان‌یافتن بحران‌ها بیان کرد، اما برچر عقیده دارد که کاهش بحران نیازمند چهار ویژگی یا عنصر است: وجود کنشگران متخاصم اندک، سطح اندک یا غیرنظامی بودن فعالیت قدرت‌های بزرگ، برجستگی ژئواستراتژیکی اندک، نداشتن تجانس اندک میان دشمنان.

چیزی که در بحران قره‌باغ مشاهده می‌شود عکس این قضیه است. به بیان دیگر، در بیان دلیل برای کاهش نیافتن بحران قره‌باغ می‌توان به این عامل‌ها اشاره کرد: الف) وجود بازیگران ذی‌نفع متعدد؛ ب) فعالیت شدید نظامی قدرت‌های بزرگ از شروع بحران تاکنون؛ پ) اهمیت ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی قفقاز جنوبی و قره‌باغ؛ ت) دشمنی شدید فرهنگی مذهبی بین آذری‌ها و ارمنه. هرگونه تلاشی برای پایان‌دادن به بحران قره‌باغ نیازمند در نظر گرفتن ملاحظه‌های بالا است و تا زمانی که هر یک از بازیگران ذی‌نفع در بحران قره‌باغ به‌دنبال به‌دست‌آوردن منافع مادی و معنوی خود هستند نمی‌توان تصویر روشنی از پایان‌یافتن بحران قره‌باغ مجسم کرد.

منابع

- برچر، مایکل (۱۳۸۲)، بحران در سیاست جهان، ظهور و سقوط دولت‌ها، جلد اول، ترجمه میرفریدین قریشی، تهران: نشر پژوهشکده مطالعات.
- برچر، مایکل (۱۳۸۲)، بحران در سیاست جهان، یافته‌ها و مطالعات موردی، جلد دوم، ترجمه حیدر علی بلوچی، تهران: نشر پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- برچر، مایکل و جان‌اتان ویلکنفلد و پاتریک جیمز، (۱۳۸۲)، بحران، تعارض و بی‌ثباتی، ترجمه علی صبحدل، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بیلینس، جان و استیو اسمیت، (۱۳۸۸)، جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین (زمینه‌های تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرآیندها)، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- بیات، عیوض (۱۳۹۰)، سیاست خارجی روسیه و ترکیه در قبال مناقشه قره‌باغ، تهران: نشر اندیشه‌نو.
- زارع شاهمرسی، پرویز (۱۳۸۹)، قره‌باغ‌نامه از ادوار کهن تا دوره معاصر، چاپ اول، تهران: نشر شیرازه.
- حسینی، سید حسین (۱۳۸۵) «بحران چیست و چگونه تعریف می‌شود»، فصلنامه امنیت، سال پنجم، شماره ۱.

- مستقیمی، بهرام (۱۳۷۳) «در باب تعریف بحران در نظام بین‌المللی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۳۳.
- هاشمی، غلامرضا (۱۳۸۴)، امنیت در قفقاز جنوبی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- معصومی، سید داود (۱۳۸۷)، «بحران قره‌باغ و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده علوم اداری و اقتصادی، دانشگاه اصفهان.
- وحیدی، موسی‌الرضا (۱۳۸۱)، «حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز: واکنش روسیه»، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳۷
- Allison. F. (2009) “An introduction to Breakaway region of former soviet union”, proquest discovery guide, No 75.
- Abasov. A. Khachatryan. H. (2006) “The kharabakh conflict variant of settlement concept and reality” Caucasus analytical digest, No35.
- Akdeniz. B. (2001) “The kharabakh conflict and its effects on turkey role in Caucasus” Master Thesis, Naval Postgraduate school, Monterey, California, U.S.
- International Religious Freedom Report for 2012, United States Department of State • Bureau of Democracy, Human Rights and Labor. No, 7.
- Brecher. M. Wilkenfeld. J. (1982) “Crisis in world politics” World politics, Vol 34, No 3.
- Cockram. D. Vandenheurel. C. (2011) “Crisis management what is it and how it delivered” Business continuity institute (BCI).
- Chari. P. (2003) “Nuclear Crisis, Escalation Control, and Deterrence in South Asia”The Henry L Stimson center, Working Paper, Version 1.0.
- Cornell. S. (2002) “The south Caucasus a regional overview and conflict assessment, Cornell Caspian consulting, working paper, vol 10, No 4.
- Cornell. S. (1999) “The Nagorno- kharabakh conflict” Department of east European studies, vol 7. No 8.
- Chitadze.N. (2012) “Geopolitical interest of Iran in south Caucasus and Georgian –Iranian relation” Journal of social sciences, Vol.1, No (2), pp. 5-12,
- Dadandish. P. Vaezi. M. (2011) “Geopolitical change and crisis in Caucasus” International journal of political science, Vol 1, No 1.
- Dehaas. M. Tibold. A. Cillessen. V. (2009) “Geo-strategy in the south Caucasus power play and energy security of state and organization” Netherland of international relation clingendel.
- Goksel.N (2011) “Turkeys Caucasus policies in the framework of Ankara’s new foreign policy” Caucasus Analytical Digest.No, 31.

- Koushakhjian.T) 2011(“U.S Foreign policy toward the south Caucasus: A comparative Analysis from inside Washington”, Dcs policy circles, No 2.
- Kelkitli. F. (2008) “Russian foreign policy in south Caucasus under Putin”, Perception Journal, Vol 5, No 6.
- Roberts. K. Pollock. G. (2010) “Political and trust in the south Caucasus, and in east and west Europe” School of Sociology and Social Policy, University of Liverpool.pp. 1-21
- Sultanjuma. K. (2010) “Crisis in Somalia in the context of Brechers definition international crisis” International Journal of Politics and Good Governance, Volume 1, No. 1.3.
- Semneby. P. (2012) “South Caucasus: Dark spots and bright spots in peacebulding –Civil Sociatys role “Eurasia partnership foundation and Swiss peace foundation.
- Tolz. V. (1998) “Forgin the nation: national identity and nation building in post – communist Russia “Europe Asia studies, Vol 50, No 6.
- Najafizadeh. M. (2013) “Ethnic conflict and forced displacement: Narrative of Azeri refuges women from nagorno-kharabkh” Journal of international women studies, vol 14, No 1.
- Nersoyan. T. (1993) “The Armenia church, the encyclopedia of region” Mircea Editor in chief, Macmillan Oublising co, Vol 1.
- Mearshimer. J. (2011) “Kissing Coursing: Nationalism and realism” University of Chicago
- Yukselen. H. (2004) “Actors in the south Caucasus: Stability providers or instability exploiters” Master Thesis, Middle East technical university, Turkey.

موضع ایران^۱ در مورد مناقشه ارمنستان و جمهوری آذربایجان و قره‌باغ کوهستانی

سبحان طالیبلی^۲

چکیده

با تغییر سیاست داخلی و خارجی و روابط فرهنگی و اجتماعی ایران بعد از انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹، روابط منطقه‌ای و بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران که به‌تازگی شکل گرفته بود، هم تغییر یافت. این کشور در اولویت‌ها و هدف‌های خط مشی سیاسی خود تجدید نظر کرد. جمهوری اسلامی ایران در مقیاس جهانی خود را منزوی و در حوضه خلیج فارس سیاست صدور انقلاب را پیش گرفت.

با شکل‌گیری دولت‌های مستقل در منطقه قفقاز جنوبی، نقش این منطقه در ایجاد دهلیز حمل‌ونقل شمال-جنوب و شرق-غرب و در همان حال با ایجاد خلأ قدرت در نتیجه فروپاشی اتحاد شوروی، همچنین با بروز تمایل‌های تجزیه‌طلبانه، ادعای ارضی و درگیری مسلحانه، کشورهای بزرگ از جمله جمهوری اسلامی ایران تلاش کردند در این منطقه نفوذ و موقعیت خود را تقویت کنند. جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک کشور همسایه تلاش کرد هم برای امنیت ملی و هم به‌دلیل منافع خود از این منطقه به‌عنوان پلی برای ارتباط با دیگر مناطق و نیز به‌عنوان منطقه حائل استفاده کند. خط مشی سیاسی ایران در منطقه قفقاز را در رویکرد ایران به مناقشه ارمنستان و جمهوری آذربایجان و قره‌باغ کوهستانی می‌توان به صراحت دید. برای بررسی دقیق تأثیرگذاری خط مشی سیاسی ایران در حل مناقشه ارمنستان و جمهوری آذربایجان و قره‌باغ کوهستانی، باید جایگاه مناقشه ارمنستان و آذربایجان و قره‌باغ کوهستانی را در خط مشی سیاسی این کشور به‌درستی بررسی کرد.

به‌نظر می‌رسد هستی دولت ایران که اصول هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با کشورهای اسلامی را در قانون اساسی و خط مشی سیاست خارجی خود گنجانده است، منطبق بر منافع مسلمانان قفقاز باشد. از نخستین روزهای شروع مناقشه، جمهوری آذربایجان نیاز شدیدی به حمایت ایران احساس می‌کرد. این هم منطبق بر اصولی از قانون اساسی کشور بود که از آیه‌های قرآن کریم و موازین اسلامی گرفته شده است.

براساس عقاید مسلمانان ایران و جمهوری آذربایجان که از تعالیم قرآن نشأت می‌گرفت «مسلمانان برادر یکدیگر هستند»، «مسلمانان باید به برادران مسلمان خود در سختی کمک کنند»، «دشمن مسلمان، دشمن اسلام است» و ...؛ بنابراین به‌دلیل اینکه ارمنستان مسیحی ۲۰ درصد از اراضی جمهوری آذربایجان را اشغال و بیش از یک میلیون نفر آذربایجانی را از خانه خود آواره کرده بود، امید به کمک‌های جمهوری اسلامی ایران بیشتر بود. همه انتظار داشتند که ایران از موضع جمهوری آذربایجان حمایت و ارمنستان را

۱. شایان توجه اینکه این نوشتار برداشت نویسنده از موضع ایران است.

۲. عضو هیئت علمی انستیتوی شرق‌شناسی آکادمی ملی علوم جمهوری آذربایجان subhantalibli@gmail.com

به‌عنوان کشور اشغالگر به رسمیت بشناسد. در این نوشتار براساس منابع معتبر و تحلیل اطلاعات موجود، برای اولین بار ضمن مشخص کردن موارد مهم رویکرد و سیاست جمهوری اسلامی ایران در حل مناقشه قره‌باغ کوهستانی در چارچوب رویکرد بر قفقاز، تأثیر عامل‌های داخلی و خارجی بر این سیاست و برعکس تأثیر مناقشه قره‌باغ کوهستانی بر سیاست داخلی و خارجی ایران و نیز موضع ایران در مناقشه قره‌باغ کوهستانی را بررسی و تحلیل کرده‌ایم.

کلیدواژه‌ها: جمهوری آذربایجان و قره‌باغ کوهستانی، جمهوری آذربایجان، جمهوری اسلامی ایران، مناقشه ارمنستان، میانجیگری.

بروز مناقشه قره‌باغ کوهستانی

براساس همه منابع معتبر تاریخی، قره‌باغ کوهستانی اراضی قدیمی جمهوری آذربایجان بوده است. اسکان ارمنه در قفقاز جنوبی، از جمله در اراضی قره‌باغ کوهستانی براساس طرح راهبردی روسیه از اوایل قرن نوزدهم شروع شد. در سال‌های ۱۸۹۶ تا ۱۹۰۸ ۴۰۰ هزار ارمنی به قفقاز جنوبی کوچانده شد. در سال ۱۹۰۸ شمار ارمنی‌ها به یک میلیون و ۳۰۰ هزار نفر رسید.^۱

خان‌نشینی ایروان در سال ۱۹۲۸ به «ولایت ارمنی»، در سال ۱۸۴۹ به استان ایروان جان‌نشینی قفقاز امپراتوری روسیه، در سال ۱۹۱۸ به جمهوری آارات، در سال ۱۹۲۰ به جمهوری سوسیالیستی شوروی ارمنستان و در سال ۱۹۹۱ به جمهوری ارمنستان تبدیل شد. اراضی تاریخی نخست توسط روسیه تزاری و سپس شوروی با زور به ارمنستان الحاق و با اسکان ارمنه ترکیب جمعیتی آن مناطق را تغییر دادند.^۲ همان‌گونه که در نشست ۲۰ دسامبر ۱۹۱۸ مجلس جمهوری آذربایجان اعلام شد، دولت ارمنستان به‌طور رسمی اعلام کرد که «هیچ ادعایی بر قره‌باغ ندارد، قره‌باغ را طلب نمی‌کنند و با آندرانیک ارتباطی ندارند».^۳ در ۱۵ اوت ۱۹۱۹ با «قرارداد موقتی» بین کنگره ارمنی قره‌باغ کوهستانی و دولت آذربایجان، موجودیت قره‌باغ کوهستانی در عمل در ترکیب جمهوری خلق آذربایجان تأیید شد. با بخشنامه کمیته اجرایی مرکزی آذربایجان در ۷ ژوئیه ۱۹۲۳ در ترکیب جمهوری سوسیالیستی شوروی آذربایجان، ولایت خودمختار قره‌باغ کوهستانی تشکیل شد.

در نتیجه سیاست ضد آذربایجانی مسکو بحران قره‌باغ کوهستانی ایجاد شد. در دوره شوروی بخشی از اراضی

1 . Ermənistan Respublikası (məlumat sorğu kitabçası). Bakı, "Qafqaz Etno-Sosial Araşdırmalar Mərkəzi", (QESAM), 2006, s.715-716

2 . Ərazi olaraq İrəvan quberniyasının İrəvan qəzasının 90.4%-i, Alek-sandropol qəzasının 100%-i, Yeni Bəyazid qəzasının 100%-i, Eçmiədzin qəzasının 100%-i, Şəhur-Dərələyəz qəzasının Dərələyəz şöbəsinin 100%-i, Naxçıvan qəzasının 5.4%-i, Yelizavetpol quberniyasının Zəngəzur qəzası-nın 59.6%-i, Qazax qəzasının 44.5%-i, Tiflis quberniyasının Borçalı qəzası-nın 35.3%-i, Qars vilayətinin Qars dairəsinin 14.7%-i Ermənistan SSR-in tərkibinə daxil olmuşdur.

3 . Kőçərli T. Qarabağ (Qarabağ tarixinin saxtalaşdırılması əleyhinə). Bakı, "Elm," 2002, s.311

آذربایجان به ارمنستان الحاق شد. در سال ۱۹۸۵ در بیست‌وسومین کنگره حزب داشناک در آتن ایده تشکیل «ارمنستان بزرگ» دوباره مطرح شد. در قره‌باغ کوهستانی احزاب تجزیه‌طلب کرونگ و میاتسوم به‌صورت علنی شروع به فعالیت کرد. ارمنی‌های شوونیست با اتکا به حکومت مرکزی و دیاسپورای ارمنی در خارج شروع به راندن آذربایجانی‌ها با حمله‌های مسلحانه از ارمنستان و قره‌باغ کوهستانی کردند. در سال ۱۹۸۷ آقانبکیان، نظریه‌پرداز ارمنی در پاریس در مصاحبه با روزنامه «هومانیت» مسئله پیوند قره‌باغ کوهستانی به ارمنستان را مطرح کرد.

در ژانویه ۱۹۸۸ اولین آوارگان آذربایجانی از مناطق قافان و مه‌ری به آذربایجان پناه آوردند. در ۲۴ فوریه از منطقه عسگران دو جوان آذربایجانی به‌قتل رسیدند و ۱۹ نفر زخمی شدند. ارمنی‌ها با سوء استفاده از اسکان اولین گروه آوارگان در سومقاییت در این شهر دست به خراب‌کاری زدند. جنایت‌هایی که ارمنی‌ها با چون گریگوریان با لقب پاشا طرح‌ریزی و اجرا کردند را ارمنی‌ها فیلم‌برداری و در جهان پخش کردند. با رویداد سومقاییت ارمنه ضمن خدشه‌دار کردن وجهه آذربایجانی‌ها در جهان، به نهضت ضدترک در جهان دامن زدند. مصوبه شورای وزیران اتحاد شوروی و کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی برای سال‌های ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۵ «درمورد تسریع توسعه اقتصادی و اجتماعی ولایت خودمختار قره‌باغ کوهستانی جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی» اولین اقدام برای جدا کردن ولایت خودمختار قره‌باغ کوهستانی از آذربایجان بود.

در فوریه ۱۹۸۸ از سوی تجزیه‌طلبان ارمنی با قیام علیه آذربایجان، پی‌درپی برای جداسازی ولایت خودمختار قره‌باغ کوهستانی از آذربایجان و الحاق آن به ارمنستان (۲۰ فوریه ۱۹۸۸)، اعلام خروج ولایت خودمختار قره‌باغ کوهستانی از ترکیب آذربایجان (۲۰ ژوئیه ۱۹۸۸)، خودداری از خودمختاری ولایت خودمختار قره‌باغ کوهستانی و اعلام جمهوری مستقل (۱۶ اوت ۱۹۸۹) و «تشکیل جمهوری آرساخ» مصوبه‌های مختلف با نقض قانون اساسی اتحاد شوروی به تصویب رسید. در مه ۱۹۹۰ اداره ولایت خودمختار قره‌باغ کوهستانی دوباره به جمهوری آذربایجان بازگردانده شد. رویدادهای رخ داده با فشار مسکو عملی می‌شد که برخی کارشناسان خارجی هم آن را تأیید می‌کنند. در ۸ اوت ۱۹۹۱ در ارمنستان روستای نوه دی (در منطقه مه‌ری) آخرین روستای آذربایجانی‌نشین هم با کمک سربازان روس تخلیه شد. از ۱۸۵ روستای آذربایجانی‌نشین در ارمنستان ۲۳۰ هزار آذربایجانی به آذربایجان رانده شدند، ۲۵۵ نفر به قتل رسیدند، ۱۲۰۰ نفر زخمی شدند، ۳۱ هزار خانه و دارایی ۱۶۵ مؤسسه عمومی و دولتی غارت شد. حل مناقشه آذربایجان و ارمنستان در اولویت سیاست خارجی آذربایجان قرار دارد. جمهوری آذربایجان برای حل مناقشه در سطح بین‌المللی تلاش می‌کند.

در نتیجه پژوهش‌ها به اثبات می‌رسد که سازمان‌های بین‌المللی و دولت‌های مختلف، قره‌باغ کوهستانی را به‌عنوان اراضی تاریخی آذربایجان شناخته و بدون قید و شرط از تمامیت ارضی کشورمان حمایت می‌کنند. ارمنه ساکنان بومی نبوده و از قرن نوزدهم توسط روسیه در این منطقه اسکان داده شدند. ارمنی‌ها سیاست تجاوزگرانه خود را به‌عنوان حق تعیین سرنوشت نشان می‌دهند که پایه حقوقی ندارد. به‌طوری‌که ارمنی‌ها

حتی با اشغال اراضی جمهوری آذربایجان، دولتی به نام ارمنستان را تشکیل دادند. قطعنامه‌های سازمان‌های بین‌المللی هم علیه ادعاهای ارمنستان است. در قطعنامه ۱۴ دسامبر ۱۹۶۲ در مورد حق تعیین سرنوشت گفته می‌شود «هر تلاشی که بخشی یا همه تمامیت ارضی کشوری را نقض کند، نمی‌تواند مطابق اصول و موازین نظام‌نامه سازمان ملل باشد».

در جنگ قره‌باغ هنگام اشغال شهرهای خان کندی (۱۹۹۱)، هادروت (۱۹۹۱)، عسگران (۱۹۹۱)، خوجالی (۲۶ فوریه ۱۹۹۲)، کلبه جر (۲ آوریل ۱۹۹۳)، شوشا (۸ مه ۱۹۹۲)، لاپین (۱۸ مه ۱۹۹۲)، آغدام (۲۳ ژوئیه ۱۹۹۳)، فضولی (۲۳ اوت ۱۹۹۳)، جبرائیل (۲۳ اوت ۱۹۹۳)، قوبادلی (۳۱ اوت ۱۹۹۳) و زنگلان (۲۹ اکتبر ۱۹۹۳) ۲۵ هزار نفر شهید و حدود یک‌ونیم میلیون نفر به آواره جنگی تبدیل شده‌اند. بیش از ۲۰ درصد اراضی آذربایجان اشغال شده است.

میانجیگری ایران در مناقشه قره‌باغ کوهستانی

کشورهای خارجی به علت آنکه مخالف افزایش نفوذ ایران در منطقه هستند با میانجیگری ایران در مناقشه قره‌باغ کوهستانی مخالفت می‌کنند. با وجود این، ایران با میانجیگری خود، دوطرف مناقشه را تا حدودی بر سر میز مذاکره نشاند (اسماعیل‌زاده، ۱۳۸۳، ۲۰۹ و ۲۱۰). نبود جاده‌های حمل‌ونقل در ارمنستان و جلب‌نشدن ارمنستان به طرح‌های بین‌المللی که از سوی جمهوری آذربایجان و ترکیه اجرا شده بود این کشور را از نظر اقتصادی به کشوری عقب‌افتاده تبدیل کرد. لئون تر-پتروسیان، رئیس‌جمهور پیشین ارمنستان گفته بود که اگر روابط اقتصادی یک هفته با ایران قطع شود، اقتصاد ارمنستان فرو می‌پاشد. از سال ۱۹۹۳ دولت ایران برای برقراری روابط بین ارمنستان و ایران برای میانجیگری بین دو کشور تلاش کرد (طالیلی، ۱۳۷۹، ۴۳ تا ۴۴). برای این منظور، در سال ۲۰۰۴ حیدر علی‌اف، رئیس‌جمهور پیشین آذربایجان در ۱۵ ژانویه بانک مسئول امور قفقاز وزارت خارجه ایران و نماینده ویژه این وزارتخانه را در باکو به حضور پذیرفت.

حیدر علی‌اف در ۱۱ فوریه ۲۰۰۰ به مناسبت سالگرد انقلاب اسلامی ایران در این رابطه گفت: «امیدوارم که دولت ایران برای حل مناقشه و برقراری صلح به فعالیت مؤثر خود ادامه دهد. ایران از شرایط خوبی برخوردار است و ارمنستان با ایران از نظر تجاری و اقتصادی روابط مستحکمی دارد».

کمک‌های انسادوستانه ایران به جمهوری آذربایجان در جنگ قره‌باغ

ایران بارها حمله ارمنستان به اراضی آذربایجان را محکوم و خواستار حل مناقشه شده است. در همان حال ایران به آوارگان جنگی کمک‌های انسان‌دوستانه کرد و حتی آوارگان جنگی قوبادلی و زنگلان را که در محاصره ارمنستان بودند از مرگ نجات داد. برخی مجروحان نظامی در جنگ قره‌باغ در بیمارستان‌های مختلف ایران درمان شدند. از جمله ۱۳۸ نفر نظامی آذربایجانی در سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۴ در بیمارستان ۱۵ خرداد، رایگان بستری و درمان شد. در ژوئیه ۱۹۹۴ هنگام سفر حیدر علی‌اف به ایران در بند ۶-م قرارداد امضاشده میان دو کشور نوشته شده است که «دوطرف به‌صورت متقابل برای درمان بیماران می‌توانند اقدام

کنند».

براساس این قرارداد ۱۲ نفر مجروح آذربایجانی در مناقشه قره‌باغ در سپتامبر ۱۹۹۴ در بیمارستان‌هایی در آستارا و رشت بستری شدند.

در دوره جنگ قره‌باغ زمانی که جمهوری آذربایجان به دارو و تجهیزات پزشکی به‌شدت نیاز داشت، ایران با ۱۰ دستگاه کامیون دارو، تجهیزات پزشکی و موارد دیگری به کشورمان ارسال کرد. داروها و موارد دیگر در بیمارستان‌های مناطق مرزی پخش شد و در درمان مجروحان جنگی مورد استفاده قرار گرفت. در اوایل سال ۱۹۹۳ به‌وسیله شرکت مشترک آذر-نیکساز از جزیره کیش ایران به ارزش ۲۰ میلیون دلار دارو به کشورمان فرستاده شد.

در اکتبر ۱۹۹۳ در بیمارستان امام در مغان، ۱۰ نفر از نظامیان جمهوری آذربایجان بعد از درمان دوباره به جبهه فرستاده شدند.

براساس گزارش ایرنا، به ۲۰ هزار آواره‌جنگی منطقه زنگلان که از راه اراضی ایران نجات یافتند خدمات درمانی و کمک‌های اولیه ارائه شد.

سفارت جمهوری آذربایجان در ایران با استناد به روزنامه «جمهوری اسلامی» می‌نویسد: در ۵ اردوگاه جمهوری آذربایجان، هلال احمر ایران دایر است:

اردوگاه امام حسن، ۱۲ کیلومتری پارس‌آباد، ۲ هزار چادر، ۱۰۷۰۰ آواره جنگی؛

اردوگاه امام جعفر، ساعتلی، ۱۰۳۰ چادر، ۶۷۰۰ آواره جنگی؛

اردوگاه امام حسین، ایمیشلی، ۲ هزار چادر، ۱۰۰۰ آواره جنگی؛

اردوگاه امام سجاد، ایمیشلی آباد، هزار چادر، ۵۵۰۰ آواره جنگی؛

اردوگاه امام رضا، صابرآباد، ۲ هزار چادر، ۱۱۰۰۰ آواره جنگی.

علاوه بر این، در بولتن سفارت جمهوری آذربایجان در ایران در رابطه با کمک به آوارگان جنگی نوشته شده است که هلال احمر ایران در پارس‌آباد به آوارگان جنگی ۲۰ تن نان، ۱۵۰۰ قوطی ارزاق، ۱۰ تن خرما، ۵ هزار عدد پوشش گرم، ۲ هزار چراغ نفتی، ۱۰ تن هیزم خشک، ۱۰۰ دست لباس، ۱۲۰ رول روکش پلی اتیلن و ۴۰۰ چادر فرستاده است.

کمک‌های انسان‌دوستانه ایران به نخجوان

در نتیجه سیاست تجاوزگرانه ارمنستان، جمهوری خودمختار نخجوان در محاصره قرار گرفت که کمک‌های انسان‌دوستانه ایران در رفع مشکلات مؤثر بوده است. در مارس ۱۹۹۲ از سوی ایران به نخجوان کمک‌های انسان‌دوستانه فرستاده شد. این کمک‌ها از سوی هلال احمر ایران به سلماس ارسال شده بود. در چارچوب این کمک‌ها به مردم نخجوان ۵۵ تن سیب‌زمینی، نیم تن قند و محصولات غذایی دیگر ارسال شده بود. در ۱ مارس حیدر علی‌اف، رئیس پیشین مجلس عالی نخجوان، حاجی محمد غفاری، امام جمعه سلماس، محمد کوهساری، شهردار، حاجی محسن اکبری، معاون فرماندار و محمد افراسیابی مسئول جمعیت هلال احمر را که کمک‌های انسان‌دوستانه را آورده بودند به حضور پذیرفت. حاجی محمد غفاری، امام جمعه سلماس

گفته بود: مسلمانان در روزهای سخت به برادران خود کمک می‌کنند. هنگامی که در ایران زلزله شد، مردم جمهوری آذربایجان و از جمله نخجوان به ما کمک کردند. حال مردم نخجوان در سختی به سر می‌برند و کمک به شما را وظیفه خود دانستیم.

در ژوئیه ۱۹۹۲ هم از ارومیه به نخجوان کمک‌های انسان‌دوستانه ارسال شد. این کمک‌ها عبارت بود از ۲۵ تن آرد، ۲۰ چادر همراه با دارو و تجهیزات پزشکی به ارزش ۲ هزار تومان. از سوی استان آذربایجان غربی به نخجوان هم در ۲۰ اوت کمک‌های انسان‌دوستانه ارسال شد.

موضع رسمی ایران

بعد از فروپاشی اتحاد شوروی در دسامبر ۱۹۹۱ جمهوری‌های قفقاز جنوبی سیاست خارجی خود را مشخص کردند بعد از این تهران برای منافع خود در قفقاز به رقابت برخاست. ایران شاهد فرایند سیاسی در قفقاز بود و در ۷ مه ۱۹۹۲ با میانجیگری هاشمی رفسنجانی، رئیس‌جمهور ایران و محمدف و تر-پتروسیان مذاکره کردند. البته این مذاکرات با شکست روبه‌رو شد و درحالی‌که مذاکرات ادامه داشت، ارمنی‌ها شوشا را در ۹ مه و لاجین را در ۱۹ مه اشغال کردند

بیست روز بعد از سفر رافی هوانسیان، وزیر امور خارجه وقت ارمنستان، به تهران، در فوریه ۱۹۹۲ علی‌اکبر ولایتی، وزیر امور خارجه وقت ایران به ارمنستان سفر و برای ایجاد شرایط میانجیگری در مناقشه قره‌باغ، همچنین توسعه روابط دوجانبه، به ایروان سفر کرد (روزنامه کیهان، ۱۰ اسفند ۱۳۸۰)

با تلاش مداوم ولایتی در تهران و با شرکت وی و نمایندگان رؤسای جمهور دو کشور، توافق سه جانبه آتش بس امضا شد

این هم بعد از ۴ سال جنگ، آتش‌بس نسبتاً مداومی بود (روزنامه اطلاعات، ۲۴ اسفند ۱۳۸۰)

بعد از این هم با سفر محمود واعظی، معاون امور آمریکا و اروپای وزارت خارجه ایران به منطقه، میانجیگری ایران در مناقشه قره‌باغ کوهستانی ادامه یافت

در اوایل مارس ۱۹۹۲ دمشق، سفیر ایران در باکو، در دیدار با محمدف، رئیس شورای عالی جمهوری آذربایجان گفت: ایران خواستار حل مناقشه قره‌باغ کوهستانی از راه مذاکره بوده و به میانجیگری خود ادامه خواهد داد

وی همچنین گفت: ایران خواستار گسترش روابط با جمهوری آذربایجان است. برای حل مناقشه قره‌باغ کوهستانی، هاشمی رفسنجانی بارها با رهبری جمهوری آذربایجان و ارمنستان تماس تلفنی گرفته بود حتی با تلاش ولایتی، وزیر امور خارجه ایران، سفیر روسیه در تهران به وزارت خارجه ایران دعوت و از وی خواسته شده بود تا موضع ایران درباره برقراری آتش‌بس و حل مناقشه از راه مذاکرات را به رهبری روسیه برساند جمهوری اسلامی ایران برای حل مناقشه قره‌باغ کوهستانی میانجیگری کرد. بدین منظور، محمود واعظی معاون وزیر امور خارجه ایران در ۱۷ مارس ۱۹۹۲ به باکو آمد

وی بعد از باکو به ایروان و قره‌باغ کوهستانی سفر کرد. سپس در ۲۱ مارس به باکو بازگشت و از سوی محمدف به حضور پذیرفته شد. واعظی در رابطه با مذاکرات خود با رهبری ارمنستان و اجماع ارمنی قره‌باغ

اطلاعاتی را ارائه داد و معلوم شد که اجماع ارمنی قره‌باغ کوهستانی برای شروع مذاکرات به‌عنوان شرط اولیه به آتش‌بس رضایت داده است. درحالی که توافق به آتش‌بس میان واعظی و محمداف مورد مذاکره بود، ارمنستان منطقه قازاخ و تووز را زیر آتش گرفت و تلفات سنگینی بر مردم عادی وارد شد. این رویداد ثابت کرد که ارمنستان برای میانجیگری ایران اهمیتی قائل نیست

واعظی برای تداوم وظیفه میانجیگری در آوریل ۱۹۹۲ دوباره به باکو سفر و در ۸ آوریل در تالار گلستان در کنفرانس مطبوعاتی شرکت کرد. او ضمن پاسخ به پرسش‌های خبرنگاران گفت که هدف ایران از میانجیگری جلوگیری از گسترش مناقشه و حل آن از راه مذاکره است

همچنین گفت که ایران میانجیگری کشور دیگر را هم مثبت ارزیابی می‌کند.

در تداوم این دیدارها از ۵ تا ۸ مه ۱۹۹۲ در تهران با شرکت مقام‌های ایران، جمهوری آذربایجان و ارمنستان مذاکرات برگزار شد. در مذاکرات سه‌جانبه، برقراری آتش‌بس و مسائل دیگر مورد مذاکره قرار گرفته و اعلامیه تهران امضا شد (روشندل، ۱۳۷۷، ۲۱۵)

این سند باید نقطه عطف مذاکرات صلح تهران می‌شد. اما برخی کشورهای خارجی و نیروهای مختلف در منطقه، این تلاش تهران را برضد منافع خود ارزیابی و برای شکست این اعلامیه تلاش کردند (روشندل، ۱۳۷۷، ۲۱۵)؛ در نتیجه، درحالی که محمداف، رئیس شورای عالی آذربایجان، هنوز در فرودگاه تهران بود، نیروهای مسلح ارمنی، شهر شوشا در قره‌باغ کوهستانی را اشغال کردند. بدین صورت مشخص شد که اعلامیه تهران اهمیتی نداشته است و تلاش‌های ایران برای میانجیگری با شکست روبه‌رو شد

با وجود همه این تلاش‌ها میانجیگری ایران برای حل مناقشه قره‌باغ نتوانست موفقیتی به‌دست آورد، زیرا نخست ارمنستان هیچ وقت میانجیگری ارمنستان را جدی نگرفت. دوم، آمریکا و روسیه خوب می‌دانند که اگر موقعیت ایران در این منطقه تقویت شود این کشورها نفوذ خود را در منطقه از دست خواهند داد. بنابراین تلاش‌های ایران در زمینه میانجیگری برای حل مناقشه بین ارمنستان و جمهوری آذربایجان موفقیت‌آمیز نبود. زیرا نه روسیه و نه کشورهای غربی نمی‌خواستند نفوذ ایران در منطقه افزایش یابد. در عمل روسیه و غرب از ارمنستان حمایت می‌کنند. ایران از سال ۱۹۹۳ برای میانجیگری در مناقشه ارمنستان و جمهوری آذربایجان اهمیت ویژه‌ای قائل بود و مرتبط با این مسئله، حیدر علی‌اف رئیس جمهور وقت آذربایجان در سال ۱۹۹۴ بانک رئیس امور قفقاز وزارت خارجه ایران و نماینده ویژه وزارت خارجه ایران را در باکو به حضور پذیرفت. سفر بانک به منطقه با هدف تداوم میانجیگری ایران در مناقشه مرتبط بود. وی قبل از سفر به باکو به ایروان سفر کرده بود

بانک هنگام دیدار با حیدر علی‌اف ضمن اشاره به مسئله میانجیگری، از سفر خود به ایروان و دیدار با کازیمیرف نماینده ویژه روسیه سخن گفت. در ۱۸ اوت ۱۹۹۳ شورای امنیت سازمان ملل ضمن محکوم کردن حمله ارمنستان به منطقه فضولی، خواستار متوقف‌شدن حمله‌ها و آتش‌بس بین دوطرف شد. در جریان این رویدادها در نتیجه تلاش‌های مکرر سفارت آذربایجان در تهران، ایران برای متوقف‌شدن حمله به ارمنستان فشار وارد آورد

به‌طوری که در هنگام اشغال مناطق قوبادلی و زنگلان از سوی ارمنستان نسبت‌زاده سفیر آذربایجان در تهران به حضور آیت‌الله مشکینی، رئیس مجلس خبرگان در قم رفت و خواستار کمک برای جلوگیری از کشتار مردم و متوقف‌شدن حمله‌های ارمنستان شد

در نتیجهٔ مداخله و حمایت مستقیم آیت‌الله مشکینی در روز بعد ساعت ۹ علی‌اکبر ولایتی، وزیر امور خارجه ایران و در ساعت ۱۰ هاشمی رفسنجانی، رئیس‌جمهور ایران سفیر آذربایجان را به حضور پذیرفت و از حمله‌های نیروهای ارمنی در کنارهٔ رودخانهٔ ارس جلوگیری شد. همچنین یادداشت اعتراض ایران به سفارت ارمنستان در تهران تقدیم شد. هنگام سفر حیدر علی‌اف به ایران از ۲۹ ژوئن تا ۲ ژوئیه ۱۹۹۴ آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران گفتند: «مردم آذربایجان در معرض تجاوز نظامی ارمنی‌ها قرار گرفته و دولت ارمنستان مسئول این حمله‌ها بوده و کشور تجاوزگر است». حیدر علی‌اف در ۱۱ فوریه ۲۰۰۰ مراسم سالگرد انقلاب اسلامی در باکو در مورد ضرورت استفادهٔ ایران از نفوذ خود برای حل مناقشهٔ قره‌باغ کوهستانی گفت: «امیدوارم در راستای حل مناقشهٔ قره‌باغ کوهستانی، دولت ایران برای نیل به صلح فعالیت مؤثری داشته باشد. دولت ایران به علت روابط بازرگانی، اقتصادی و غیره با ارمنستان، در این کشور از نفوذ زیادی برخوردار است». با وجود اعلام به رسمیت‌شناختن تمامیت ارضی جمهوری آذربایجان در دواپر رسمی، دولت ایران در رویکرد به قفقاز مطابق منافع ملی خود در مناقشهٔ قره‌باغ کوهستانی اقدام می‌کند

رویکرد مردم جمهوری آذربایجان به روابط ایران و ارمنستان

روابط ایران و ارمنستان، وجود نمایندهٔ ارمنی در مجلس شورای اسلامی، فعالیت دیاسپورا و سازمان‌های اجتماعی ارمنی در ایران، وجود یادبود نسل‌کشی ارمنی در تهران، درج مقاله‌های ارمنی‌ها علیه آذربایجان در برخی رسانه‌های گروهی ایران و کتاب‌های منتشرشده، وجود مدرسه‌ها و مهدکودک‌های ارمنی زبان، انتشار روزنامهٔ ارمنی زبان «آلیک» و فعالیت کلیساها سبب ناراحتی مردم مسلمان و همسایه آذربایجان شده است.

مناقشهٔ قره‌باغ کوهستانی در مطبوعات ایران و آثار علمی

مطبوعات و رسانه‌های گروهی ایران دربارهٔ جنگ قره‌باغ مقاله‌ها و مطالب مختلفی منتشر می‌کردند. در مطالب منتشرشده همراه با انعکاس رویدادها، نظرهای بی‌طرفانه هم گاهی منتشر می‌شد. به‌طوری که در روزنامه‌ها، مجله‌ها و سایت‌های مربوط به شهرهای تبریز، ارومیه، اردبیل، زنجان، میانه و همچنین در کتاب‌ها و آثار پژوهشی مختلف رویدادهای رخ داده در قره‌باغ کوهستانی از نظر قومی مطرح و به خواننده ارائه می‌شد. رویکرد بی‌طرفانه در این مقاله‌ها به رویدادهای رخ داده در قره‌باغ کوهستانی که تا امروز هم ادامه دارد و نیز انتشار حقایق در مورد تاریخ قره‌باغ کوهستانی از نظر علمی و سیاسی مهم است. انعکاس موضع عادلانهٔ مؤلفان و پژوهشگران در مطبوعات و کتاب‌های مختلف شرایط لازم را برای انعکاس عادلانه و صحیح حوادث فراهم می‌آورد.»

نتیجه

رویکرد جمهوری اسلامی ایران به مناقشهٔ قره‌باغ کوهستانی در خط مشی سیاسی این کشور به قفقاز در

سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۲۰، مطابق منافع ملی ایران شکل گرفته است. قفقاز جنوبی برای تهران همانند پنجره‌ای رو به جمهوری‌های نواستقلال و کشورهای اروپایی است. از این نظر در این مسئله ایران به حتم منافع کشورهای منطقه را در نظر خواهد گرفت.

ایران در مسائل امنیتی منطقه رویکرد منحصره‌فردی دارد و در حال حاضر هیچ تغییری در آن مشاهده نمی‌شود. ایران تحکیم موقعیت آمریکا و کشورهای اروپایی در منطقه را عامل برهم‌خوردن ثبات در منطقه ارزیابی می‌کند. بنابراین ایران برای حفظ امنیت در منطقه بارها به کشورهای حوزه خزر و قفقاز جنوبی مجموعه پیشنهادهایی داده و مداخله نیروهای خارجی در منطقه را غیرقابل قبول ارزیابی کرده است. پیشنهاد ایجاد نظام امنیتی واحد در قفقاز جنوبی را هم ایران ارائه داده است. برای این منظور تهران به کشورهای منطقه مدل «۲+۳» یعنی آذربایجان، گرجستان و ارمنستان به‌علاوه روسیه و ایران را پیشنهاد کرده است. این مدل همکاری مشترک بین این کشورها را در نظر می‌گیرد. این پیشنهاد واکنش‌های متفاوتی به همراه داشت. برای نمونه جمهوری آذربایجان می‌خواهد مسائل امنیتی خود را در روابط دوجانبه و چندجانبه و در همکاری متقابل با سازمان‌های بین‌المللی حل کند.

ایران همچنین مدل «۳+۳» را هم پیشنهاد داد که علاوه بر این کشورها، ترکیه هم بر آن اضافه شده بود. تهران حتی برای جلوگیری از حضور آمریکا حاضر به همکاری با ترکیه که متفق آمریکا بوده شده است. ایران برای تحقق این مدل دیدار مقام‌های شش کشور مذکور در سطوح مختلف را هم پیشنهاد کرد. اما این پیشنهاد ایران هم از سوی کشورهای منطقه حمایت نشد. ایران در رابطه با امنیت منطقه‌ای در آوریل ۲۰۰۳ هم پیشنهاد دیگری مطرح کرد. این پیشنهاد کمال خرازی، وزیر امور خارجه وقت ایران بازهم حمایت کشورهای منطقه را به‌دست نیاورد. منافع و هدف‌های ایران در این موضوع را به‌صورت زیر می‌توان تشریح کرد:

- محدودسازی حضور آمریکا و کشورهای اتحادیه اروپا در قفقاز جنوبی و جلوگیری از نزدیک‌شدن آن‌ها به مرز ایران؛

- مشکلات منطقه فقط با شرکت کشورهای منطقه حل شود؛

- جلوگیری از اقدام‌های یک‌جانبه کشورهای قفقاز جنوبی و حوزه خزر و پیداکردن سازوکار شرکت جمعی در فرایندها؛

- برقراری روابط در سطح عالی با کشورهای حامی غرب و ایجاد مکانیسم تأثیرگذاری بر آن‌ها؛

- گسترش همکاری با کشورهای منطقه که منافع آن‌ها مطابق منافع ایران است.

با تحلیل رویکرد ایران به مناقشه قره‌باغ در خط مشی سیاسی ایران در قفقاز به این نتیجه می‌رسیم که، ایران تلاش می‌کند در رابطه با جمهوری آذربایجان با گسترش روابط همه‌جانبه جمهوری آذربایجان را زیر نفوذ خود بگیرد. ایران از سویی در سطح بین‌المللی برای حل مناقشه قره‌باغ کوهستانی تلاش و به‌رسمیت‌شناختن تمامیت ارضی جمهوری آذربایجان را اعلام کرد. همچنین به افتتاح کنسولگری جمهوری آذربایجان در تبریز رضایت می‌دهد، از سویی، به کشور اشغالگر ارمنستان هم کمک می‌کند و سبب تقویت

اقتصادی و نظامی این کشور می‌شود.

امکان تأثیرگذاری ایران به وضعیت ژئوسیاسی در منطقه در حال کاهش است. با وجود تلاش مسمتر ایران، آمریکا به مرزهای ایران در عراق نزدیک شده است. حتی در کشورهای هم‌مرز با ایران چون ترکیه، پاکستان، افغانستان، عراق و حتی در کشورهای خلیج فارس، آمریکا نیروهای نظامی دارد. آمریکا تنها در جمهوری آذربایجان و ترکمنستان پایگاه نظامی ندارد. این هم اهمیت جمهوری آذربایجان برای ایران را افزایش می‌دهد.

در رویکرد و خط مشی سیاسی ایران در مورد قفقاز جنوبی و چگونگی تلاش ایران بر حل مناقشهٔ ارمنستان و جمهوری آذربایجان و قره‌باغ کوهستانی، دولت روسیه و منافع این کشور در منطقه نقش مهمی بازی می‌کند. به طوری که با وجود اشغال ۲۰ درصد اراضی جمهوری آذربایجان از سوی ارمنستان و جلوگیری این کشور از حل مناقشه در چارچوب موازین حقوق بین‌الملل و نیز ناتوانی آن برای همکاری در طرح‌های بین‌المللی منطقه، روسیه این کشور را متفق راهبردی خود در منطقه ارزیابی می‌کند. ارمنستان تنها متفق روسیه در سازمان امنیت جمعی در جنوب است و مرزهای این کشور با ایران و ترکیه نیز از سوی نیروهای روسیه محافظت می‌شود. پایه‌های اتحاد نظامی بین روسیه و ارمنستان از ۲۱ اوت ۱۹۹۲ با امضای قرارداد ۲۵ ساله بین یلتسین و تر-پتروسیان مبنی بر رژیم حقوقی نیروهای هوایی روسیه در اراضی ارمنستان ریخته شده است. در این سند فعالیت پایگاه نظامی ۱۰۲ تا سال ۲۰۲۰ در ارمنستان در نظر گرفته شده است. همهٔ این موارد ضمن بحرانی کردن وضعیت ژئوسیاسی منطقه، توازن قوا را برهم می‌زند و مانع حل مناقشهٔ قره‌باغ کوهستانی می‌شود.

جمهوری آذربایجان معتقد است که روابط ایران با ارمنستان بر حل مناقشهٔ قره‌باغ کوهستانی تأثیر منفی دارد. برای نمونه، ایران و ارمنستان فعلا نه در منطقه همکاری می‌کنند. به شکلی که در سال ۱۹۹۷ ایران، یونان و ارمنستان در آتن در مورد همکاری متقابل و تفاهم، قرارداد امضا کردند که بر بحرانی شدن وضعیت در منطقه تأثیر گذاشت.

از مه ۱۹۹۴ (بعد از امضای قرارداد در بیشکک) در منطقه، صلح‌شکننده حاکم است. کشورهای منطقه مجبور شدند منافع راهبردی کشورهای بزرگ، از جمله آمریکا را در منطقهٔ قفقاز جنوبی در نظر بگیرند. از سوی، روسیه که خود را وارث اتحاد شوروی جا زده است، می‌خواهد نفوذ پیشین خود در منطقه را باز یابد. در این زمینه، می‌خواهد از سیاست و منافع ایران برای منافع خود بهره جوید.

جمهوری اسلامی ایران در شکل دادن خط مشی سیاسی خود در مورد قفقاز جنوبی در رویکرد برای مناقشهٔ قره‌باغ کوهستانی، تلاش می‌کند تا هم منافع سیاسی، اقتصادی و ژئو راهبردی خود و هم منافع کشورهای منطقه را در نظر بگیرد. با وجود این، در رویکرد به منافع کشورهای بزرگ چون آمریکا و روسیه در قفقاز جنوبی نتوانسته سیاستی متوازن پیش بگیرد. در نتیجه، در منطقه آتش‌بس و امنیت همچنان شکننده و ناپایدار است.

منابع

- اسماعیل زاده، رسول (۱۳۸۳)، دست دوستی، فصلی جدید در مناسبات جمهوری اسلامی ایران و جمهوری آذربایجان، باکو: انتشارات بین‌المللی الهدی.
 - روزنامهٔ کیهان، ۱۰ اسفند، ۱۳۸۰
 - روزنامهٔ اطلاعات، ۲۴ اسفند ۱۳۸۰
 - روشندل، جلیل و رافیق قلیپور (۱۳۷۷)، ارمنستان، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
 - طالبیلی، سبحان (۱۳۷۹)، «روابط بین جمهوری اسلامی ایران و جمهوری آذربایجان (۱۹۹۱-۲۰۱۰)»، تهران، جمهوری آذربایجان: تجارب پیشین-چشم‌انداز فرارو»، بنیاد مطالعات قفقاز، دانشگاه تهران.
- انگلیسی

- Zachary. "Fundamental Misconceptions: Islamic Foreign Policy"//Foreign Policy, Winter 1996-1997, №105, p.43
- Вах: BMT-nin 822 sayılı qərarı - Unated Nations Demands Armenians Give up Gonquests. "The New York Times", qəzeti, 19 avqust 1993
- Rus dilində
- Талыблы С.А. Внешняя политика Исламской Республики Иран (1979–2005 гг.)// Совет молодых ученых РАН, Отделение историко-филологических наук РАН, Институт востоковедения РАН, Центр стратегических исследований (Азербайджан). Звенигород, 3-5 октября 2012 г. – М., 2012.
- Талыблы С.А. Патология азербайджано-иранских отношений: Взгляд из Азербайджана. Иран и Республики Южного Кавказа. Тегеран, Центр по Изучению Ирана и Евразии (ИРАС), 2017, с.106-129

آذربایجانی

- Ermənistan Respublikası (məlumat sorğu kitabçası). Bakı, "Qafqaz Etno-Sosial Araşdırmalar Mərkəzi", (QESAM), 2006
- Köçərli T. Qarabağ (Qarabağ tarixinin saxtalaşdırılması əleyhinə). Bakı, "Elm," 2002
- Əliyev İ. Dağlıq Qarabağ: Tarix. Faktlar.Hadisələr. Bakı, "Elm", 1989
- Hacıyev N. Dağlıq Qarabağ tarixindən sənədlər. Bakı, "Gənclik", 2005
- Məmmədzadə G. İran İslam Respublikası ilə Azərbaycan Respublikası arasında mədəni əlaqələrin inkişafı. Bakı, "Bakı Universiteti" nəşriyyatı, 2004
- "Xalq qəzeti", 10 mart 1992

-
- “Xalq qəzeti”, 14 mart 1992
 - “Xalq qəzeti”, 10 mart 1992
 - “Xalq qəzeti” (Bakı), 09 mart 1992
 - Heydər Əliyevin İran İslam Respublikası ilə əlaqədar baxışları. İİR-in Bakıdakı səfirliyi. (Azərbaycan və fars dillərində). Bakı, “Çaşıoğlu”, 2004
 - Səfərli Ə., Əlibəyli H. Tarixin dörd günü (Azərbaycan və fars dillərində). Tehran, “Əlhuda” nəşriyyatı, 1994
 - Azərbaycan Respublikasının İrandakı Səfirliyinin bülleteni, bülleten № 168, Tehran, 11. 11. 1993, s. 3
 - Azərbaycan Respublikasının İrandakı Səfirliyinin bülleteni, bülleten № 184, Tehran, 30. 11. 1993, s. 3
 - Talıblı S.Ə. İran İslam Respublikasının Qafqaz siyasətində Dağlıq Qarabağ problemi (1991-2005-ci illər). Bakı, 2016
 - 1992-1995-ci illərdə Azərbaycan Respublikasının İran İslam Respublikasındakı səfirliyinin 2-ci katibi olmuş S.Bayramzadənin gündəliyindən (əlyazmasında).
 - Səfərli Ə., Əlibəyli H. Tarixin dörd günü (Azərbaycan və fars dillərində). Tehran, “Əlhuda” nəşriyyatı, 1994
 - Qasımov M.C. Azərbaycan beynəlxalq münasibətlər sistemində (1991-1995-ci illər). Bakı, “Gənclik”, 1996
 - Türk dilində
 - Talıblı S.A.İran Basını ve Bilimsel Literatüründe Dağlık Karabağ Sorunu // Yeni Türkiye. Ermeni meselesi özel sayısı IV, Ankara, Eylül-Aralık 2014, Yıl 20, Sayı 63, s.2762-2770

تأثیر فرهنگ مشترک بر گسترش امنیت و تنش‌زدایی در قفقاز جنوبی مطالعه موردی ایران، ارمنستان و جمهوری آذربایجان

امین نواختی مقدم^۱

چکیده

فرهنگ «معانی» مشترکی است که انسان‌ها در جامعه ایجاد و در زندگی روزمره به کار می‌برند. فرهنگ واجد ذات نیست و در متن‌هایی خاص تجسم نمی‌یابد، بلکه عبارت از رفتارها و فرایندهای معناسازی با متن‌هایی است که در زندگی انسان‌ها متداول است. فرهنگ‌های گوناگون نتیجه تولید و رواج و مصرف معانی گوناگون هستند. در دنیای روابط بین‌الملل امروزی، اشتراک‌های فرهنگی می‌تواند نقش مؤثری در بهبود سایر پارامترهای ارتباطی با واحدهای دیگر داشته باشد. این متغیرها شامل اقتصاد، دیپلماسی، انرژی و دیگر عنوان‌های ارتباطی میان کشورها است. مسئله نوشتار این است که با وجود اهمیت متغیر فرهنگ در روابط بین کشورها و اشتراک‌های فرهنگی و تاریخی میان ایران و کشورهای قفقاز، چگونه می‌توان روابط میان این کشورها را تقویت و مبانی رژیم امنیتی منطقه را تحکیم بخشید؟ در این نوشتار نشان می‌دهیم که باور به اشتراک‌های فرهنگی و تاریخی و همچنین اقلان اجتماعی و سیاسی در واحدها نسبت به مسئله اشتراک‌های فرهنگی، می‌تواند بر امنیت، صلح و دیگر عناصر ارتباطی تأثیر مثبت و به‌سزایی داشته باشد. این مهم از راه دیپلماسی فرهنگی، تنش‌زدایی از پایین، اقلان فرهنگی بین‌المللی قابل دسترسی است. نکته مهم اینکه در وضعیت تنش‌زای کنونی فرهنگ و باور به اشتراک‌های فرهنگی می‌تواند سرانجام به صلح، کاهش تنش‌ها و امنیت منطقه‌ای پایدار منجر شود. مبانی نظری این نوشتار مبتنی بر نظریه چرخش فرهنگی و روش تحلیل هم‌سازانگاری است. روش جمع‌آوری اطلاعات نیز اسنادی و کتابخانه‌ای است.

کلیدواژه‌ها: ارتباطات فرهنگی، امنیت، تنش‌زدایی، فرهنگ مشترک، منطقه قفقاز جنوبی.

مقدمه

با فروپاشی اتحاد شوروی و پایان دوران رویارویی دو نظام ایدئولوژیک متخاصم و حاکم‌شدن وضعیت جدید بر ترتیبات منطقه‌ای در مناطق مختلف جهان، منطقه قفقاز به دلیل داشتن ذخایر انرژی و موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک و همچنین از نظر برخورداری از موقعیت سرزمینی و انتقالی خاص برای کشورهای منطقه و فرامنطقه‌ای اهمیت زیادی دارد. کشورهای منطقه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی یکپارچگی خود را از دست دادند و با بحران‌های عظیمی روبه‌رو شدند که موجب ایجاد حفره‌های اقتصادی، فرهنگی، نظامی و اجتماعی شد و این مسئله سبب تلاش برای نفوذ قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی در این منطقه شد و از ابزارها و وسایل گوناگونی در راستای هدف‌های خود استفاده کردند. در این میان، ایران نیز به دلیل اشتراک‌های تاریخی و مرز طولانی و هم‌پوشانی منافع و هدف‌ها با کشورهای منطقه تلاش کرده است تا روابط گسترده‌ای با کشورهای منطقه برقرار کند. یکی از هدف‌های ایران در منطقه، نفوذ در میان ملت‌های قفقاز با استفاده از سابقه حضور تاریخی ایران در منطقه و اشتراک‌های فرهنگی و مذهبی به‌ویژه در بین کشورهای مسلمان است. اگرچه روسیه به‌طور سنتی آن را منطقه نفوذ خود تلقی می‌کند، با توجه به نگرانی روس‌ها از گسترش اسلام‌گرایی در منطقه و با توجه به تلقی روسیه از ایران به‌عنوان کشوری تأثیرگذار در تحول‌های جهان اسلام، در نظر سیاست‌گذاران این کشور همکاری با ایران می‌تواند موازنه لازم برای روسیه در محیط پیرامونی در روابط با کشورهای اسلامی ایجاد کند. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، یلتسین در چارچوب سیاست‌های غرب‌گرایانه خود ایران را به‌عنوان منبع تهدید اهمیت عامل اسلامی برای روسیه-اسلامی ارزیابی می‌کرد (کولایی، ۱۳۸۳: ۹۷). در این نوشتار به موفقیت و ناکامی سیاست خارجی ایران در این خصوص و ابزارهای مهم تأثیرگذاری در منطقه می‌پردازیم.

فرهنگ را می‌توان رفتار ویژه بشر نامید که همراه با ابزار مادی جزو جدایی‌ناپذیر رفتار شناخته می‌شود. فرهنگ به‌طور مشخص از زبان، افکار، باورها، سنت‌ها، قراردادهای، سازمان‌ها، ابزار، روش‌های کاری، آثار هنری، مراسم مذهبی و مراسم اجتماعی شکل می‌گیرد و بقا و کارکرد آن بستگی به قابلیت دارد که فقط در اختیار انسان است. این قابلیت با تعبیرهایی مانند استعداد و تفکر منطقی یا ذهنی شناخته می‌شود (صالحی امیری و محمدی، ۱۳۸۹: ۱۲). ریموند ویلیامز، نظریه‌پرداز مهم حوزه چرخش فرهنگی، مفهوم فرهنگ را یکی از دو یا سه واژه بسیار پیچیده در زبان می‌داند (میلنر، ۱۳۸۵: ۹). وی چهار معنای مهم را به فرهنگ نسبت می‌دهد: نوعی وضعیت خاص ذهنی، میزان تعالی فکری کل یک جامعه، علوم انسانی و سبک زندگی یک گروه یا یک ملت (Williams, 1963: 16). فرهنگ قلمرو کلی نهادها و مصنوعات و عملکردهایی است که دنیای نمادین را شکل می‌دهند (Milner, 2002). فرهنگ یکی از مسائل اصلی در دنیای ارتباطات امروزی است. برخوردها میان افراد در جوامع کوچک و بزرگ با فرهنگ‌های گوناگون صورت می‌گیرد. در ارتباط میان انسان‌ها هر قدر نزدیکی و یکسانی فرهنگی بیشتر باشد، امکان همراهی، صمیمیت، همکاری و دوستی افزایش می‌یابد. این نوع روابط در سطح گسترده‌تری نیز درست است. اگر بخواهیم آشکارا از این سطح گسترده سخن بگوییم، آن سطح روابط میان کشورها و واحدهای روابط بین‌الملل است. بنابراین یکسانی

فرهنگی، تاریخی، جغرافیایی، هم‌سویی در ایجاد روابط خوب و در راستای تحقق صلح میان کشورهای یک منطقه می‌تواند تأثیرگذار باشد. ارتباطات میان فرهنگی با افزایش آگاهی و شناخت ملت‌ها از یکدیگر و رفع سوءتفاهم‌های احتمالی، زمینه را برای مشروعیت تصمیم دولت‌ها به تنش‌زدایی با «دیگری» فراهم می‌کند. این تنش‌زدایی اگر میان چند کشور که در یک منطقه جغرافیایی قرار گرفته‌اند صورت بگیرد، می‌تواند زمینه را برای همکاری‌های گسترده فراهم آورد. با توجه به نقش ایستا و پایدار فرهنگ همسان نسبت به سایر عامل‌های ارتباطی در میان کشورها، مانند اقتصاد، منابع انرژی، تجارت، دیپلماسی می‌توان گفت که فرهنگ یکسان و ریشه‌دار از نظر تاریخی میان چند واحد سیاسی، زمینه‌ساز همکاری‌های پایدار می‌شود. فرهنگ محوری از ویژگی‌های قدرت نرم است جایگاه مؤلفه فرهنگ در قدرت نرم این‌گونه تبیین می‌شود که کشورها به‌دنبال القا الگوهای رفتاری خود و سلب هویت فرهنگی مخاطب و معرفی شیوه زندگی جدید هستند. به بیان دیگر، اثرگذاری بر فرهنگ کشور هدف در قدرت نرم مهم‌ترین برگ برنده در عرصه سیاست خارجی است. مفهوم فرهنگ شامل حوزه باورها، ارزش‌ها، هنرهای و شیوه زندگی یک کشور می‌شود، با تأثیرگذاری بر روی این حوزه‌ها سیاست‌مداران در دستیابی به هدف‌های خود با موانع و چالش‌های کمتری مواجه می‌شوند. برای نمونه، جوزف نای عقیده دارد ارزش‌های دمکراتیک آمریکا می‌تواند سبب جذب ملت‌ها شود و به تولید قدرت نرم این کشور کمک کند (ریاحی، ۱۳۹۰: ۲۲).

در این نوشتار نشان می‌دهیم که زمینه‌ها و اشتراک‌ها فرهنگ میان سه کشور ایران، ارمنستان و جمهوری آذربایجان می‌تواند در حفظ صلح و امنیت منطقه‌ای در قفقاز جنوبی مؤثر باشد. در میان عامل‌های گوناگون به‌دلیل ایستایی بیشتر و همچنین عمق مسائل فرهنگی و لزوم اقناع بین این سه کشور در خصوص مسئله اشتراک فرهنگی، عامل فرهنگ انتخاب شده است. فرضیه نوشتار این است که به‌دلیل تأثیر بیشتر، عمق، ایستایی و قدرت اقناعی روابط و اشتراک‌های فرهنگی نسبت به سایر عامل‌ها، توجه به این مسئله می‌تواند زمینه‌ساز همکاری‌های پایدار در سطح سایر عامل‌های یادشده و از همه مهم‌تر مسئله امنیت باشد. درازمدت نیز توجه به عامل‌های فرهنگی در روابط این سه کشور می‌تواند صلح منطقه‌ای و سیاست تنش‌زدایی در همکاری سه کشور را محقق سازد.

چرخش فرهنگی

در این نوشتار از سازه‌نگاری به‌عنوان روش و همچنین از نظریه چرخش فرهنگی به‌عنوان مبانی نظری استفاده می‌شود. مطالعات فرهنگی در انگلیس در شرایطی ظهور کرد، که علوم انسانی با بحران روبه‌رو بود. مطالعات فرهنگی در بحث‌های مربوط به ماهیت تغییرهای اجتماعی و فرهنگی که در دوران پس از جنگ شکل گرفت رخ داد و تلاش داشت تا گسست و جدایی جامعه انگلیس از فرهنگ طبقات سنتی پیشین را توضیح دهد. مطالعات فرهنگی محصول دوره‌ای از تاریخ علوم انسانی است که امر فرهنگی را موضوع خویش قرار داد. در واقع، در شرایطی خاص که در مجموع چرخش فرهنگی می‌توان بر آن نهاد، امر فرهنگی متولد شد. دوست داران مطالعات فرهنگی می‌خواهند از امر اجتماعی در مقابل جامعه یاد کنند. ریشه همه این تمایزهای مفهومی را باید در چرخش فرهنگی یافت. فرهنگ تا پیش از این هیچگاه فعالیت‌هایی را

که معمولاً اقتصادی یا سیاسی نامیده می‌شد شامل نمی‌شد. این تفکیک سه وجهی بین اقتصاد وابسته به بازار و سیاست متعلق به دولت و فرهنگ مرتبط با آنچه آگاهی جامعه مدنی نامیده می‌شود مضمون مکرر نظریه اجتماعی مدرن بوده است. این مضمون برای نمونه در دیدگاه مارکس با عنوان تفکیک بین شیوه تولید و روبنای سیاسی و آگاهی اجتماعی و در ماکس وبر بین طبقه و حزب و منزلت مطرح شد. آشکار است که در نظر هر دو اندیشمند، موضوع آگاهی - منزلت - فرهنگ (ایدئولوژی و گفتمان) اساساً مقولات ثانوی هستند. برای نمونه، دیدگاه ماکس وبر در خصوص دین و فرهنگ به مثابه چیزی که خارج از مقولات کار، طبقه و استثمار و همچنین جنگ و قدرت و سرکوب است به «روح جهانی بی روح» تبدیل می‌شود (Milner, 2002).

برای توضیح پیدایش چرخش فرهنگی باید نگاهی به تحول‌های گذشته بیندازیم. با تولد علوم اجتماعی به ویژه جامعه‌شناسی و اقتصاد، حوزه سیاست به حاشیه رانده شد و جامعه حیطه‌ای خود تنظیم گر تصویر شد که از راه اقتصاد و بازار فعالیت‌های انسانی را سازمان می‌دهد. در حقیقت شکافی بین جامعه و سیاست به وجود آمد و سیاست به دولت محدود شد در این دوران تبیین‌های ساختاری از جامعه و اوضاع آن نیز تفکر غالب بود. اما تأکید مجدد بر عاملیت و ذهنیت و رد مدل‌های تعیین‌گرای ساختاری و دترمینیستی، چرخش فرهنگی را شکل داد. در چنین شرایطی انتظار می‌رفت که سیاست نیز دوباره به صحنه باز گردد، البته نه در معنای سنتی پیشین خود که به دولت و کشمکش‌هایی بر سر قدرت مرتبط می‌شد. بلکه به‌عنوان وجهی از فعالیت‌های روزمره در زندگی اجتماعی. به نظر جیمسون، موضوع نظریه فرهنگی، مطالعه نه مجموعه خاصی از پدیده‌ها بلکه متنی شدن پدیده‌ها به طور کلی است. بر این مبنا، ویژگی نظریه فرهنگی مخالفت اساسی با الگوهای عمق‌گرا است، یعنی الگوهایی مانند هرمنوتیک (باطن/ظاهر)، دیالکتیک (نمود/ذات)، روانکاوی (پنهان/آشکار)، رویکرد وجودی (اصالت داشتن/عدم نداشتن)، نشانه‌شناسی (دال/مدلول) (Jameson, 1998: 15).

دو تعبیر عمده از چرخش فرهنگی وجود دارد: اول فرهنگ به طور عام همچون زبان، سازنده مناسبات و هویت‌های اجتماعی است. این ایده که فرهنگ بر سازنده است به ویژه در پساساختارگرایی و نظریه گفتمان و به ویژه نظریه پسامارکسیسم لاکلا-موف به اوج خود می‌رسد، اگرچه لاکلا-موف بیشتر از واژه گفتمان به جای فرهنگ استفاده کرده‌اند. دوم این ادعا که فرهنگ از نظر تاریخی در جامعه اخیر نقشی بی سابقه در ساخت مناسبات‌های اجتماعی و هویت‌ها پیدا کرده است.

متخصصان در انگلستان و آمریکا صورت‌های بعضاً متفاوتی از مطالعات فرهنگی را پس از پیدایش این حوزه در سال ۱۹۷۰ گسترش دادند. گونه انگلیسی مطالعات فرهنگی در دهه ۱۹۶۰ بیشتر در تأثیر ریچارد هوگارت و استوارت هال در مطالعات فرهنگی معاصر مرکز دانشگاه بیرمنگهام گسترش یافت. گونه انگلیسی، دیدگاه‌های چپ‌گرایانه و سیاسی آشکار را شامل می‌شود. در مقابل، گونه آمریکایی مطالعات فرهنگی از آغاز بیشتر درگیر کارکردها و فهم اختصاصی و سوژگانی عکس‌العمل‌های مخاطب به فرهنگ توده‌ای شد. طرفداران مطالعات فرهنگی آمریکایی درباره جنبه‌های آزادی بخش هواداران فرهنگ توده‌ای توجه داشتند.

در زمینه مطالعات فرهنگی اندیشه متن بودگی، نه تنها شامل زبان نوشتاری بلکه فیلم‌ها، عکس‌ها هم می‌شود. متن‌های مطالعات فرهنگی شامل همهٔ مصنوعات معنادار فرهنگ هستند. به همین ترتیب، مطالعات فرهنگی مفهوم فرهنگ را گسترش می‌دهد.

چرخش فرهنگی به‌طور خلاصه به معنای چرخش از سایر عامل‌های تأثیرگذار به سوی اهمیت عامل‌های فرهنگی است. حال در مبحث سیاست خارجی نیز نظریهٔ چرخش فرهنگی، با توجه به ثبات فرهنگ و همچنین ایستایی و قدرت اقناع بیشتر فرهنگ می‌تواند امر مؤثری در زمینهٔ توسعهٔ ارتباطات میان کشورها باشد. الیوت از مهم‌ترین نظریه‌پردازان فرهنگی، معتقد بود که یگانه شیوهٔ درک و تفسیر فرهنگ، شیوهٔ ارگانیک و کل‌گرایانه است. بر اساس این نظریه، یک فرهنگ به‌طور کامل ادبی، به‌مثابهٔ اثر خلق‌شدهٔ چندین نویسنده منفرد تکامل نمی‌یابد، بلکه به شیوه‌ای کامل‌هگلی، به‌عنوان آفریدهٔ ذهنیت اروپایی تحول و تکامل می‌یابد. الیوت می‌نویسد: منظور من از فرهنگ در درجهٔ نخست شیوهٔ زندگی افراد خاصی است که در نظام اجتماعی‌شان، در آداب و رسوم و عادت‌هایشان، و در گرایش‌های مذهبی‌شان تجلی می‌یابد. یک فرهنگ فقط زمانی ممکن است به‌درستی چنین باشد که در میان کل یک ملت مشترک باشد. با این همه، این فرهنگ مشترک لزوماً بدین معنا نیست که همهٔ افراد مشارکت یکسانی در آن دارند. فقط نخبگان فرهنگی جامعه می‌توانند آگاهانه آن را درک کنند، اما فرهنگ در همان حال در تاروپود زندگی روزمرهٔ گروه‌های غیرنخبه نیز رسوخ می‌کند و تجسم می‌یابد (Eliot, 1962: 120). از سوی دیگر در دیدگاه الیوت، دولت چیزی نیست مگر نهادی که محصول طبیعی مفهوم فرهنگ است. به همین دلیل، فرهنگ نه فقط در مقابل تمدن مادی، بلکه در مقابل آنارشی و نبود امنیت نیز قرار می‌گیرد (Arnold, 1966: 203). بر این اساس و بنابر دیدگاه نظری این نوشتار، اساس تأمین امنیت منطقه‌ای در قفقاز و تثبیت روابط مبتنی بر همکاری و حسن‌هم‌جواری، توجه به مبانی فرهنگ مشترک تاریخی بین کشورهای این منطقه است که بدون توجه به هدف‌ها و برنامه‌ها و سیاست‌های دولت‌های منطقه، در میان ملت‌ها و مردم کشورهای منطقه عامل اصلی و نهایی برقراری صلح و امنیت و تداوم آن می‌تواند باشد. همگرایی سیاسی و اجتماعی و ایدئولوژیکی در افزایش توانایی‌های یک دولت در ارائهٔ داده‌های مناسب برای تحقق هدف‌ها و تأمین منافع ملی بسیار مؤثر است. نبود یکپارچگی و وجود واگرایی در جهان گروه‌های مختلف نژادی و قومی، مذهبی و ملی می‌تواند موقعیت یک واحد سیاسی را تا مرز ازهم‌پاشیدگی و از دست‌دادن استقلال آن به خطر بیندازد و به محو آن دولت از صحنهٔ جغرافیا بینجامد (قوام، ۱۳۸۵: ۸۰).

سازهانگاری

در دههٔ ۱۹۹۰ شاهد سربرآوردن رویکرد جدیدی در نظریه و تحلیل روابط بین‌الملل هستیم که به یکی از نظریه‌های اصلی روابط بین‌الملل تبدیل شده است. سازهانگاری از رهیافت‌های جدید در مطالعات اجتماعی و روابط بین‌الملل است و امروزه تلاش می‌شود مسائل عمدهٔ سیاست بین‌الملل از جمله سیاست و روابط خارجی دولت‌ها با استفاده از آن بررسی شود.

در دوران جنگ سرد، واقع‌گرایی سایهٔ خود را بر همهٔ مباحث راهبردی این دوران افکند و به‌ویژه نظریه‌های

فرهنگی در تشریح و تحلیل رفتارهای راهبردی به‌شدت در حاشیه قرار گرفتند (عبداله خانی، ۱۳۹۰: ۹). با فروپاشی اتحاد شوروی و ناتوانی واقع‌گرایان در تحلیل و پیش‌بینی این واقعه براساس آموزه‌های خود و همچنین تضعیف این دست از نظریه‌ها، دوباره نظریه‌های فرهنگی و سازه‌انگاره جان گرفتند و موجب ظهور نقش فرهنگ در روابط بین‌الملل شدند. در رویکرد سازه‌انگاری، تلاش می‌شود تأثیر متغیر فرهنگ در حوزه نظریه روابط بین‌الملل بررسی شود و ویژگی‌های فرهنگ، سیاست و جامعه داخلی که با هویت و رفتار دولت در سیاست جهانی ارتباط پیدا می‌کند، بررسی می‌شود (خضری، ۱۳۸۸: ۷۹). به این ترتیب، سیاست هویت در داخل، برای هویت و منافع و رفتارهای دولت در خارج، امکانات و نیز محدودیت‌هایی را فراهم می‌آورد. به بیان دیگر، طرفداران آن معتقدند که این رویکرد می‌تواند نوعی راه‌حل میانه باشد که برخی ویژگی‌های سیاست جهانی را در خود جای داده است که در نولیبرالیسم و نواقع‌گرایی نقش محوری دارند و با همدیگر خردگرایی را تشکیل می‌دهند (بیلیس و اسمیت، ۱۳۹۲: ۵۳۹). اندیشمندان سازه‌انگاری معتقدند که مباحث اجتماعی چیز ویژه و معینی نیستند که بتوان آن را تشریح و بیان کرد، بلکه چیزهای بینا ذهنی هستند. آن‌ها بر نقش عقاید و شناخت مشترک دنیای اجتماعی تأکید می‌کنند.

سازه‌انگاری برخلاف نظریه‌های خردگرا، مدعی است که فرهنگ نقش مهمی در روابط بین‌الملل دارد. به همین دلیل، سازه‌انگاران یکی از دلایل ناکامی واقع‌گراها و لیبرال‌ها را در تجزیه و تحلیل درست مسائل بین‌المللی در بی‌توجهی به بخش فرهنگی می‌دانند. بر این اساس، گفته می‌شود تأکید بیش از حد خردگرایی بر ابعاد عینی روابط بین‌الملل و نادیده گرفتن ابعاد ذهنی که فرهنگ در قلب آن قرار دارد، سبب بروز مشکلات فراوانی در عرصه روابط بین‌الملل در سطح نظری و عملی شده است. از سوی دیگر، سازه‌انگاران دیدگاه‌های پست‌مدرن می‌کنند و تلاش آن‌ها را برای کاهش همه چیز به مباحث فرهنگی و گفتمانی را اقدامی نادرست می‌دانند. به همین دلیل، این نظریه‌پردازان می‌خواهند که به ابعاد فرهنگی در کنار سایر ابعاد، اقتصادی، سیاسی و امنیتی توجه کرد تا بدین ترتیب امکان شناخت عمیق‌تر از روابط بین‌الملل مهیا شود. در این زمینه، سازه‌انگاران تلاش می‌کنند تا به‌وسیله راهکارهایی نقش همه متغیرهای مهم را در تحلیل در نظر بگیرند. برای نمونه، الکساندر ونت بر آن است که عناصر فرهنگی داخلی و بین‌المللی سبب ایجاد هویت کشور می‌شوند. به بیان دیگر، هویت هر کشوری در تأثیر، ارزش‌های داخلی و بین‌المللی قرار دارد. ه همچنین، هویت مهم‌ترین عامل تعریف منافع و در نتیجه سیاست خارجی خاصی می‌شود که با هدف تأمین آن منافع طرح‌ریزی و پیگیری می‌شود. بنابراین از این نظر، فرهنگ یکی از مهم‌ترین شاخص‌های تأثیرگذار در عرصه بین‌المللی است که تاکنون تحت تسلط نظریه‌های خردگرا به آن توجه نشده است (رضایی و ترابی، ۱۳۸۹: ۶۶).

مروری بر مباحث مطرح‌شده نشان می‌دهد که نظریه سازه‌انگاری با مباحث جامعه‌شناختی و همچنین مباحث ریشه‌ای فرهنگ در روابط بین‌الملل بیشتر هم‌خوانی دارد. سازه‌انگاران بیان می‌دارند، کنش‌ها و رفتارهای سیاسی فرد و جامعه بر اساس هویت و فرهنگ آن جامعه صورت‌بندی می‌شود. ساخت هویت در هر کشوری، به‌گونه‌ای مختلف است. این مهم موجب شد رابطه میان فرهنگ و حوزه‌های مختلف از جمله

قدرت و سیاست در سطح بین‌المللی هویدا شود و در کانون توجه پژوهشگران روابط بین‌الملل و سیاست بین‌الملل قرار گیرد (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۲۶۳). بر این اساس، اصولاً کشورهایی که واژه‌ها و نشانه‌های مشترک بیشتری دارند روابط فرهنگی و به تبع آن روابط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بیشتری دارند و همسان عامل‌های مشترک سبب تقسیم‌بندی‌های منطقه‌ای و قاره‌ای و بلوک‌بندی‌ها به جز سازمان ملل است. زمینه‌های تاریخی و فرهنگی گاه به صورت خودآگاه و ناخودآگاه مستقیم و غیرمستقیم تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی را در تأثیر قرار می‌دهد (قوام، ۱۳۸۵: ۱۳۸).

در ادامه به مسئله تنش‌زدایی و نقش فرهنگ در تنش‌زدایی می‌پردازیم. با توجه به اهمیت فرهنگ در روابط میان ملت‌ها، این عامل می‌تواند زمینه مناسبی را برای تنش‌زدایی و همکاری و ایجاد امنیت منطقه‌ای و در روابط میان دولت‌ها و روابط بین‌الملل داشته باشد که در ادامه بررسی می‌کنیم.

نقش فرهنگ در تنش‌زدایی

اصطلاح تنش‌زدایی یا تشنج‌زدایی در زبان فارسی ترجمه واژه فرانسوی détente به معنای کاهش تنش میان دولت‌ها است که به‌ویژه از اواخر دهه ۱۹۶۰ در عرف سیاست بین‌الملل رایج شد (قاسم زاده، ۱۳۷۹: ۷۹). سیاست تنش‌زدایی ضمن قبول وجود نظام‌های سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی متضاد، با بهره‌گیری از ضرورت تأمین امنیت منطقه‌ای و جهانی معتقد است که نباید اجازه داد اختلاف‌های ایدئولوژیکی و سلیقه‌های سیاسی بر روابط میان کشورها تأثیر بگذارد. باید فضایی در روابط دوجانبه و چندجانبه شکل بگیرد که تفاهم و اعتماد متقابل جایگزین ترس و سوءظن شود.

در واقع، سیاست تنش‌زدایی ضمن به رسمیت شناختن واقعیت‌های تاریخی بر شناسایی اولویت برای ارزش‌های انسانی مبتنی است. بنابراین از این دیدگاه در جهانی به هم وابسته، همکاری برای دفاع از ارزش‌های انسانی نسبت به منازعه میان نظام‌های سیاسی در اولویت قرار دارد (ازغندی، ۱۳۷۸: ۱۰۳۷). در واقع، تنش‌زدایی در تلاش است مخاصمات، برخوردها، تعارض‌ها، تناقض‌ها، دشمنی‌ها را با راه حل غیرنظامی و بدون تلفات انسانی و اقتصادی و طولانی‌مدت، به صلح و امنیت در روابط میان کشورها تبدیل کند. به بیان دیگر، تنش‌زدایی به معنای روی آوردن به سیاست خارجی است که مبتنی بر سازگاری، هم‌زیستی و همکاری در روابط با کشورهای دیگر است. چنین سیاستی تلاش می‌کند در عرصه بین‌الملل با پیروی از اصول هم‌زیستی، همکاری و همگرایی براساس اعتماد و حسن نیت، روابط با کشورها را توسعه دهد و برخوردهای دوستانه و تعامل را جایگزین روابط خصمانه و تقابل کند. بدین ترتیب، گامی به سوی نظام صلح بین‌الملل بردارد (برزگر، ۱۳۸۰: ۱۶۱).

اهمیت تنش‌زدایی نیز در این است که اگر کشوری در نظر داشته باشد که روابط خود را در دیگر کشورها عادی‌سازی کند یا به هدف‌های راهبردی، نظامی، اقتصادی یا حتی خطر جدی را از کشور خود دفع تهدید کند، باید به تنش‌زدایی روی بیاورد. تنش‌زدایی در واقع هم به عادی‌سازی روابط و هم موازنه‌سازی با سایر رقبا در عرصه بین‌الملل کاربرد دارد.

پیگیری سیاست تنش‌زدایی این پیام را با خود به همراه دارد که کشور مزبور به دنبال صلح، دوستی، همکاری

و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با دیگر کشورهاست. بنابراین تنش‌زدایی و به‌دنبال آن عادی‌سازی روابط، می‌تواند تصویری مثبت و مسالمت‌آمیز از یک کشور به دنیا مخابره کند و در ارتقای جایگاه آن در نظام بین‌الملل مؤثر باشد. در واقع، کشوری که خواستار گسترش عقاید و نیز حمایت دیگر کشورها از سیاست‌هایش است، در راستای گسترش زبان و فرهنگ خود به خارج سرمایه‌گذاری لازم را خواهد کرد (جمشیدی و همکاران، ۱۳۹۵).

همچنین رفع تنش در روابط خارجی، پیگیری هدف‌های سیاست خارجی یک کشور را با هزینه کمتر و مشروعیت بیشتری مقصور می‌سازد؛ در حالی که روابط پرتنش یا قطع روابط دیپلماتیک، منجر به افزایش هزینه برای سیاست خارجی کشور مورد نظر می‌شود. در واقع، قطع تماس با دیگر کشورها و مردمشان به سرعت نفوذ بر آن‌ها را کاهش می‌دهد و دامنه گسترش منافع ملی را نیز محدود می‌کند (آقایی، ۱۳۸۷: ۲۵۴).

از سوی دیگر، بخش مهمی از شکل‌گیری سیاست‌های خصمانه کشورها علیه یکدیگر، ناشی از سوءادراک و سوءتفاهم‌های شکل گرفته میان آن‌هاست. در این میان، اگر دو کشور با یکدیگر هیچ‌گونه رابطه‌ای نداشته باشند، به دلیل نبود گفت‌وگو برای حل و فصل مشکلات، بر شدت سوءبرداشت‌ها افزوده خواهد شد. این در حالی است که مناسبات دیپلماتیک احتمال خطا و اشتباه را در محاسبات دو طرف کاهش می‌دهد و امکان حل مسالمت‌آمیز اختلاف‌ها میان آن‌ها را فراهم می‌کند (آقایی، ۱۳۸۷: ۳۷). به بیان دیگر، تنش‌زدایی می‌تواند به‌طور صریح هدف‌ها و ادراک مشترک کشورها نسبت به یکدیگر را مشخص کند و از این راه با روشن‌سازی مواضع توان کشورها در مذاکره و رایزنی و همچنین فعال‌سازی دیپلماسی فرهنگی، از بروز بحران‌های بین‌المللی گوناگون جلوگیری کند.

تنش‌زدایی را می‌توان در دو نوع بررسی کرد: تنش‌زدایی از بالا و تنش‌زدایی از پایین. تنش‌زدایی از بالا به روابط میان سیاست‌مداران، مذاکرات و رایزنی‌ها گفته می‌شود. یکسانی هدف‌های راهبردی، سیاسی، نظامی، اقتصادی میان دو کشور، کشورها را در روابط خود به‌سوی تنش‌زدایی می‌کشاند. مانند تنش‌زدایی میان چین و آمریکا در اوایل دهه هفتاد.

روش دوم یعنی تنش‌زدایی از پایین، دیدگاه‌های جاری در جوامع نسبت به کشور دیگر تغییر می‌یابد. بعد از این مرحله است که دولت‌ها مجبور به پذیرش این تغییر دیدگاه در جامعه نسبت به کشور دیگر می‌شوند. به بیان دیگر، اگر این تنش‌زدایی، فرهنگی و از میان جامعه باشد، به دلیل ایستایی و قدرت نفوذ فرهنگ در زمینه روابط انسانی، سیاست از بالا را نیز بالاجبار وادار به پذیرش می‌کند. نمونه بارز این مورد شکستن دیوار برلین و یکی شدن دو آلمان است که نزدیکی فرهنگی سبب قبولاندن این مهم به سیاست‌مداران گشت. به این تنش‌زدایی، تنش‌زدایی میان ملت‌ها نیز گفته می‌شود که زمینه‌های پایداری روابط را فراهم می‌آورد. این نوع روابط وارد روابط میان فرهنگی می‌شود که در ادامه به چیستی و چگونگی آن در تنش‌زدایی می‌پردازیم. برای درک صحیح‌تر تنش‌زدایی از پایین، نیازمند فهم مبحث ارتباطات فرهنگی هستیم، چرا که ارتباطات فرهنگی اساس تنش‌زدایی از پایین در میان کشورها است.

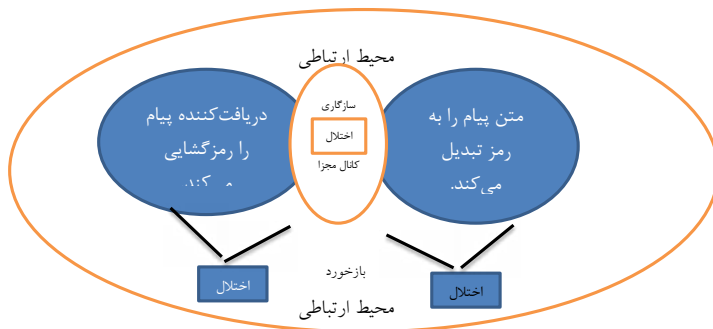
برای آنکه تعریفی از ارتباطات میان فرهنگی به دست دهیم، ابتدا ناگزیر هستیم مقصود خود را از «ارتباط» و «فرهنگ» مشخص کنیم. تعریف‌های مختلفی درباره «ارتباط» ارائه شده است که می‌توان چنین عنوان کرد؛ ارتباط عبارت است از: فراگرد انتقال پیام از سوی فرستنده برای گیرنده مشروط بر آنکه در گیرنده پیام مشابهت معنی با معنی مورد نظر فرستنده پیام ایجاد شود (محسنیان راد، ۱۳۸۷: ۵۷). از نظر نشانه‌شناسی، پیام دال است و معناهای آن مدلول‌های آن هستند. پیام چیزی است که به شکل فیزیکی از شخصی یا وسیله‌ای به شخص دیگری انتقال می‌یابد. ویلیام شرام ارتباط را به صورت فرایند زیر تصویر می‌کرد: (دانسی، ۱۳۸۸: ۴۷).



باز خورد

به نظر لارسن، ارتباط بر فراگردی دلالت دارد که به وسیله آن یک سری معانی نهفته شده در بطن یک پیام، به روشی تغییر پیدا می‌کند که معنی دریافت شده برابر با آن‌هایی است که شروع کننده پیام، قصد آن را داشته است (McQuail, 1974: 27). رابرت گویر معتقد است ارتباط عبارت است از روشی که دست کم متضمن چهار عنصر زیر باشد: تولید کننده‌ای که علامت یا نمادی را برای دست کم یک دریافت کننده مطرح کند؛ و او آن را ادراک معنی کند (Goyer, 1967: 4). ارتباط فراگردی است آگاهانه یا ناآگاهانه، خواسته یا ناخواسته که به وسیله آن احساسات و نظرها به شکل پیام‌هایی کلامی یا غیر کلامی بیان و سپس ارسال، دریافت و ادراک می‌شوند. این فراگرد ممکن است ناگهانی، عاطفی یا بیانگر هدف‌های خاص برقرار کننده ارتباط باشد. ارتباط میان انسان‌ها در سه سطح درون فردی، میان فردی و عمومی و جمعی صورت می‌گیرد (آذری، ۱۳۸۴: ۳۵). ارتباطات و فرهنگ رابطه مستقیمی با یکدیگر دارند. فرهنگ متشکل از مجموعه‌ای است که نظام تعبیر و تفسیر مشترکی دارند. فرهنگ پدیده‌ای ارتباطی است، زیرا از طریق فرایند ارتباط، به صورت کتبی و شفاهی یا کلامی و غیر کلامی مبادله می‌شود. فرهنگ نرم‌افزاری است که به سخت‌افزار شخص قدرت عمل می‌دهد (آذری، ۳۷).

مدل نظری ارتباط تعاملی که در این نوشتار استفاده شده است:



مدل تعاملی ارتباطات (ارتباط دوسویه)

مدل تعاملی ارتباطات (ارتباط دوسویه)

در الگوی تعاملی ارتباطات، منبع پیامی را به رمز تبدیل می‌کند و آن را به دریافت‌کننده ارسال می‌کند. دریافت‌کننده پیام را دریافت می‌کند و آن را مانند الگوی خطی رمزگشایی می‌کند. اما سپس بازخورد را نیز به رمز تبدیل کرده و آن را دوباره به منبع بر می‌گرداند. بنابراین فرایندی دوسویه اولیه ارسال شده و بازخورد دریافت شده، یک پیام جدید را به رمز تبدیل می‌کند که این پیام جدید با بازخورد سازگار می‌باشد (سازگاری).

فرهنگ نیز با توجه به گفته‌ها فقط هنرها و نوشتارها نیست، بلکه حالت‌های زندگی، نظام‌های ارزشی، سنت‌ها، هنجارها را در برمی‌گیرد. از این دیدگاه، ارتباطات فرهنگی هر نوع اطلاعات مبادله‌شده میان شخص گیرنده پیام و منبع انتقال‌دهنده پیام است که ویژگی‌های متفاوتی از فرهنگ دریافت‌کننده پیام دارد. به بیان دیگر، ارتباطات میان فرهنگی فرایندی نمادین است که در آن مردم با فرهنگ‌های مختلف، معانی مورد نظر خود را به اشتراک می‌گذارند (Lusting and koester, 1999, 52). در اینجا نیاز است این مطلب روشن شود که ارتباطات میان فرهنگی فراتر از دیپلماسی فرهنگی است. دیپلماسی فرهنگی بیشتر فعالیت‌های رسمی میان دولت‌ها است که در آن فرهنگ کشورها ارائه می‌شود یا این اجازه را به طرف مقابل می‌دهد. در حالی که ارتباطات میان فرهنگی بر فعالیت‌های فرهنگی رسمی دولت‌ها، شامل فعالیت‌های فرهنگی مؤسسات و نهادهای خصوصی و غیردولتی نیز می‌شود. از مهم‌ترین مصادیق ارتباطات میان فرهنگی می‌توان به تبادل و ترجمه کتاب، نمایش فیلم، تولید برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی به زبان مقصد، موسیقی، رسانه‌های اجتماعی، فرستادن تیم‌های ورزشی، جذب گردشگر، اعطای بورسیه‌های تحصیلی، آموزش و ترویج زبان ملی، شرکت در همایش‌های علمی، تبادل استاد و دانشجو میان دانشگاه‌ها و مؤسسات علمی و پژوهشی و برگزاری نمایشگاه‌های مختلف فرهنگی از جمله در زمینه آداب و رسوم مردم یک کشور در کشور میزبان اشاره کرد (جمشیدی و همکاران، ۱۳۹۵).

بر این اساس، ارتباطات میان فرهنگی نیز در تنش‌زدایی از پایین شکل می‌گیرد. در واقع، این تنش‌زدایی

از پایین زمینه را برای رفع تنش‌ها فراهم می‌آورد. ارتباطات میان فرهنگی نیز از راه ابزارهای فرهنگی، ارتباطات انسانی و اقدام‌های فرهنگی تنش‌زدایی را آسان و قابل دسترسی می‌کند. حال این ارتباطات فرهنگی اگر دارای پیش زمینه‌های تاریخی و فرهنگی یکسان باشد، در عمل برای گسترش روابط و آنچه با عنوان تنش‌زدایی در راستای تأمین امنیت و صلح در منطقه یادشد، راه را هموارتر می‌کند. پیش شرط هر کنش ارتباطی عبارت است از وجود یک «من» و یک «تو» و یا آن‌طور که معمولاً گفته می‌شود «خود» و «دیگری». این پیش فرض منجر به اصل دیگری می‌شود، اصل تمایز. این تمایز میان «من» و «تو» است که سازوکار اصلی ارتباطات است. اصل دیگر مشابهت است، زیرا در فرایند کنش ارتباطی، باید قبل از هر چیز فهمی متقابل از یکدیگر وجود داشته باشد. ارتباطات فرهنگی میان متن‌ها و رمزگان‌های فرهنگی رخ می‌دهد و درون یکدیگر نفوذ می‌کنند (Chandler, 2002: 55). در ادامه اشتراک‌های فرهنگی میان سه کشور را بیان می‌کنیم.

پیوندهای فرهنگی ایران، جمهوری آذربایجان و ارمنستان

فرهنگ از اساسی‌ترین ابزارها در دنیای روابط بین‌الملل کنونی است که می‌تواند سبب همکاری‌های گسترده در زمینه‌های مختلف شود. یکی از این زمینه‌ها، برقراری امنیت و ایفای نقش بازیگری امنیتی منطقه‌ای است. در واقع رفتارها و باورهای فرهنگی به‌عنوان ساختاری بادوام، رفتارها و باورهای سیاسی را شکل می‌دهند و هدایت می‌کنند (سریع‌القلم، ۱۳۸۷: ۱۷). ملت-دولت‌سازی به‌عنوان دستاورد عصر پسا وستفالیا موجب جدایی اقوام و ملت‌ها از یکدیگر شد و مبنای تشکیل یک ملت، فرهنگ ویژه و قدرت مرکزی واحد به‌جای مذهب و دین واحد قرار گرفت. امروزه نظریه‌پردازان باور دارند که کنش‌های سیاسی و اجتماعی مبتنی بر فرهنگ جوامع گوناگون است و فرهنگ‌های واحد، کنش‌های واحدی انجام می‌دهند.

عامل‌های فرهنگی یا غیرمادی قدرت ملی این‌گونه تعریف می‌شود: میزان از خودگذشتگی افراد در برابر کل جامعه، میزان ترجیح منافع عمومی بر منافع شخصی و درجه انسجام اجتماعی است (روشندل، ۱۳۸۷: ۸۰). اجزا عامل‌های فرهنگی قدرت به این ترتیب است: ۱. میراث فرهنگی، ۲. وحدت ملی، ۳. ایدئولوژی. میراث فرهنگی: تاریخ نشان می‌دهد که توانایی نظامی و قدرت دفاعی کشورها با میراث فرهنگی آن‌ها ارتباط نزدیک داشته است. وحدت ملی: عبارت است از چگونگی واکنش مردم در مورد دفاع از منافع و مصالح کشور که به احساس همبستگی شهروندان کشور با نظام سیاسی جامعه و دولت و دستگاه حاکم متکی است و بخشی از فرهنگ سیاسی جامعه محسوب می‌شود. به‌طور کلی می‌توان گفت که هرچه انسجام قومی، دینی، اجتماعی و سیاسی یک کشور بیشتر باشد، احساس وحدت ملی در میان مردم آن کشور قوی‌تر است. ایدئولوژی: همچون هر اندیشه و آرمانی به‌مثابه ابزاری در جهت ارتقای روحیه ملی، تحکیم وحدت ملی و پشتوانه قدرت ملی عمل می‌کند (همان، ۸۳).

میان دو کشور ایران و جمهوری آذربایجان، نزدیکی‌های بسیاری از نظر فرهنگی وجود دارد. این نزدیکی فرهنگ، علاوه بر ریشه‌های تاریخی در گذشته‌های دور و نزدیک، در دوران حاضر نیز ادامه‌دار است و ظرفیت به‌نسبت فعال نشده‌ای برای تنش‌زدایی از پایین است. یکی از اصلی‌ترین محورها و متغیرهای این تنش‌زدایی

از پایین موضوع روابط گردشگری میان ایران و جمهوری آذربایجان است. دو کشور به دلیل نزدیکی و هم‌چنین آسان بودن ارتباط گردشگری از راه مسیر زمینی در منطقه شمال غربی ایران، هر دو کشور سالانه میزبان تعداد زیادی گردشگر از یکدیگر هستند. علاوه بر این، ایران و جمهوری آذربایجان این اشتراک‌های فرهنگی را دارند:

۱. مذهب: براساس آمار ارائه‌شده از سوی تارنمای Global Religious Future بیش از ۹۶ درصد از مردم جمهوری آذربایجان مسلمان و بیشتر آن‌ها شیعه هستند و این سبب عمق اشتراک فرهنگی با ایران شده است. در عمل در جمهوری آذربایجان توجه خاصی به کمان‌های دینی و مذهبی صورت می‌گیرد. از نمونه‌های آن ساخت مسجدهای جدید یا بازسازی مسجدهای و زیارتگاه‌ها است. همچنین با گرایش‌های افراطی وهابی که در کشور صورت می‌گیرد برخورد شده و اقدام‌های لازم علیه آن‌ها انجام می‌شود (نامدار وندایی، ۱۳۹۵). هرچند در ماده ۱۸ قانون اساسی جمهوری آذربایجان جدایی دین از سیاست مطرح شده است، اگر بخواهیم بر روی این مسئله تأکید کنیم، با توجه به مدعای این نوشتار، تنش‌زدایی از بالا را در نظر گرفته‌ایم. آنچه مدنظر است، بیان این مسئله است که یکسانی و اشتراک‌های مذهبی به‌عنوان اصلی تأثیرگذار در روابط فرهنگی دو کشور است که از راه گردشگری گسترده میان دو کشور و روابط انسانی و اجتماعی میان دو کشور، می‌تواند نقش بسیار تأثیرگذاری در گسترش روابط فرهنگی داشته باشد.

۲. ارتباطات هنری: روابط هنری میان دو کشور، با حضور اقوام یکسان آذری در دو کشور، زمینه‌ساز ایجاد روابط مثبت میان دو کشور می‌شود. بازیگران، هنرمندان و موسیقی‌دانان بسیاری از هر دو کشور سالانه با یکدیگر ارتباط دارند و برنامه‌های مشترک فرهنگی از جمله، تئاتر، برنامه‌های موسیقی، سینما اجرا می‌کنند. علاوه بر این، همان‌طور که گفته شد، جنبه امر مذهبی بر روابط هنری نیز اثر گذاشته است و مداحان، سخنرانان، مروجان مذهبی و اسلامی بسیاری به هر دو کشور سفر می‌کنند. این روابط هنری در میان آذری‌زبانان دو کشور با توجه به نزدیکی جغرافیایی، برجستگی و تأثیرگذاری درخور توجهی دارد.

۳. آداب و رسوم و سنت‌ها: با نگاه به پیشینه تاریخی دو کشور و یکپارچگی جغرافیایی، آداب و رسوم دو منطقه شباهت و اشتراک‌های زیادی با یکدیگر دارند. از جمله این آداب و رسوم می‌توان به برگزاری مراسم عید نوروز، چهارشنبه‌سوری، مراسم مذهبی محرم و ماه مبارک رمضان اشاره کرد. در واقع، اشتراک‌های این آداب و رسوم و سنت‌ها میان دو کشور هم‌سانی آن‌ها و همدلی در میان ملت‌های دو کشور را نشان می‌دهد که از نمونه‌های بارز اشتراک فرهنگی است.

۴. قومیت و زبان ترکی آذری: ایران جامعه‌ای چند قومیتی است که یکی از بزرگ‌ترین گروه‌های قومی و نژادی آن آذری‌ها هستند که حدود یک‌سوم از جمعیت ایران را در بر می‌گیرند (بر اساس برآوردهای حداکثری) که براساس سیاست‌های قومیتی جمهوری آذربایجان سه استان شمال غربی ایران، آذربایجان جنوبی محسوب می‌شوند (Shaffer, 2010: 449). زبان ترکی و قومیت آذری وجه اشتراک دیگری میان آذربایجان و اقوام شمال غرب ایران هستند. این ویژگی می‌تواند عاملی قوی برای همکاری‌های بیشتر شود. زبان و قومیت مشترک پیامدهای بسیاری دارد که در همه موارد یادشده به‌عنوان اشتراک‌های فرهنگی،

اثرگذار است. زبان اولین اشتراک و مهم‌ترین آن در فرهنگ میان دولت‌ها است. شاید بتوان جمهوری آذربایجان را اصلی‌ترین بستر اعمال ارتباطات فرهنگی ایران در قفقاز جنوبی دانست. اهتمام مردم جمهوری آذربایجان به تبعیت از مرجعیت تشیع، جذابیت فرهنگی و تمدنی ایران برای مردم جمهوری آذربایجان و توجه به ایران به‌عنوان یکی از مقصدهای گردشگری زمینه‌هایی مطلوب برای قدرت نرم ایران در این کشور همسایه است. افزون بر این، با عملیاتی‌شدن خط راه آهن آستارا-آستارا در مرز ایران و جمهوری آذربایجان این امید تقویت شده است که علاوه بر توسعه زیرساخت‌های انتقالی راهروی شمال جنوب، پیوندهای فرهنگی مردم دو کشور بیش از پیش افزایش یابد.

ارمنستان در برنامه‌های سیاسی و راهبردی جمهوری اسلامی ایران دارای جایگاه ویژه‌ای است. دوائر فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، در قفقاز جنوبی و آسیای مرکزی که با جمهوری اسلامی ایران هم مرز هستند، خلأ به وجود آمد که به‌دلیل بحران اجتماعی در روسیه، رفته‌رفته گسترش یافت. بنابراین برای ایران به‌عنوان یکی از مهم‌ترین بازیگران ژئوپلیتیک در منطقه، تمایل برای پرکردن این خلأ اجتناب‌ناپذیر بود. ایران نمی‌توانست نسبت به شکل‌گیری کشورهای نواستقلال بی‌تفاوت باشد و علاقه‌مندی خود را که براساس اشتراک‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی است، ابراز نکند (حیدری، ۱۳۸۲). حضور ۹۰ هزار ارمنی در شهرهای ایران مانند ارومیه، تبریز و جلفا زمینه‌ساز پیوندهای قوی فرهنگی ایران و ارمنستان و گسترش همکاری‌های دو کشور در زمینه فرهنگ و هنر است. پیوندهای تاریخی و فرهنگی دو کشور به‌گونه‌ای است که می‌تواند ایران را در بهره‌گیری از ابزارهای دیپلماسی عمومی برای رسیدن به هدف‌های خود در این کشور و منطقه یاری رساند، اما نداشتن آگاهی کافی از توانایی‌های یکدیگر و برخی موانع بروکراتیک مانع از بهره‌برداری از فرصت‌های متقابل شده است. افزون بر این حضور مؤثر فدراسیون روسیه در عرصه‌های مختلف این کشور سایر کنشگران از جمله جمهوری اسلامی ایران را تحت تأثیر قرار داده است. فضای ژئوپلیتیکی ارمنستان در حوزه منافع حیاتی روسیه قرار دارد. به همین سبب روسیه می‌کوشد با ترویج فرهنگ، رسانه و زبان روسی، میراث تاریخی خود را در ارمنستان رواج و گسترش دهد. همچنین با برنامه‌های تبادل دانشگاهی و اعطای کمک‌های مالی و کمک هزینه‌های تحصیلی برای دانشجویان و متخصصان ارمنی درصدد حفظ ارمنستان در حوزه جهان روسی است. ارمنستان نیز به‌دلیل نیاز به حمایت روسیه برای مواجهه با جمهوری آذربایجان و ترکیه، به‌نوعی وضعیت کشور پیرامونی را در روابط سیاسی و فرهنگی خود با روسیه پذیرفته است. این مهم موجب تضعیف جایگاه سایر کنشگران از جمله ایران در ارمنستان شده است. با وجود این، در میان کشورهای قفقاز جنوبی، محبوبیت ایران در ارمنستان بسیار است. این در حالی است که روابط ارمنستان با ترکیه از سال ۱۹۹۲ تاکنون قطع شده است. این وضعیت، بیانگر جایگاه تثبیت‌شده ایران نزد افکار عمومی ارمنستان است که شایسته است از این زمینه ذهنی مثبت بیشترین بهره‌برداری برای ارتقای قدرت نرم کشورمان بشود (دهشیری، ۱۳۹۶). با این همه موانع باز می‌توان به ظرفیت‌ها و اشتراک‌ها فرهنگی بی‌نظیر و مهمی در میان دو کشور ایران و ارمنستان اشاره کرد.

۱. زبان و ادبیات: وجود اشتراک‌ها و مناسبات فرهنگی و تاریخی بسیار میان ایران و ارمنستان موجب شده

است که زبان فارسی و فرهنگ ایرانی از گذشته در ارمنستان از جایگاه خاصی برخوردار و به‌عنوان زبان دوم ارمنه مورد اقبال و توجه مردم قرار گیرد و ارمنه به فراگیری آن اشتیاق بسیار نشان دهند. افزون بر این، حضور ارمنه ایرانی در ارمنستان نیز یکی از عامل‌های تشدیدکننده انگیزه مردم به یادگیری زبان فارسی است (مدرسی، ۱۳۷۵: ۸). واژه‌های با ریشه یکسان در هر دو زبان فارسی و ارمنی که میان دو زبان هستند نیز نشانه اشتراک زبانی و فرهنگی میان دو کشور است.

۲. موسیقی: سایات‌نوا، بزرگ‌ترین شاعر، حماسه‌سرا و موسیقی‌دان تاریخ ارمنستان سال‌ها در دربار کریمخان زند در شیراز به سر می‌برد. همین امر موجب شده است که ریشه‌هایی از موسیقی قفقاز در مکتب شیراز تداوم یافته است و با انتقال استادان مکتب شیراز یعنی استاد زهره و استاد مینا، به تهران منتقل شده است. از تأثیر موسیقی ارمنی بر روند تحول موسیقی ایران در دوره زندگی و قاجاریه نمی‌توان به سادگی عبور کرد. سازندگان بزرگ آلات موسیقی در ایران از ارمنیان بوده‌اند، مانند ملکم و یحی که افتخار فرهنگ موسیقی هستند. نوازندگی سازهای اروپایی از راه موسیقی‌دانان ارمنی از جمله سرژ هوختسیف و ده‌ها استاد دیگر در ایران پایه‌ریزی شد. همچنین باید از اجراهای موسیو‌هایک و نوازندگی بی‌مانند و به یادماندنی کمانچه‌او در برنامه سازوسخن روح الله خالقی در رادیو ایران یاد کنیم (دادبه، ۱۳۸۶: ۲۵).

۳. آداب و رسوم مشترک میان ایرانیان و ارمنه: ایرانیان و ارمنیان، آداب و رسوم مشترکی داشته‌اند بسیاری از آنان ریشه در آداب و فرهنگ باستانی دو کشور دارد و تا به امروز هم برگزار می‌شود. از جمله آن‌ها می‌توان به جشن سده ایرانیان و دیارندآراج ارمنه، جشن نو سرد ایرانیان و ناواسارد ارمنیان، جشن برغندان ایرانیان و باریگندان ارمنه، جشن تیرگان ایرانیان و وارتاوار ارمنیان اشاره کرد. این آداب و رسوم نشان از ریشه‌های فرهنگی یکسان میان دو کشور دارد.

با توجه به آنچه بیان شد، در مورد روابط فرهنگی سه کشور می‌توان گفت که این سه کشور از نظر سابقه تاریخی و داشتن حکومت مرکزی یکسان در گذشته‌های دور و نزدیک، فرهنگ‌های یکسانی در هر سه کشور رواج یافته است. روابط فرهنگی به‌دلیل اینکه ریشه در روابط مردمی و میان‌انسانی دارد، بنابراین ایستایی و پایداری بیشتری دارد و می‌تواند زمینه مناسبی برای تنش‌زدایی از پایین باشد.

نتیجه

روابط میان کشورها امروزه دچار دگرگونی‌های بسیاری شده است. این دگرگونی‌ها سبب تحول‌هایی در زمینه مسائل امنیتی شده است؛ بنابراین لزوم تنش‌زدایی میان کشورها در راستای امنیت در روابط بین‌الملل کنونی بسیار اهمیت می‌یابد. همان‌طور که گفته شد، پس از جنگ جهانی، عامل‌های دیگر مانند اقتصاد و سیاست نشان دادند که توان اجرایی خود را در مورد مسئله تنش‌زدایی و همچنین روابط میان کشورها از دست داده‌اند. اقتصاد و سیاست در دوره خاصی حاکم بر روابط و منافع میان کشورها بودند و نقش اول تنش‌زدایی را در حوزه امنیت بین‌الملل ایفا می‌کردند. اما پس از بی‌نتیجه‌ماندن این دو متغیر در تأمین امنیت و همچنین تأمین صلح، بار دیگر مسائل فرهنگی اهمیت یافتند. در تنش‌زدایی از بالا، سیاست‌مداران و رهبران کشورها تأثیرگذار اصلی در روابط میان کشورها هستند؛ مدلی از تنش‌زدایی که عامل‌های بسیاری

در آن دخیل هستند و این تنش‌زدایی به دلیل اولویت‌دادن به مسئله سیاست، بسیاری از عامل‌های داخلی و متغیرهای تأثیرگذار را نادیده می‌گیرد. در این شرایط تنش‌زدایی میان ملت‌ها از پایین اهمیت می‌یابد. نمونه‌های موفق از این تنش‌زدایی در تاریخ بعد از جنگ جهانی و سلطه ارتباطات اقتصادی و سیاسی، اهمیت این مسئله را دو چندان می‌کند. می‌توان گفت که اساساً تنش‌زدایی از پایین امکان تحقق بدون اشتراک‌های فرهنگی را ندارد؛ اما بی‌توجهی به آن می‌تواند سبب بروز بحران شود. اشتراک‌های فرهنگی ظرفیت بالقوه‌ای است که با ارتباطات فرهنگی تحقق می‌یابد. فعال کردن این عامل در روابط میان کشورهای اشتراک‌های آن‌ها در عمق فرهنگ آن‌هاست، می‌تواند این کشورها را در دستیابی به صلح موفق کند. ایران، جمهوری آذربایجان و ارمنستان سه کشور ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک مهم در قفقاز جنوبی هستند. با توجه به تعارض‌های سیاسی که میان این کشورها، به‌ویژه میان ارمنستان و جمهوری آذربایجان، وجود دارد، مسائل فرهنگی و ارتباطات فرهنگی اهمیت می‌یابد. در شرایطی که عامل‌ها و بازیگران خارجی فرامنطقه‌ای و حتی منطقه‌ای و سیاست‌های اشتباه داخلی و بعضی مخالف منافع ملی و منافع منطقه، سیاست صلح این کشورها را با اختلال مواجه کرده است، فعال کردن ارتباطات فرهنگی زمینه مساعدی برای تنش‌زدایی از پایین را فراهم می‌کند، مدلی از تنش‌زدایی که نمونه‌های موفق آن ارتباطات میان این سه کشور را در آینده به صلح پایدار و بازیگری همگرایانه و صلح‌جویانه در منطقه پرتنش قفقاز جنوبی امیدوار می‌کند.

منابع

فارسی

- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۸)، "تنش‌زدایی در سیاست خارجی؛ مورد جمهوری اسلامی ایران (۱۳۷۶-۱۳۶۷)"، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۵۲، صص ۱۰۳۵-۱۰۴۷.
- آذری، غلامرضا (۱۳۸۴)، مقدمه‌ای بر اصول و مبانی ارتباطات، تهران: صداوسیما ج.ا.ایران.
- آقایی، سیدداوود (۱۳۸۷)، آداب دیپلماسی و فنون مذاکره، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- برزگر، کیهان (۱۳۸۰)، خاتمیسم؛ الگوی جدید در مناسبات بین‌الملل، در مهدی ذاکریان، سیاست خارجی خاتمی از منظر صاحب نظران، تهران، همشهری، جلد ۱.
- بلیس، جان، استیواسمیت (۱۳۹۲) جهانی شدن سیاست؛ روابط بین‌الملل در عصر نوین، گروه مترجمان، تهران: انتشارات ابرار معاصر.
- جمشیدی، محمدحسین و دیگران (۱۳۹۵)، "نقش ارتباطات فرهنگی در تصمیم کشورها به تنش‌زدایی"، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره ۱، شماره ۲۲، صص ۳۵-۵۷.
- حیدری، جواد (۱۳۸۲)، "بررسی روابط جمهوری اسلامی ایران و جمهوری ارمنستان"، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، شماره ۱۶.
- خراسانی، رضا (۱۳۹۰)، "نقش فرهنگ و دیپلماسی فرهنگی در سیاست جهانی"، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۴۱، صص ۵۲-۶۹.
- خضری، رویا (۱۳۸۸)، "جایگاه فرهنگ در نظریات روابط بین‌الملل"، فصلنامه خط اول، شماره ۱۰، صص

- دانسی، مارسل (۱۳۸۸)، نشانه‌شناسی رسانه‌ها، ترجمه گودرز میرانی، تهران: چاپار.
- دهشیری، محمدرضا (۱۳۹۰)، دیپلماسی عمومی ایران در قفقاز جنوبی؛ الزامات و راهکارها، قابل دسترسی در: <http://www.iras.ir/fa/doc/article/3591> (تاریخ دسترسی: ۱۳۹۹/۰۵/۲۵)
- رضایی، علیرضا، قاسم ترابی (۱۳۸۹)، "تبیین جایگاه فرهنگ در نظریه‌های سیاست بین‌الملل؛ فرهنگ به‌عنوان عرصه‌ای برای تعامل یا تقابل"، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره ۱۳، صص ۵۳-۸۲.
- ریاحی محمدرضا (۱۳۹۰)، ایران و آمریکا توسعه تضاد در بستر قدرت نرم رسانه، تهران: مرکز پژوهش‌های اسلامی صداوسیما.
- صالحی امیری، رضا، سعیدمحمدی (۱۳۸۹)، دیپلماسی فرهنگی، چاپ اول، تهران: انتشارات ققنوس.
- عبدالله خانی، علی (۱۳۹۰)، فرهنگ استراتژیک، تهران: انتشارات موسسه ابرار معاصر.
- قاسم زاده، قاسم (۱۳۷۹)، "سیاست تنش‌زدایی و تجدیدروابط سیاسی ایران و مصر"، دو فصلنامه مطالعات آفریقا، پیاپی ۲، صص ۷۷-۹۲.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴)، "فرهنگ: بخش فراموش شده و یا عنصر ذاتی نظریه روابط بین‌الملل"، فصلنامه سیاست خارجی، سال نوزدهم، شماره ۷۴.
- کولایی، الهه (۱۳۸۳)، علل و پیامدهای توسعه روابط فدراسیون روسیه و اسرائیل، تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- محسنیان راد، مهدی (۱۳۸۷)، ارتباط‌شناسی، تهران: انتشارات سروش.
- مدرس، فاطمه (۱۳۷۵)، مشترکات و مناسبات فرهنگی ایران و ارمنستان، فرهنگ، شماره ۵۷.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۰)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: انتشارات سمت.

لاتین

- Arnold, M. (1966), *Culture and Anarchy*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Brenda, Shaffer (2010), "The Formation of Azerbaijani Collective Identity in Iran", *Nationalities Papers*, Vol.28, No.3, pp. 449-477.
- Chandler, Daniel (2002), *Semiotics: The Basics*, London: Routledge
- Eliot, T.S, (1962), *Notes Towards the Definition of Culture*, London: Faber.
- Jameson, F(1998), *The Cultural Turn: Selected Writings on the Postmodern, 1983-1998*, London: Routledge.
- Lusting, M. W. and j. koester (1999). *Intercultural Competence*. New York: Addison-Wesley Longman.
- Mc Quail, Denis (2001), *Mass Communication Theory*, New York: Sage Press.
- Milner, a (2002), *Re-Imagining Cultural Studies: The Promise of Cultural Materialism*, London: Sage.

“Peace and Security in the South Caucasus”

“A Georgia Viewpoint on Security and Stability in the Caucasus, with emphasis on Georgia”

Professor Mamuka Areshidze

The Caucasus region with regards of its territorial size cannot be considered as a huge geographic area, but it still has a significant geopolitical importance on the Eurasian continent. Since very ancient time the Caucasus has been the crossroad of civilizations. There simultaneously convene several cultures, religions, languages and political interests. Consequently, tolerance has become part of Caucasian identity.

Georgia is one of the oldest and key political actors in the region, which has a very long tradition of statehood and the being of regional leader. It has been securing a function of political, economic and cultural center for the Caucasian nations during many centuries, even in the Soviet period. However, nowadays, Georgia has had hard times and fights for territorial integrity and reaching peace. Terms – “peace” and “Peaceful Caucasus” for Georgia are almost synonyms, because establishing peace and stability in chaotic and unpredictable neighborhood is impossible. Without any doubt, Russian occupation is the most vital topic of our political agenda, but at the same time we think about the fate of our surrounding area, including Iran which is a part of Grand Caucasus. Before today, Iran has never been so close to full-scale war with the USA. Iranian-American conflict could have shattering effect on Georgia and the whole region.

Why does regional stability matters so much for Georgia?

After the collapse of the Soviet Union, the South Caucasia was involved into military conflicts. As a result, thousands of people died and more became refugees and were displaced from their native homeland. Long military campaigns and political instability have caused terrible economic and social consequences. There is no doubt, that it was a plot against our freedom and statehood, because free and prosperous Caucasus region is a geopolitical threat for big powerful countries.

Certainly, those ethnic-based conflicts and economic crisis were artificially created by Kremlin according to – „divide and conquer” principle. That’s why, all those conflicts which have taken place in the South Caucasus since 1989 until today, must be considered in the same prism.

Unfortunately, we all: Georgians, Abkhazians, Osetians, Azerbaijanis and Armenians have become hostages of our mistakes. Everybody seeks for a peaceful resolution of the existing conflicts, but fewer are eager to have a compromise. Moreover, every time a real chance of peaceful resolution of conflicts appears, ambiguous and unexpected escalation between confronted sides starts. Surely, it serves only Kremlin interest and the rest of other sides still keep playing “zero sum game”. Despite a long peace-talk process between Russia and Georgia, Azerbaijan and Armenia, in none of the negotiation platforms haven't been brought any tangible results and outcomes. Currently, the conflicts remain in frozen circumstance, without any positive perspective.

Wars were reflected not only the morale of the Caucasian societies, but also regional economic and political situations. The frozen conflicts are serious obstacles on the way of developing our fragile democracy and economy. Except of many social-economic problems and thousands of refugees, from the 90s conflicts we also face pro-war political groups and populists who can easily sell war sentiments with the same success in all Southern Caucasian countries. However, generation-changing process in the electoral spectrum and other global trends caused tectonic upheavals in the South Caucasian political field. Peaceful governmental replacement in 2012 in Georgia and Velvet revolution in Armenia are a clear signals that manipulation by war sentiments can not be sold any more as expensively as before. Notice, both Saakashvili and Sarkisyan had more pro military visions about conflict resolution process, but current Georgian and Armenian governments are more social oriented political powers.

For sure, economic difficulties caused by unstable regional situation, is another wide topic. The region has significant economic potential in different sort of fields. Geographic location and existence of some strategic resources in the region, create solid fundament for deeper participation in international transportation and energy projects. A part of new possibilities, there are many infrastructural and industrial traces from the Communist time which can bring mutual profit for all regional powers. For instance, during the last period Armenians are seriously interested in recovering so called “Abkhazian railway”. This railway starts from Psou (Abkhazian region), which is a official border line between Georgia and Russia and by pass of Georgian territory it connects to Armenia. However, after Georgian-Abkhazian conflict (1991-1993) that railway stopped working and it remains closed until Georgia restores its jurisdiction over international recognized territory – Abkhazian region. This story has another side, official Baku is categorically

against the project, because they see upcoming military threats from that project. In their point of view, by using that way, Armenia can get more military assistance from Russian side. There are many project like “Abkhazian Railway”, albeit, unfriendly attitude towards regional countries and unstable political environment undermines any kind of potential big mutual economic projects.

Why Dialog has no alternatives?

Tension in the Caucasus is in its highest point. The above-explained picture is gravely pessimistic, however, we have no rights to give up and let the most terrible scenario in our home region happen. In this case, at least we can keep dialog regime with our opponents, like we do in Geneva (Georgian-Russian negotiation process) and in Minsk (Karabakh peace-talk process), albeit, we can create additional formats. For instance, regional dialog platform which will include not only traditional Caucasian states, but some other big powers, like Iran. Permanent meetings and coordination between states will maintain trust and friendly relationships, which in the future could be turn into higher-level cooperation in security, economic and other strategic fields. Noteworthy, each country has unique potential which must be used in proper way. For example, Iran can play significant role in Georgian-Ossetian conflict. Notice, both Iranians and Ossetians are Aryan people and they can communicate more frankly with each other in spite of solid Russian influence over Ossetians. Also, Iran can share with Georgia its experience in the religious affairs. We see how friendly and fruitfully Iran-funded international organizations, like Ahlul Beiyt in Georgia works but our relationships with this respect should develop and solidify.

Misunderstanding between Caucasian states

Another big bar on the way of developing peace-building process is political disorganization of the South Caucasus. All of them have different and incompatible foreign policy directions. Georgia is Western, Armenia remains pro-Russian and Azerbaijan declares itself as non-aligned country, but at the same time has strong relationships with Turkey. In this case, when political situation of the region is very turbulent, no one can change or make any rough maneuver in foreign policies - it may costs too expensive. That's why, they should adhere partners and principles.

Conclusion

Despite high turbulent situation in the region and plus heavy tension in the adjacent areas, dialog still has no alternative. Consequently, creating new peace platforms is desperately important which will support peace building processes in our region.

That “Caucasian Peace Platform” should be permanent and not annual, in order to establish constant communication between regional powers. Current confronting attitude between Armenia and Azerbaijan, Azerbaijan and Iran, Armenia and Turkey – makes Tbilisi best option for international meetings.

Russia's approach and strategy towards the security of the South Caucasus region

Aref Bijan¹

Abstract

Since the collapse of the Soviet Union, the Caspian Sea and South Caucasus have become the focus of considerable international attention, primarily because it is one of the oldest and potentially richest oil and gas producing areas in the world. The August 2008 Russian invasion of the Georgia and the unilateral recognition of the independence of Abkhazia and South Ossetia fundamentally changed the situation in the region. The war has created a new strategic situation. The South Caucasus is a boiling pot of various faiths, ethnicities, historical memories and political orientations, has traditionally been subject to strong, often overwhelming external pressures. The South Caucasus continues to be a conflict-ridden part of the Russia's neighbourhood, the biggest risk of war being a renewed and expanded war between Armenia and Azerbaijan over Nagorno-Karabakh. Of the three regional external powers –Russia, Turkey and Iran –only Russia has military bases in the South Caucasus region and is the only one seemingly ready to act militarily. Russia currently appears satisfied with the status quo in the South Caucasus. The growing convergence of interests of the three external regional powers in Syria and the Middle East affects the South Caucasus as well. For all three, the Middle East is more important in the short run, which means that they are all interested in keeping the South Caucasus as stable and predictable as possible.

The question is, what is Russia's approach and strategy towards the security of the South Caucasus? Moscow's approach to the South Caucasus in the security sphere also includes using local conflicts to keep the states concerned in a constant state of Russia-controlled instability. All this illustrates how Russia operations nsa sphere of interest in the Caucasus. The region is seen as Russia's backyard and seeks to maintain security in the South Caucasus to counter the presence of regional and trans-regional powers, including the United States and NATO, the monopoly of European energy and the fight against terrorist groups. It also demonstrated the need for broader security guarantees for a region that is vital to European and

PhD student in Political Science and area studies, Department of Political Science, Saint Petersburg State

global energy security. This article deals with the conflicts in the South Caucasus region, Russia's security strategy in this important region, and its implications for regional security.

Keywords: South Caucasus, regional security, Russia, Armenia, Azerbaijan, Georgia, Nagorno-Karabakh, armed conflict, military conflict, Regional and trans-regional powers.

1. Introduction

South Caucasus has a unique position on the world globe. Perhaps for that reason the prominent Russian researcher academician Yurii Zhdanov defines it as „the solar plexus of Eurasia” (2019), guided by the understanding that Caucasus plays the same role as that vital centre of the human organism, storing energy and serving as the most important “prop” of the body, radiating power onto all its parts. The definition underscores the critical importance of the region for Russia and for the accomplishment of the Eurasian idea. (Bekiarova, 2019: 1016)

Currently the interest in the region is mainly associated with its conflict potential, predetermined by the specific ethno-cultural and political diversity, disputed boundaries among the countries, frozen conflicts and the existing unrecognised and partially recognised states, as well as the lack of constructive solutions to the conflicts. In addition, the importance and the role of the region are due to different conflicting interests and policies of the big geopolitical players, which after the onset of the conflict in Syria have been making continuous efforts to assert their political influence on South Caucasus. The energy component plays a major role in this conflict, particularly the projects for transmission of hydrocarbon energy resources across the Caucasus zone. As a result of the Ukrainian crisis, the annexation of Crimea by Russia and the conflict in Donbas, the security environment in the region has deteriorated continuously and lastingly. Therefore it's key position on the political map and the complex combination of problems and security threats have put South Caucasus and the whole Black Sea region at the centre of current international developments.

The ISIS advancement in Iraq and Syria has almost put Turkey and the Kurds back on the war path, but ISIS threatens the security of all three regional powers surrounding the South Caucasus (Turkey, Iran and Russia) more directly, Russia's volatile North Caucasus being the main concern in this regard. This, in turn, has raised fears for the security of the Georgia's Pankisi Gorge. Just over two years ago, Georgian security forces battled with the armed militants in Lapankuri near Pankisi

Gorge. The same is true for Azerbaijan, which also shares the fear of Islamist radicalism. Armenia, on the other hand, has to cope with the influx of Armenian refugees from Syria and Iraq, as they have fled the fights and the ISIS rule. Some of these refugees have been resettled in Nagorno-Karabakh, which in turn has had an impact on the ethnic composition of the enclave. This could complicate conflict resolution efforts in the future by adding a new obstacle for any referendum on the political status of the Nagorno-Karabakh. In many respects, the prospects for cross-border cooperation in the South Caucasus appeared much more optimistic in the beginning of 2010, when the project “The South Caucasus beyond Borders, Boundaries and Division Lines: Conflicts, Cooperation and Development” was launched than what the prospects are now. The Turkish- Armenian rapprochement seemed in 2010 like a promising exception for conflict transformation in the South Caucasus, but currently the normalization process is as frozen as the conflicts in the region. Russia has been erecting physical obstacles for movement across the administrative boundary line (ABL) in South Ossetia and Abkhazia as part of its “borderization” policy. The new draft treaty on alliance and partnership between Russia and Abkhazia will further reduce possibilities for cross-border cooperation. (Palonkorpi, 2015: 20) This article examines the importance of the South Caucasus region for Russia, Russia’s relations with the three South Caucasian states (Georgia, Armenia and Azerbaijan), Russia’s security strategy towards the South Caucasus, and Russia’s confrontation with NATO and US influence in the region.

and Azerbaijan over Nagorno Karabakh. (Fischer, 2016: 6)

The Caucasus region is important to Russia for at least five reasons. First, the region is of great geo-strategic importance in linking the European continent with the Middle East and the Black Sea with the Caspian Sea. This is particularly important given the energy riches found in the Caspian Sea and further illustrated by the pipelines – the Baku–Tbilisi–Ceyhan (BTC) oil pipeline and the South Caucasus Pipeline (gas) – which run through Azerbaijan and Georgia to Turkey, bypassing Russia.

Second, the region is the scene of unresolved conflicts in Nagorno-Karabakh, Abkhazia and South Ossetia which hold a potential for escalation. The conflict over Nagorno-Karabakh in particular has been highlighted since 2014, when the number of armed incidents started to rise, peaking during the “Four Day War” in April 2016. The unresolved conflicts in the post-Soviet space benefit Russia in the sense that they guarantee Moscow’s leverage on the countries concerned. This is particularly true when it comes to South Ossetia and Abkhazia. Although these conflicts have not stopped Georgia strengthening contacts with the EU and NATO, they prevent Georgia from achieving membership in these Western organizations. NATO, in particular, explicitly does not accept new members that have unresolved conflicts with their neighbours.

Third, as noted above, the South Caucasus is still perceived by Moscow as a matter of rivalry between Russia and the West. The three South Caucasus states have taken different positions in their relations to Russia and the West. For Georgia, fears and threat perceptions concerning Russia have strengthened the wish for a closer relationship with the EU and NATO. Armenia has taken the opposite position, linking its economy and security to Russia. Russia has a military base in Armenia and Russia’s Border Troops guard Armenia’s border with Turkey, a NATO country. Azerbaijan, finally, is in the middle, keeping a distance from both sides, a position made possible by its own sizeable energy resources. (Hedenskog and else, 2018:16)

Fourth, the Caucasus is also important for its diversity of ethnic groups. There are more than 50 ethnic groups living in the region, many with their own unique language, culture and traditions. This mosaic of ethnic groups, especially in the Russian North Caucasus (see Appendix 2), has been a cause of unrest and political commotion throughout history, from the Russian conquest of the region from the Turks in the 19th century to the two Chechen Wars in the 1990s and early 2000s. For Moscow, the predominantly Muslim peoples in the North Caucasus republics

represent a challenge to Russian policies that increasingly emphasize Orthodox Christianity despite Russia formally having four official religions, one of which is Islam.

Furthermore, in Russia there is a commonly expressed “domino theory” according to which Russia’s territorial integrity is at stake in the North Caucasus. Any type of secession in the North Caucasus would generate pressure for similar religious and ethnic insurgencies and secessionist movements in the likewise predominantly Muslim Volga-Ural regions of Russia’s heartland. (Blank and Younkyoo, 2016: 197) The ethnic mosaic of the North Caucasus is a factor connecting the area to the South Caucasus, and this factor also increases Russia’s interest in dominating the South Caucasus as well. A potential war in the South Caucasus would risk spreading to the North as some of the peoples (Lezgins, Azeris and Avars in Dagestan and Azerbaijan, Ossetians in North and South Ossetia, and others) live on both sides of the Greater Caucasus mountain range. Therefore, for Russia, an old saying goes that “he who wishes to control the North Caucasus must also control the South.” (Sherr, 2017: 52)

Fifth, the region’s proximity to the Middle East and the recent wars in Syria and Iraq play an increasingly important role in the Caucasus. The key dynamic is Islamist extremism. Russia has been fighting Islamist extremism in the North Caucasus since the collapse of the Soviet Union. Since 2014, when the Islamic State (IS) declared the Caucasus as a priority region and sphere of interest, the issue of Jihadi warriors going from the Caucasus to fight in the Middle East and, presumably, returning to continue the fight in their own neighbourhood has been added to the agenda both in Russia and in the South Caucasus.

3. Russia and conflicts in the South Caucasus

According to experts in the region, Russia’s apparent goal with the unresolved conflicts in the South Caucasus remains to keep the affected neighbouring countries in a state of instability which it controls.⁴⁶ Moscow relies on its military presence in the conflict areas in South Ossetia and Abkhazia and on the issuing of passports to their residents, as well as political and economic support for these secessionist territories’ state-building efforts. Thus Russian influence is greatest in South Ossetia, somewhat restricted but increasing in Abkhazia and weakest in Nagorno-Karabakh. (Fischer, 2016: 6) Russia has no troops on the ground in Nagorno-Karabakh, shares no border with the conflict zone, and supports both sides in different ways. Its ability to control what happens in the Nagorno-Karabakh is

limited. (De Vaal, 2016) Thus Moscow's control is smallest in the conflict which entails the greatest security risks for the region.

3.1. The Nagorno-Karabakh conflict

The Nagorno-Karabakh conflict, with an average of about 25–30 deaths annually, is far from “frozen”. Its explosive potential was demonstrated by the escalation in April 2016, which caused dozens of casualties on both sides. Both sides – Armenia and Azerbaijan – claim the region for themselves, declaring Nagorno-Karabakh the cultural birthplace of the nation. Both sides have more heavy armament such as tanks, artillery and surface-to-surface missiles today than they had in the early 1990s.

Map 2. The Nagorno-Karabakh conflict



Map: Per Wikström

Russia remains the most influential foreign actor in the conflict, yet its role is complex. It is *primus inter pares* in the OSCE Minsk Group as co-chair together with the US and France. However, Moscow usually prepares its initiatives alone and only involves the other co-chairs in the group at the last minute. This seems, however, to suit both Washington and Paris, who appear to have little of substance to add to Moscow's approach. (Interviews, Moscow, June 2017 and Yerevan, September 2017)

Both parties to the conflict, Armenia and Azerbaijan, perceive Moscow as courting the other alternately, depending on which of the two is better able to bolster Russia's regional goals. These include safeguarding its own borders, including that of the volatile North Caucasus, and preventing an increase in military activity in a region between Russia and Syria, where Russia remains deeply engaged militarily. As a result, Armenia and Azerbaijan question Russia's interest in resolving the Nagorno-Karabakh conflict and criticize Moscow's overly transactional approach. The absence of proactive Western participation has, however, left the two parties with no real alternative to Russian mediation.

Apart from its mediating efforts, Russia is also chief arms supplier to both Azerbaijan and Armenia. According to the Stockholm International Peace Research Institute (SIPRI), Azerbaijan's defence budget for 2015 was 3 billion USD, equivalent to 5.6 per cent of gross domestic product (GDP). Russia was the source of 80 per cent of Azerbaijan's arms supply, although materiel had been procured from other countries as well, notably Israel. Yerevan's defence budget was considerably smaller, at 447 million USD in 2015 (4.2% of GDP), (SIPRI Military Expenditure Database, 2016) than Baku's. Armenia receives Russian arms at discounted prices thanks to its membership in the CSTO, while Azerbaijan has to pay the market price for its Russian deliveries. The Russian arms sales to Azerbaijan have widened the distrust of Russia in Yerevan, which fears Armenians being killed by Russian weapons.

Some observers suspect a Russian role in the outbreak of the April 2016 Four Day War. The timing of the clashes was curious. Neither Azerbaijani President Ilham nor Armenian President Sergh Sargsyan was in his country as the clashes began on 2 April 2016. Both were returning from the Nuclear Security Summit in Washington, DC, a conference the Russian president did not attend. In Washington, on 1 April, the two presidents had had separate meetings with Vice-President Joe Biden, who affirmed the US's role in mediation of the Nagorno-Karabakh conflict.

The timing of the escalation the day after these meetings seemed if anything to undermine that very idea. (Broers, 2016) By brokering the ceasefire on 5 April, Moscow demonstrated that it has the will to settle the conflict on its own terms – sidestepping the other co-chairs in the Minsk Group. (Hedenskog and Korkmaz, 2016) Thus, Russia could both let the conflict happen and then stop it. This sent strong messages to both parties. For Armenia, the message was that Azerbaijan is strong and could, without Russia's support to Armenia, recapture Nagorno-Karabakh. To Azerbaijan, the message was that although Azerbaijan is stronger than Armenia, Russia will not allow Azerbaijan to use its military strength against Armenia without its own consent.

So, besides being stubbornly at loggerheads over the Nagorno-Karabakh conflict as such, Yerevan and Baku, nevertheless, are united in mistrust of Russia's intentions. They see Russia as chiefly interested in expanding its military presence in the region by deploying troops in the conflict zone. Both parties rejected a suggestion in the so-called Lavrov Plan in 2015 about peacekeeping forces deployed in the conflict zone, fearing such a military presence would make them even more dependent on Moscow's shifting interests. The parties fear that the scenario of Russia using the event of a large-scale military confrontation to intervene in the conflict to prevent ethnic cleansing or serious violations of humanitarian law could be the prelude to a permanent military presence in Nagorno-Karabakh. (International Crisis Group, 2017: 27-28)

3.2. The conflicts in Georgia

The Georgian parliamentary and presidential elections of October 2012 and October 2013, respectively, significantly changed the country's internal political landscape and brought Mikheil Saakashvili's ten-year presidency to an end. Under Saakashvili's tenure, Russian-Georgian relations had reached their lowest point since the collapse of the Soviet Union. Georgia broke diplomatic relations with Russia, and the two countries lived through a five-day open military conflict in August 2008. Russia's recognition that month of the independence of Abkhazia and South Ossetia created a precedent – the first since 1991 – for revising borders between two former Soviet republics.

When President Saakashvili and his United National Movement left power, some changes occurred in the Russian-Georgian relationship, but these were tactical and selective, and still are. The new Georgian authorities, representing the Georgian Dream party, have maintained their predecessor's strategic approaches of

continuing and strengthening integration with NATO and the EU. The new leaders initialed the Association Agreement with the EU in November 2013 and then ratified it in the summer of 2014. It also extended the participation of the Georgian military in NATO operations in Afghanistan and expressed its readiness to take part in an operation in Central Africa under the aegis of the EU. These decisions were made even in the absence of progress on the liberalization of EU visas for Georgian citizens. (Markedonov, 2017: 6)

Since 2014, Moscow has clearly stepped up its influence in Abkhazia and South Ossetia (for a historical background, see Appendix 1). This suits South Ossetia's desire for unification with Russia, which Moscow is currently unwilling to grant. In 2017 South Ossetia renamed itself the "Republic of South Ossetia (State of Alania)", a symbolic step towards reunification with the Russian republic North Ossetia-Alania. (OC Media, 2017) Abkhazia remains more sceptical about Moscow's dominance, although the change in government in Sukhumi in 2014 – when Moscow's preferred candidate Raul Khajimba took over as president – put Moscow in a better position to assert its interests in Sukhumi as well.

Moscow has also sought to cement its influence in Georgia's secessionist territories through formal agreements. In 2014 Moscow sought closer ties with Abkhazia through the Treaty of Alliance and Strategic Partnership and in 2015 with South Ossetia through the Treaty of Alliance and Integration. Taking Abkhazia's and South Ossetia's political, economic and military integration to a point just short of annexation was a symbolic response to Georgia's EU association process. (Fischer, 2016: 60) Annexing Abkhazia and South Ossetia, as it did with Crimea, would, however, deprive Moscow of a lever of influence that could still be useful in the relationship with Tbilisi. South Ossetia, in particular, remains completely dependent on Russia.

Georgia's new leaders made some serious departures from the Saakashvili administration's tactics, however. They saw a better way of meeting their strategic goals – membership in NATO and the EU – not through a head-on confrontation with Russia but through a pragmatic approach to relations. This policy resulted in:

- . A halt to the rhetoric of confrontation and the use of Russia as a factor for domestic political mobilization;

- . A refusal to support nationalist movements in the North Caucasus, to engage in political alliances with them, or to position Georgia as a "Caucasian alternative" to Russia;

- . A declaration of readiness to cooperate on security during the 2014 Sochi Winter

Olympics;

. The establishment of direct dialog between Georgian and Russian representatives (excluding the discussion

of status debates on Abkhazia and South Ossetia) within the format of meetings between Russian Deputy Minister of Foreign Affairs Grigory Karasin and Zurab Abashidze, the Georgian prime minister's special representative for relations with Russia;

. And an opening of the Georgian economy to Russian investments. Russia for its part opened a market for Georgian goods (alcohol, mineral water, citrus fruits) and eased the visa regime for Georgian carriers (drivers). Despite public support in Georgia for the territorial integrity of Ukraine and condemnation of Russia's annexation of Crimea, Georgia's leaders have refused to "tie" Georgian policy to the Ukrainian crisis. The agenda of normalizing Russian-Georgian relations has exhausted itself, however, when confronted with the two major "red lines": the status of the two partly recognized republics and the two countries' different approaches to the engagement of NATO and the EU in Caucasian affairs. In fact, the only current issue of possible cooperation between the two states remains anti-terrorist activity, particularly considering the increasing radicalization of the population in Georgia's Akhmet region (Pankisi Gorge), which borders the Russian Federation, and the participation of many people from this area in Islamist movements in the Middle East – above all, in ISIS. (Gamtsemlidze, 2015)

4. Russia and the West: Between confrontation and Cooperation

The relationship between Russia and the West in this complicated region cannot be reduced to a confrontation model. We have a more diverse/mosaic pattern. Currently, the main issue for competition (and confrontation) between Russia and the West on the post-Soviet space is Ukraine. Developments in this country and around it did not cancel the fact that Moscow, Brussels, and Washington have already clashed in the South Caucasus. And they currently have significantly fundamental differences. Moscow and Washington and Brussels have diverging views about conflicts in Abkhazia and South Ossetia. Moscow views these two republics as newly independent states, while the US and EU insist on the maintaining of "Georgia's territorial integrity." In addition, the US and EU and several other countries use the term "occupied territories" when referencing Abkhazia and South Ossetia. In the strengthening of Russian military presence in the region and attempts to alter borders between republics, Washington and Brussels see Moscow's attempts

to restore Soviet or imperial domination in Eurasia. After changing the status of Abkhazia, South Ossetia, and, especially Crimea, the US is particularly concerned about the possible repeat of this experience in other parts of the post-Soviet space. (Markedonov, 2018: 37)

On July 29, 2011, the US Senate adopted a resolution in support of Georgia's "territorial integrity," which demanded Russia to stop the occupation (the authors of the resolution were Republican senator Lindsey Graham and Democratic senator Jeanne Shaheen) (WH 2010).

Some European countries (Lithuania, Romania), the European Parliament, and NATO Parliament Assembly also recognized Russian "occupation" of Georgian territories. However, the Western countries are not united around the issue of Georgia's membership in the North Atlantic Alliance. The US, Baltic States, Poland, and Romania insist on expediting the process. At the same time, the "locomotives" of European Integration Germany and France do not consider accession of a new member reasonable at least until the conflicts are resolved and all disputes between Tbilisi and Moscow are settled. In this context, the regional visit of German Federal Chancellor Angela Merkel in August 2018 was illuminating. During this visit, Berlin sent an unambiguous signal: Georgia cannot count on Germany's support to join NATO. Meanwhile, Tbilisi's accession into the Alliance is totally unacceptable for Russia. For Moscow, such a move means the development of an extremely unfavorable strategic situation, especially in conflict zones. Unlike the conflicts in Abkhazia, South Ossetia, Transnistria, Southeastern Ukraine, and the Balkans, the positions of Russia and the West virtually overlap regarding the Nagorno-Karabakh conflict. Currently, the three co-chair countries of the Minsk Group (US, France, and Russia), despite their other differences, share consensus regarding the revised "Madrid Principles" as the foundation for the peace process. The West also supports Russia's individual peace initiative in Nagorno-Karabakh (the trilateral negotiation format Moscow-Baku-Yerevan). Even today, when relations between Moscow and Washington have reached their lowest level since the collapse of the USSR, American diplomats positively assess the role played by the Russian leadership both in the process of de-escalating the military confrontation and in supporting the negotiation process (Regnum 2017). The Karabakh settlement remains, perhaps, the only relatively successful format of interaction of the United States and Russia in the post-Soviet space. Like Moscow, Washington also balances between different interest groups. On the one hand, the issues of energy security bring it closer to Baku. Yet on the other hand, the liberal views are closer to the

positions of the Armenian lobby (the Nagorno-Karabakh movement is viewed as a response to Soviet national discriminatory policies) (Galstyan 2016).

As for the European Union, Brussels does not officially have independent peacekeeping projects in Nagorno-Karabakh. France acts as the official representative of Brussels in the Minsk Group.

5. Russia, Iran, and Turkey: problems and contradictions

Turkey and Iran are other players in the South Caucasus besides the West and Russia. Their interests cannot be identified with the positions of Washington and Brussels or with Moscow's approaches. Turkey's interest in the Caucasus is determined by several factors. First of all, it has strong ties with Turkic-speaking Azerbaijan. Over the past quarter century the two countries have become strategic allies. Turkey consistently supports Azerbaijan's territorial integrity and condemns the actions of Armenia in Nagorno-Karabakh. The Turkish military is actively involved in the training and retraining of the Azerbaijani officers. From April 1993 to the present, Turkey has imposed a blockade on the land border with Armenia (about 300 km). This decision was made during the open military confrontation in Nagorno-Karabakh. During the period, when military escalation in Karabakh began in April 2016, only Turkey and Ukraine fully supported one of the conflicting parties—Baku. Furthermore, Turkey is not just a member of NATO, but a country with the second largest army in the Alliance (PRT 2016). However, its positions are different from those of the United States and France—the two co-chairs of the Minsk Group that are Ankara's military allies.

Common interests bring together Turkey and Georgia. Ankara consistently supports the territorial integrity of this country, participates in joint infrastructure and military-technical projects. The presence of the Abkhaz diaspora within Turkey, as well as the business contacts of Turkish citizens of Abkhazian descent with their historic homeland, make Ankara's policy more nuanced. The Turkish authorities do not prevent the organizations of the Abkhaz and North Caucasian diaspora from developing cultural and business contacts with Abkhazia. Russian-Turkish confrontation of 2015-2016 imposed its own adjustments, and Sukhumi, following Moscow, joined the sanctions against Ankara. Naturally, the improvement of Russian-Turkish bilateral relations was positively perceived by the Abkhaz side.

Independence of Abkhazia and South Ossetia, thus supporting the territorial integrity of Georgia. With Nagorno-Karabakh, the situation is rather paradoxical. While Russia and the West demonstrate a willingness to cooperate, Iran is critical of the implementation of the updated "Madrid Principles." Tehran is uncomfortable with

the resolution of the conflict in Karabakh, which would involve the deployment of international peacekeeping forces into the region (it does not matter under whose flag these forces will be deployed). Representatives of Tehran have always stated that there should be no external players in the region. Iran's position regarding the "basic principles" of the conflict settlement does not coincide with the Russian approaches, although, like Russia, the Islamic Republic unequivocally opposes a military solution. In a paradoxical way, it brings Iran's position closer to the opinion of the two "Western" co-chairs of the OSCE Minsk Group. (Markedonov, 2018: 40)

Conclusions

In the South Caucasus, Russia is the key external actor and mediator in all peace processes of the unresolved conflicts. Yet at the same time its military presence and political involvement in Georgia's separatist territories also makes it a party to these conflicts. The risk of renewed war is highest in the Nagorno-Karabakh conflict between Armenia and Azerbaijan. The parties cling to two incompatible principles, Armenia the principle of self-determination and Azerbaijan the principle of territorial integrity. This makes a pragmatic solution more difficult.

The parties' trust in Russia and the international system is low. From the Russian perspective, this deadlock prevents external powers from gaining influence in this troubled region, and secures for Russia a position of effective dominance. This has identified these areas with a conflict escalation potential that may require military reinforcements beyond the current posture of Russia's Armed Forces and paramilitary forces in the region: Chechnya, Nagorno-Karabakh and Georgia with its Russia-backed separatist regions Abkhazia and South Ossetia.

Comparative analysis of the two cases allows for identifying conditions under which Russia has, in the past, made efforts to play the role of a regional cooperative hegemon. In all two cases, Russian attempts to implement cooperative hegemony were grounded in resources under Moscow's control that it wished to convert into concrete policy advantages. In Georgia this resource was Abashidze's heavy dependence on Russia; in Azerbaijan it was the Qabala station that Putin proposed transforming into a joint military venture; and for Armenia Russia's resource was its role as the country's key security provider in a situation of continual confrontation with Azerbaijan.

In two cases (Georgia and Armenia), Russia's cooperative hegemony developed into instrumentalization of these countries' vulnerabilities and dependence on Russian

power resources. By the same token, in Georgia and Azerbaijan, Russia was ready to sacrifice close political relationships (with the Abashidze regime in Adjara and with Iran, respectively) in exchange for the opportunity to foster more cooperative relationships with the West and its loyalists (Saakashvili). In this sense, Moscow was not averse to acknowledging certain regional roles for ‘extra-regional’ powers: Putin directly invited the U.S. to share security data in the case of the Qabala proposal, and de facto supported Saakashvili – known for his original pro-Western sympathies – in the conflict with Abashidze. In Armenia, Russia didn’t mind the EU negotiating with Yerevan prior to the 2013 Vilnius summit, and seemed to take a non-confrontational stance towards the continuation of those negotiations at a later time, though in a different format and with a different agenda.

In two cases Russia’s cooperatively hegemonic policy was grounded in the predominance of technical logic over political considerations. Russia’s permissive attitude towards Yerevan’s lengthy talks with the EU can be explained by the Kremlin’s interpretation of the negotiation process as essentially non-political bargaining over managerial, economic, financial and legal issues. In the case of Azerbaijan, Moscow’s relatively easy withdrawal from Qabala – especially when the station lost its previous political significance after the U.S. rejected Russia’s proposal for cooperation – can be explicated by a rational cost-benefit calculus. However, in the case of Adjara, Moscow’s logic from the very beginning was explicitly political, and it faced equally political reasoning from the part of Mikheil Saakashvili, which motivated Russia’s shift from cooperation to warmongering.

Bibliography

Bekiarova, Natalia (2019), “South Caucasus as A Region of Strategic Importance“, *Ijasos- International E-Journal of Advances in Social Sciences*, Vol. V, Issue 14, August.

Blank, Stephen and Kim Younkyoo (2016) “The North Caucasus: Russia’s Other War”, *Journal of Slavic Military Studies*, Vol. 29, No. 2, p. 197.

De Vaal, Thomas (2016) “Solve the Nagorno-Karabakh Conflict before It Explodes”, *The New York Times*, 7 April, <https://www.nytimes.com/2016/04/08/opinion/solve-the-nagorno-karabakh-conflict-before-it-explodes.html> (accessed 22 December 2019).

Fischer, Sabine (ed.) (2016) *Not Frozen!: the Unresolved Conflicts over Transnistria, Abkhazia, South Ossetia and Nagorno-Karabakh in Light of the Crisis in Ukraine*, SWP Research Paper 9, Berlin: German Institute for International and

Security Affairs, p. 6.

Fischer, Sabine (2016) "The Conflict over Abkhazia and South Ossetia in Light of the Crisis over Ukraine" in Fischer (ed.) (2016), p. 60.

Broers, Laurence (2016) "Global Powers Scramble to Contain Neglected Armenian-Azerbaijani Conflict", Chatham House, 4 April, <https://www.chathamhouse.org/expert/comment/global-powers-scramble-contain-neglected-armenian-azerbaijani-conflict> (accessed 23 December 2019).

Galstyan, Areg. 2016. "Карабахские виражи во внешней политике США" [Karabakh curvs in the US foreign policy]. International Affairs. April 27, 2016. Accessed November 29, 2019. <https://interaffairs.ru/news/show/15177>

Gamtsemlidze, David, "How Georgia has become [one] of the leading suppliers of militants to ISIS" [in Russian], Carnegie Russia Center, June 17, 2015 <<http://carnegie.ru/2015/06/17/ru-60430/ikq4>> (accessed December 25, 2019).

Hedenskog, Jakob, Erika Holmquist and Johan Norberg (2018), "Security in the Caucasus: Russian policy and military posture", FOI, February.

Hedenskog, Jakob and Korkmaz, Kaan (2016) "The Interests of Russia and Turkey in the Nagorno-Karabakh Conflict", RUFs Briefing, No. 35, May, Stockholm: Swedish Defence Research Agency.

International Crisis Group (2017) Nagorno-Karabakh Gathering War Clouds, ICG, Europe Report No. 244, 1 June, pp. 27-28.

OC Media (2017) "South Ossetia to be renamed 'Alania' as Bibilov wins presidential election", OC Media, 10 April, <http://oc-media.org/south-ossetia-to-be-renamed-alania-as-bibilov-wins-presidential-election/> (accessed 27 December 2019).

Palonkorpi, Mikko, (2015), "The South Caucasus beyond Borders, Boundaries and Division Lines Conflicts, Cooperation and Development", Juvenes Print – Suomen yliopistopaino Oy Turku, Finland.

Presidency of the Republic of Turkey (PRT). 2016. "Turkey Will Support Azerbaijan to the End." April 2, 2016. Accessed November 30, 2018. <https://www.tccb.gov.tr/en/news/542/41388/turkey-will-support-azerbaijan-to-the-end>

Sherr, James (2017) "Nagorno-Karabakh between Old and New Geopolitics" in Cornell, Svante E. (ed.) the International Politics of the Armenian-Azerbaijani Conflict: The Original "Frozen Conflict" & European Security, New York: Palgrave Macmillan, p. 52.

SIPRI Military Expenditure Database (2016), <https://www.sipri.org/databases/milex> (accessed 28 December 2019).

Sergey Markedonov (2017), “Russia’s Evolving South Caucasus Policy Security Concerns amid Ethno-political Conflicts”, German Council on Foreign Relations, Nr. 1, January.

The White House (WH). 2010. “U.S.-Russia Relations: ‘Reset’ Fact Sheet.” National Archives and Records Administration. June 24, 2010. Accessed December 29, 2019. <https://obamawhitehouse.archives.gov/realitycheck/the-pressoffice/us-russia-relations-reset-fact-sheet>

Markedonov, Sergey (2018), “Russia and the conflicts in the South Caucasus: main approaches, problems, and prospects”, Caucasus Edition, Journal of Conflict Transformation, Volume 3, Issue 2

“Принципы урегулирования карабахского конфликта не новы, но актуальны” [The Basic Principles of Karabakh Conflict Settlement Are Not New but Are Relevant]. August 31, 2017. Accessed November 30, 2019. <https://regnum.ru/news/2316149.html>

“Armed Conflict between Georgia and Russia” Case Studies of ‘Peace Process in Abkhazian-Ossetian Ethnopolitical Conflict’

Hamed Kazemzadeh

Director of Academic Club for Peace-Conflict Studies, UOttawa (academicpeace.ca)

Email: hkaze065@uottawa.ca

Abstract

The post-conflict peacebuilding between two major ethnicities - Abkhazians and Ossetians - with central authority of Georgia has a long history that dates back to the beginning of the 20th century. This research tries to address the dynamic of frozen conflict and an unstable ceasefire in Georgia, from the early 1990s when the conflicts erupted, till early 2019. The central claim of the research is that despite the long peace process, at first, mediated and arranged by the United Nations (UN) and Russia, and then negotiated and mediated since 2008 by the European Union (EU) and Organization for Security and Co-operation in Europe (OSCE), has not brought about any serious progress towards a peace settlement. Hence, a frozen hostility and potential conflict zone in the Caucasus still persists.

The main aim of the research is to give a more up-to-date understanding of the Abkhazian, and South Ossetian conflicts which is called the ethnoterritorial-ethnopolitical conflict in Post-Soviet era and to explore how it plays in and influences the peace process. To explain the relatively stable frozen nature of the conflicts, the research focuses on the role of the protector state and the EU as the main mediator. By analyzing the process of peace settlements and particularly the errors made by international organizations and other external players, this research aims to then recommend new potential peace approaches to the conflict in this area.

1.1 Introduction

Building a sustainable peace in the consequences of civil war and armed conflict is one of the biggest challenges and problems of academic literature about peacebuilding in Georgia. The post-conflict peacebuilding between two major ethnicities – the Abkhazians and the Ossetians - with the central authority of Georgia has a long history that dates back to the beginning of the 20th century. Two major armed conflicts that took place in the early 1990s and 2008 caused further insecurity, fragility, instability, and obstacles to development in the whole Caucasus region.

This article addresses the dynamic of this frozen conflict and an unstable ceasefire in Georgia, from the early 1990s when the conflicts erupted, until early 2019. Generally, the hostilities and tensions between ethnic groups in the Post-Soviet countries in the Caucasus resulted in violent conflicts after the collapse of the Soviet Union. In 2008, confronting a deep security conflict, the peacebuilders and external players - the European Union (EU) and Russia - have stepped up their involvement in these conflicts. According to literature, Russia has not been an accurate mediator in the process of peace, but one of the outstanding reasons for starting these conflicts and sustaining those in an unresolved tensions condition (Popescu, 2006; Trenin, 1998; Trenin, 2009). Therefore, the security remained brittle, with some of the ceasefire regime's requirements unrealized, and there has been little rightful progress in the EU mediated negotiations. The central claim of the research is that despite the long peace process, it has not brought about any serious progress towards a peace settlement. This long process, first mediated and arranged by the United Nations (UN) and Russia, and then negotiated and mediated since 2008 by the European Union (EU) and Organization for Security and Co-operation in Europe (OSCE). Hence, a frozen hostility and potential conflict zone in the Caucasus still persists (Ciobanu, 2008; SWP, 2016; Hill, 2001; Popescu, 2009).

The main aim of the research is to give a more up-to-date understanding of the Abkhazian, and the South Ossetian conflicts which we will call the ethnoterritorial and the ethnopolitical conflict in the Post-Soviet era and explore how it plays in and influences the peace process. These conflicts in Georgia show many communalities as frozen conflicts, such as ineffective peace resolution, the emergence of the separatist regions as de facto states, and the active role of a protector state namely Russia. To explain the relatively stable frozen nature of the conflicts, the research focuses on the role of the protector state and the EU as the main mediator. By analyzing the process of peace settlements and particularly the errors made by international organizations and other external players, this research aims to then recommend new potential peace approaches to the conflict in this area. This introduction briefly elaborates on the background of the research. Subsequently, it explains the choice of the focus of the final research as well as the case selection.

1.2 Research Objective

As mentioned above, this research aims to discuss the dynamics of tensions and frozen conflicts in the Post-Soviet era and to give a true up-to-date understanding

of the Abkhazian and the South Ossetian conflicts in Georgia, one of associated Eastern Partnership (EaP) countries of EU. Then, it addresses the role of two major actors - Russia and the EU - in the peace process. The research period begins in the early 1990s when hostilities erupted in both regions and include the developments to date.

This article, therefore, does not start with a pre-conceived concept of how to understand the causes, on which the research then elaborates, but it aims first at providing such understanding. This is reflected in the chosen research approach which is mainly inductive and probative. In the inductive paradigmatic framework, facts are based on observation, conceptualization, and general laws and theories and finally ending up with developing some general conclusions (Trochim, 2006). This study uses observations - interviews and visual documentaries - to build an abstraction or to describe a picture of the phenomenon that is being studied (Dudovskiy, 2016).

1.3 Methodology

This study is largely qualitative, with very limited quantitative data, combined with document analysis. The primary method to answer the research question is content analysis and qualitative interviews. The qualitative interviews have acted not as a primary research method, but only complementary to the discourse analysis. Therefore, qualitative interviews are limited in number. The principal sources systematically consulted for information are newspapers, journals, statements, and communiqués from 1991 to 2019. Various Russian and English language news reports will have been examined. The primary sources used for the study include Georgian, Russian and European foreign and security concepts, military doctrines, and statements and speeches of their officials. Moreover, research reports of global think tanks and peacebuilders such as the Centre for European Policy Studies, Carnegie Foundation, German Foreign Policy Council, and International Crisis Group, will be also examined for the purposes of this study.

It is tried to use qualitative methods of data collection and analysis from the social sciences to assess the Georgian internal conflicts and foreign policy engagement of the European Union and Russia as the main players in the peace process. Such methods are best suited to the social investigation because such an approach helps with the understanding of the context and the logical structure of this social and political phenomenon. Moreover, this study will be conducted with a broad perspective qualitative research analysis of academic journals, scholarly articles, reports, policy papers, findings of authoritative institutes and organizations, public

surveys, speeches, and interviews. In this way, this research seeks to advocate a more balanced and dynamic explanation of conflict processes through the embedded case study method.

1.4 Research Questions

As explained above the research aims at making two contributions to the existing literature: it includes the most recent developments in the conflicts involved, and looks into players' policies toward the conflicts. This is reflected in the main research question of the research, which runs as follows:

How and why we are seeing underneath the permanent tensions and the frozen peace process in the Abkhazia-Ossetia conflict?

In the light of conflict studies, I can put my main question into the Galtung's triangle, as you see in following, to find the answer in the easier way:

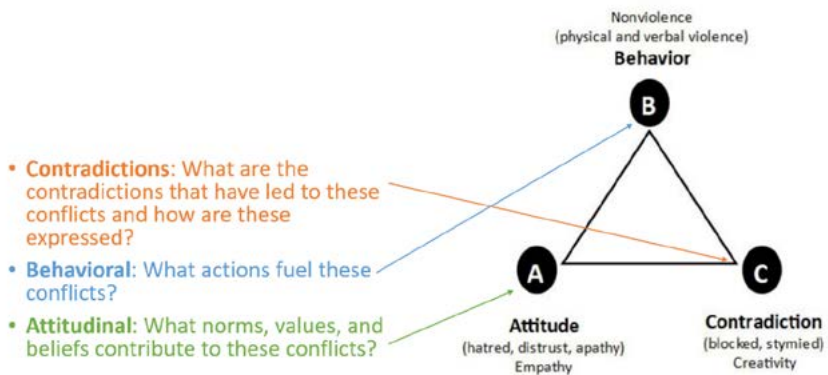


Table 01. Research Question Applying to Galtung's Triangle

For further study of the main research question, it is vital to divide it into sub-research questions. The sub-research questions are as follows:

Sub1: What were the roots and why the conflict happened?

Sub2: Why and how the conflict had been continuing and started?

Sub3: How was Peace Process after the conflict, why not resulted?

Sub 4: What can we propose for the future, and what is the conflict resolution perspective?

The answers to the sub-research questions, taken together cumulatively and in the order outlined, provide the input needed for answering the main research question.

Sub1 first provides a description of the dynamics of the conflicts in Georgia. Sub2 provides the analytical framework, by using the existing literature on frozen conflicts and their main characteristics. Sub3 analyses and discusses factors that may explain the main players and mediators and Sub4 will show us the future of conflict.

2.1 Ethnoterritorial & Ethnopolitical Background

Ethnoterritorial and ethnopolitical conflicts often are an essential part of the development of modern societies. The ethnic principle has been partly present in almost all socio-political, socio-economic or cultural conflicts that are accomplished elsewhere in the world. The ethnic feature further aggravates those crises, which exist in public life, politics and international relations, as a result of which the line between social, political and ethnopolitical conflicts is complex and difficult to discover and it is usually rivalry on ethnoterritory. While conflicts differ from each other by origin, nature, kinds and ways of the resolution, ethnopolitical conflicts organize a group, which stands out from the rest of conflicts due to complexity and the amount of time they consume. The historical experience and background have displayed that scale, duration, and severity of ethnoterritorial and ethnopolitical collisions raging in multi-ethnic countries exceed those of other types of conflicts. We should consider that territorial disputes account for the most ethnopolitical conflicts. As mentioned above, the majority of modern governments are multi-ethnic often organized as a result of long conflicts over residential territories in their history. Some ethnic groups continue struggling for their statehood, which requires claims over territories under the control of other ethnic groups or states (Gurr, 2000, chapter 3).

Historical facts, such as ownership of a territory by a specific ethnic group, are often used to legitimize territorial claims. Conflicting parties believe that they have unchallenged historical demonstrations backing up their claims as owners of contested territory. However, contrary to these ideas, territories that many ethnic groups called their homelands, as well as state borders, changed often as a result of migration, invasions and other geopolitical processes. Most of the ethnoterritorial problems are closely linked with the process of the formation of territorial-state entities. Most ethnic have no nation-state of their own while some of them may have a clear form of statehood under other sovereign states. In their turn, a desire of an ethnic minority group to exercise the right to self-determination in any form is usually comprehended as separatism in an independent state, with a so-called goal to disappoint this nation-state of a piece of territory (Cornell, 2002, pp. 22-25).

In general, a combination of subjective and objective factors places in the core of Georgian-Abkhaz and Georgian-Ossetian conflicts. In fact, struggles and tensions arising in both Abkhazia and South Ossetia, as elsewhere in the Commonwealth of Independent States (CIS), were directly linked to the breakup of the Soviet Union and accompanying processes. Based on this introduction, the research addresses the ethnographic and historical background of conflict to have a clear view for understanding the issues in the region.

3.1 Peacebuilding Process

The end of the armed conflicts in South Ossetia (1992) and Abkhazia (1993) marked an important period in the history of Georgia. Georgia had to face some of its most difficult challenges: fighting for peace, confidence-building for parties, and unification of the country. The situation was further aggravated by meticulous attempts of the Russian Federation to establish some pro-Russia autonomies, encouraged by the lack of interest of the international community towards the South Caucasus. In spite of the fact that negotiation operations set up in South Ossetia and Abkhazia almost simultaneously. While considerable progress had been attained with South Ossetia between 1992-2003, this did not apply to the Abkhazian case. The divergence was caused by differences in collective memory and ambitions of local politicians. Therefore, the processes in the two contexts need to be explained and analyzed separately. However, the distinction between the peace talks in South Ossetia and Abkhazia should still be maintained when analyzing the peace process. In this chapter, the research tries to analyze and summarize all efforts of peace settlements and point out the errors which the mediators or parties have done.

3.2 Peace Agenda

In my opinion, this continues tension is playing out on three different levels: the internal, the regional and the geopolitical. Each party has a propensity to emphasize analysis and sight of the conflict reverberating its preliminary political and security observations and consolidate its political arguments. This deeply influences conflict resolution strategies and has an impact on the peace agenda. The literature on the subject also is set mainly on the various and often contrasted interests between the European Union and Russia on questions of security in the South Caucasus, and not explicitly on the social and political reconciliation and on ethnic solidarities for sustainable peace in a conflict zone.

3.3 Role of EU (in 2008)

There has been a lack of coherence in the EU's attitude to conflict resolution in the South Caucasus from the early 1990s until the aftermath of the Russia-Georgia conflict. After defining conflict resolution and mediation, this subchapter offers three explanations for the lack of coherence: limited awareness, the presence of international actors, and an inability to incentivize the conflicting parties.

EU mediation in the South Caucasus was prompted by the outbreak of the armed conflict between Georgia and Russia in August 2008. During the crisis, the EU increased its political level of engagement by appointing the EUSR for the Crisis in Georgia, sending in the EUMM, and establishing the Geneva Process. Whilst the EU views its mediation in Georgia as a major example in common policy coherence, this chapter posits that EU member states had divergent opinions regarding their involvement and the EU has not been coherent in conflict resolution. This idea is developed in four steps: the first EU mediation, marked by two ceasefire agreements: a Six Point Peace Agreement on Ceasefire, and a Declaration of the European Commission and European Council. During negotiations led by Nicolas Sarkozy, the President of the Council of the EU, the key principles sought by the Georgian Government were overridden. The second level reveals the differing positions and limited security capabilities of EU member states. The third stage argues that differences among the member states over the deployment of the monitoring mission challenge the existing view of the effectiveness of EUMM. By examining the GID rounds, the fourth phase demonstrates that the EU has not been assertive in its negotiations.

3.4 Geneva Process (Since 2008)

While EU mediation facilitated conflict stabilization in 2008, it has subsequently been unable to resolve the conflict in the course of the Geneva International Discussions (GID). 31 rounds of Geneva talks, in which the EU continued to be engaged as a mediator, found little tangible progress. Having examined the deployment and limitations of the EUMM, this part takes stock of the GID and evaluates the second phase of EU's mediation following the sixth point of the peace agreement on security in Abkhazia and South Ossetia (Kereselidze, 2015, p.151). The Geneva Process started as a peace platform to negotiate security and stability in Abkhazia and South Ossetia and to present the new format of talk. In fact, this platform was established as a consequence of the peace agreement on 12 August 2008 and the accomplishing measures of following 8 September 2008. Building on the sixth point of the August agreement, referring international negotiations on security and stability arrangements in Abkhazia and South Ossetia, the talks started

in October 2008. This was the first format in which the mutual specifications of both the Georgian-Abkhaz and Georgian-South Ossetian conflicts are addressed. A month after 5 days war, the Council appointed the European Union Special Representative (EUSR) for the conflict to take the lead in the GID that brings all parties to conflicts with the participation of Georgia, Russia and even the US, Abkhazia and South Ossetia, under the co-chairmanship of the EU, the UN, and the OSCE. All three intergovernmental actors are meant to reinforce each other to help the conflicting parties reach a compromise through discussions at the working groups, plenary meetings and consultations.

Although the EU tried a readiness to create a dialogue between parties, the GID revealed three major limitations. First, following the EU non-recognition policy, the EUSR inevitably had a predetermined position about the status of Abkhazia and South Ossetia that inherently limited its neutrality when representing the Council (Merlingen and Ostrauskaitė, 2009, p. 28). Second, the varying preferences of the conflicting parties overstepped the EU's already restrained leverage, limiting the outcome of negotiations. The third reason that depauperated the EU's impact was the lack of obligation from the EU to address the political appearance of the conflict. The first turn of GID reflected disagreement in political interests among the parties, which were predicated on the status issues rather than on reconciliation. At the GID the Georgian Government tried to internationalize the conflict, and conversely, the two breakaway entities sought to legitimize their sovereign status. The second round created two working groups (WGs): WG 1 accountable for modalities of security and stability, and WG 2 on IDPs and refugees. The fourth round of the talks carried out in February 2009 introduced two parallel mechanisms of joint Incident Prevention and Response (IPRM) between Georgia and Abkhazia, with the participation of the EUMM. In the fifth round, it was agreed to form an OSCE-led joint assessment team to address disruptions in the infrastructure, but forming such a group was inhibited by the closure of the OSCE (Kereselidze, 2015, p.154). The Geneva talks were up and running, but still, the members could not attain consensus with Russia over lengthening the mandate for the OSCE mission, which monitored South Ossetia for 17 years and was suspended in December 2008. Similarly, in June 2009, Russia vetoed a Security Council resolution to renew the mandate of the UNOMIG that had operated in Abkhazia for 15 years. The conflict entities, therefore, lost their international presence. The UN remained engaged only in development-related activities through the UNDP and the election observation through the Office for Democratic Institutions and Human Rights (ODIHR)

. The sixth meeting, in July 2009, exchanged proposals on the non-use of force and the two consecutive meetings in the same year addressed humanitarian issues. The ninth and tenth meetings reiterated the continuous approach in January and April 2010. After the eleventh round, in June 2010, the Abkhaz delegation temporarily exited from the peace talks.

During the rounds held between 2010 and 2013, the limited socio-political dimension of the EU's engagement has re-established the status quo in Abkhazia and South Ossetia, which are currently recognized as independent states by Russia and some other countries. The EUSR for the Crisis was convinced in 2009 that, despite the recognition, the dialogue on Georgia's conflict regions was instrumental and had to continue. The EU's Political and Security Committee (PSC) explicit "deep concern about the putting up... physical obstacles to the freedom of movement".

I think the EU needs to be more self-confident about its neighborhood policy and to be able to conduct a decisive policy with strategic patience. By 2019, the pre-conflict status quo ante in South Ossetia and Abkhazia had not been restored and there is no movement in this platform. Unfortunately, in the summer of 2016, the Vice-Minister of Foreign Affairs in Abkhazia, Kan Taniya, said in an interview with the German newspaper Junge Welt that the discussions in the Geneva International Discussions are locked in a standstill. But still, this process is the only way to achieve the peace settlement in Georgia.

4.1 Summary

The peace road that parties have taken since the '90s turned out to be full of obstacles and errors. Since 1990, Abkhaz and Ossetian ethnonationalism, a sound peace had nevertheless been voiced on several occasions and regrets. Most of them should be understood based on the theory of International relations. Georgia failed to break out wrecking conflicts with outcomes that continue to visit the country. Due to the lack of interest of the international community towards South Caucasus in the '90s, Georgia's ethnopolitical issues would figure out the global agenda only to the scope which Russia was be considered as the main player and mediator according to the theory of International relations which it is discussed in the first chapter. This situation had led to the localization and absence of international communities in the peace process starting from the '90s. In fact, the peace policy was inherently appropriate to specific individuals as well as the visions and interests of domestic political parties and authorities.

The conflict settlement process, which could have been executed in a pluralistic atmosphere and with active public engagement and investment of immense

material and intellectual resources, instead became the subject of internal and external political utilization in the hands of politicians. Moreover, an outward perception that the conflicts would be easy to result, exceptionally characterizing the period between 1995 and 2007, had contributed to spoiling valuable time and missing opportunities that affected all parties. In its turn, the war of August 2008 has basically remodeled a figure of Georgia's peace policy into 'Russia has entered into the conflict with Georgia followed by the military interposition, intervention, invasion of Abkhazia and South Ossetia and recognition of their autonomy'.

The signing of quasi-annexation treaties between Moscow and the de-facto authorities of Abkhazia and South Ossetia was a symptom that Georgia's peace policy was moving away and entering a wider geopolitical context. Admitting that the key negotiation plan is overall faded more than 10 years in the post-conflict era. Therefore, the obstacles that were made by the Russian occupation stays a persuading barrier. The article, in fact, was designed to analyze the indeterminacy of peace perspective, and examine fundamental causes that have led Georgia to this condition. Therefore, based on the research findings and my understandings, I can explain the theoretical foundations in the following table:

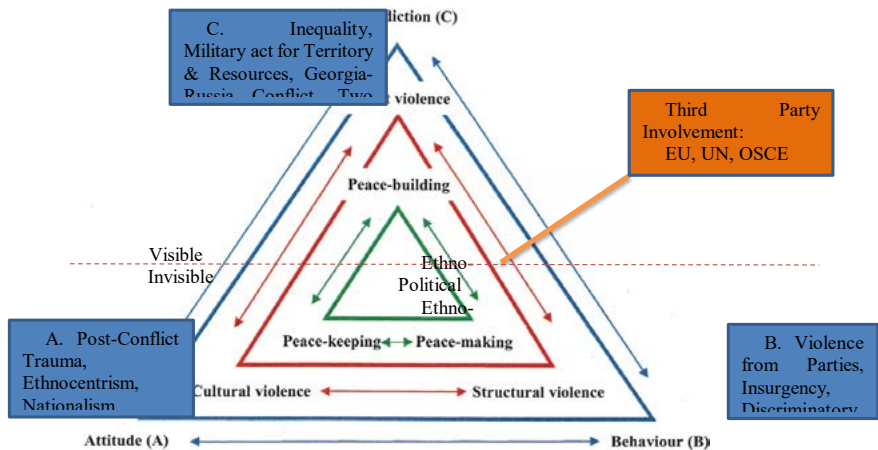


Table 04. Applying Galtung's Conflict Triangles: Conflict in Georgia

In previous chapters, it is tried to discuss all issues in the above table separately. For the explanation of conflict in Georgia, the International relations theory and Galtung's Triangles are very useful. Despite the fact that there is no exact theory to describe this conflict which has some international, ethnoterritorial and ethnopoltical dimensions with external and internal players. But as you see, in

those theories, at least we can easily map the conflict to understand and to analyze clearer. In conclusion, as I said in the introduction chapter, I am going to explain the possible peace perspective and then to recommend some possible acts for parties and players according to my theoretical framework, if they are eager to reach a stable and sustainable peace agreement.

4.2 Conclusion

Since the August 2008 war, the results have been clear enough. Russia has recognized the independence of the two breakaway regions in Georgia and announced that it would keep 3000 troops within the borders of Abkhazia. Second, the war made the possibility of Georgia's membership in the EU and NATO less probable. Moscow vetoed an extension of a UN observer mission mandate in Georgia and Abkhazia, and the observers are leaving¹. Russia as well as rejected the attempts to keep the OSCE mission to Georgia. Its mandates finished on June 30, 2009². Georgia was hopeful that the observing and monitoring of the EU would keep the ceasefire regime in the region. The EUMM³ that was originally set up to warranty the six-point ceasefire plan, is now the only observer body in the country (Corso, 2009). The main duty of this mission was monitoring military and police in border areas and survey IDP's settlements. Internally displaced persons (IDP), that used to live in the 'buffer zones', but with the lack of security they do not feel secure enough to come back to their homelands (International Crisis Group, 2009).

Above was the first part of my findings, actually, the results of the research categorized based on my sub-questions in four parts:



Table 05. Questions according to the chronological approach

According to Roland Paris (2004), building Peace after the long Civil Conflict

¹ :BBC News: UN Monitors to leave Georgia, at .

<http://news.bbc.co.uk/2/hi/europe/8150946.stm>

² :53Reuters: Russia vetoes deal on OSCE Monitors in Georgia, at .

<http://www.reuters.com/article/idUSLC3-00177>

European Union Monitoring Mission . ³

needs a long term reconciliation and agreements of all parties. So I can answer here my first sub-question in the part (A) which seems that the roots of conflict were mainly:

Russia's desire to maintain hegemony in the region after the breakup of the Soviet Union;

Central Government's mistreatment and neglect of ethnic and rise the nationalism phenomena;

Western encroachment on Russia's historical sphere of influence, especially focus on the energy;

Russia describes itself as a guarantor of regional stability¹. However, the war in August 2008 had its consequences for Russia as well. The decision to fight with Georgia caused urgent economic costs, and the recognition of the two separatist regions may become a big error in the long-term scale since it can influence the relationships between the federal government in Moscow and boundary regions - the North Caucasus - given its rebellious history and many previous attempts to secure independence (Secrieru, 2009). So here I can answer my second sub-question for part (B) how the conflict had been continuing until 2008. I think the main reason was the geopolitical rivalry in the south Caucasus which can be considered my theoretical framework. Additionally, I can highlight the lack of serious attempts for ending the conflict and its peaceful settlement in the 90s, and losing peace opportunities in the early twentieth century from all parties.

Third parties were involved in the conflicts mainly through the United Nations Observer Mission to Georgia (UNOMIG). This body was established in 1993 to observe the admission of the ceasefire agreement between the Georgian government and the Abkhaz authorities. Its main roles are to monitor the implementation of the ceasefire, to observe the operation of the peacekeeping force of the Commonwealth of Independent States (CIS), to cooperate with the parties of the conflict and with CIS peacekeeping forces, etc. The Russian Federation as well played its role in multilateral forums under the aegis of the Organization for Security and Cooperation in Europe (OSCE) (Cutler, 2001, pp.1- 4.).

The EU has been playing the role of a facilitator as well. The French President Nicholas Sarkozy mediated the peace talks between parties on behalf of the EU. The role of the EU in this region was however greater than the '90s. It maintains a

:Financial Times: Lavrov: "Why Russia's response to Georgia was right" at . 1

relationship with countries in the region through European Neighborhood Policy, a framework providing “broad and intensive interaction on a large part of European acquis (Nuriyev, 2007). This region has great importance for the EU for more reasons – first, the last enlargement moved the borders to the Black Sea region, which means the greater interest of the Union for the greater area of the Black Sea, in which South Caucasus belongs. Second is the need to diversify the sources of energy and routes for the supply of these resources. The six-point peace plan obliged the parties not to use force to resolve the conflict, to stop immediately all the military action, to enable free access for humanitarian aid as well as for Georgian forces to return to their places held before the start of the military operation. For Russian troops as well as a return to the prior positions and a start of an international discussion about the future status of Abkhazia and South Ossetia regions (Bremner, 2008).

The EU has deployed staff that has had 300 members and their main duty was to monitor the process of stabilization, the return of the internally displaced persons and the decrease of tension between the actors and parties. European Union helped to mediate the solution proposal leading to the signature of a peace plan, although the realization of the provision stated in the plan is problematic. The plan ordered Russian troops to withdraw from the Georgian territory, which de-iure includes Abkhazia and South Ossetia. Russia considers these two being independent countries.

When it comes to security issues, the US and the EU share the same interests in the region and its security. However, the EU is the most interested in the security of the Caucasus because of its proximity. Romania and Bulgaria are being a member of the EU from the Black Sea region, and if Turkey was accepted, the South Caucasus region would become the direct neighbor of the EU (Cornell, 2006). The conflict resolution management process in Georgia involves many actors. In Abkhazia, so-called the Geneva process led by the UN was launched and it including security, economic cooperation and the return of refugees and internally displaced persons. UN and OSCE agreed to set up a joint human rights office. In South Ossetia, Joint Control Commission (JCC) was established, to control and direct Joint Peacekeeping Forces including Russian, North and South Ossetians, and Georgians.

However, in the first half of 2008, when the situation in the region started to worsen, Georgia and South Ossetia did not attend any talks, because they could not agree on the framework. After the war in August 2008, Georgia, Russia, South Ossetia,

and Abkhazia signed the six-point peace plan mediated by the French president Nicholas Sarkozy. The first round of talks in October 2008 was not successful since there were issues concerning the presence of the authorities from South Ossetia and Abkhazia. Russia recognized them as an independent state, though they were still considered a part of Georgian territory by Georgia. The peace talks have been ongoing; however, the actors are accusing each other. In March 2009, Georgia accused Russia of undermining the peace talks and thus blocking further conflict prevention in the region. "Shootings, kidnappings and other incidents have continued in and around South Ossetia and Abkhazia since last year's war between Russia and Georgia"¹. Frozen conflicts are in spite of many endeavors to find a solution far from being resolved. Many were hoping that regional cooperation and integration would help in the process of CR. It is exactly the answer to my third question in the part (C), how was the peace process after the war, why not resulted as a sustainable peace. I think I can add that this time the power of Russia was different than the beginning of the conflict in the 90s'. Russia played much more than previous years, and totally it was based on international relations theory and even on Geopolitical rivalry. Additionally, the contradiction over the territory at the center of these conflicts remains irreconcilable: while the Georgians continue to regard Abkhazia and South Ossetia as integral parts of their nation, the Abkhaz and Ossetians do not want to be a part of the Georgian state and many of them support autonomy at least. This stalemate is furthered by a lack of mutual understanding and stereotypes between both sides, usually the idea that the opposing group hates or fears them. In fact, the lack of communication perpetuates the contradictions and attitudes that fuel these conflicts.

When it is back to the roots of the tension between the warring parties, it is a combination of separatism and fighting over the control of the natural resources in the region and weak state unable to secure stability to its citizens. The security dilemma is present in the conflict in the post – Soviet space (Kapitonenko, 2009, pp. 37–44). The transition of these countries from totalitarianism to democracy after the dissolution of the Soviet system along with the weak state created the security dilemma in which the ethnic minorities were engaged. The strategy that promoted the improvement of democratic institutions, protection of the rights of

:EU Business: Russia undermining Geneva peace talks: Georgia, at . 1

minorities failed. On the other hand, regional integration would be a good solution for the frozen conflict in the Caucasus. Regional integration can be beneficial economically as well as politically.

Many international and other external actors have been involved in the conflict resolution as well, because of the strategic and economic importance of the region. Since the South Caucasus is part of the European Neighborhood Policy, the EU has been involved deeply as well. Additionally, Georgia has had the interest to unify and to integrate into the EU and NATO, helped Europe to diversify its energy sources by building the pipeline Baku – Tbilisi – Ceyhan. Therefore, incapacitate Georgia would mean fewer strong partners in the region. Not only regional but as well as national integration and cooperation are important to prevent further conflicts in Georgia. Georgia has been trying to make progress in state-building since the Rose revolution. Except for economic development, it included the idea of renewing the state authority over the territory of Georgia. Conflicts with Abkhazia and South Ossetia remain unresolved, but there are other minorities in Georgia as well, that do not have an autonomous status. Armenians and Azerbaijanis in Georgia never rebelled against the central government; however, their relations with the state are damaged by the wrong policy towards them. Regions of Abkhazia and South Ossetia, and the Russian support for them, especially the fact, that Russia recognized the independence of both of them, is suggesting, that these conflicts are part of the broader framework, therefore they need to be solved in the broader network (Niklas and Popjanevski, 2009).

As noted earlier, the source of conflict is never a single reason or fact. It is a mixture of various reasons, such as resource wealth or scarcity, the strategic importance of the given region, weak state, underdevelopment, poverty, ethnic and religious tensions, etc. It is an important region not only because of its location between the East and West but mainly due to its resource endowment. The West nowadays feels the need to diversify its energy resources. On the other hand, there is Russia that does not want to lose control over its former territories. I think we can answer the last sub-question here after discussing all roots and so far peace attempts. I see the only possible peace settlement if all parties follow all recommendations of peace organizations which summarily I will mention in the next part. First, it needs a permanent ceasefire regime and peacebuilding map. Second, it needs a new political agenda that can contain the purposes of all parties plus reconciliation. I think the federalism agenda can be fitted to the peace settlement for the future of Georgia. In fact, this part of the research has addressed the attitudinal dynamics of

the Georgian-Abkhazian and Georgian-Ossetian. The findings show the conflicts' historical dimensions are widely considered to be a result of a long-term Russian strategy to weaken Georgia and undermine the country's ability to be independent. This commentary links diverse historical events into a clear, relevant narrative powered by a fixed motive of Russian imperial interests. Moreover, it is very distinct from the Abkhaz and Ossetian view, which holds that these conflicts arose due to Georgian nationalism and mistreatment at the hands of the Georgians. These two challenging interpretations need to be reconciled through national dialogue in order to gain a stage of common understanding.

Features of 'frozen conflict'	Peace resolution, mediation & monitoring	Heating-up of conflicts	De facto states and recognition issue	Military involvement external Actor	Instability (Freedom Level by FH, 2017) 1best - 7 worst
Three conflicts					
Abkhazia	Peace resolution highly problematic GID (conflict sides, Russia, US, EU, UN and OSCE) No international observer inside region (UNOMIG vetoed by Russia in 2009)	Yes in 2008	Yes – recognized by 4 UN member states	3.500 Russian troops 'Creeping occupation'	Unstable 4.5
South Ossetia	Peace resolution highly problematic GID (conflict sides, Russia, US, EU, UN and OSCE) No international observer inside region (OSCE mm vetoed by Russia in 2009)	Yes in 2008	Yes – recognized by 4 UN member states	3.800 Russian troops 'Creeping occupation'	Unstable 3

Table 06. View of De-Facto States

All three groups' perception of the future rests on the actions and policies of governments; yet, future ideals, involved rebuilding relationships, trust, and a return to the pre-war situation. The Georgian view of the peace does not account for what the majority of the Abkhaz and Ossetians want. The Abkhazians and

Ossetians, who are considerably less nostalgic about the past, expressed a desire for future cooperation and friendship but mostly emphasized their desire not to be part of Georgia. Future peace-building programs need to encourage community-level actors' self-belief in their ability to bring about positive change. What is most striking in both the Georgian-Abkhazian and Georgian-Ossetian conflicts is the lack of dialogue and interaction, which is entrenched by militarized borders and unaddressed displacements. Transforming this situation needs to be the top priority for peacebuilding practitioners. As Russian foreign policy and the geopolitics of the post-Soviet region increasingly dominate headlines around the world, the communities and people directly affected by the region's frozen conflicts should not be forgotten. It is time to overcome the geopolitical situation by empowering grassroots actors to bring about change at their level and help rebuild trust in societies that have been deeply divided for more than two decades.

A proposed timetable for establishing a new peace framework is materializing. However, its future mandate, scope, and resourcing in the conflict areas are still unclear and already include a number of elements that are not obviously linked:

- EU Monitoring Mission in Georgia (EUMM Georgia);
- OSCE Mission;
- United Nations Observer Mission in Georgia (UNOMIG);
- The presence of Russian military forces;
- Any future Joint Peace-Keeping Force (JPKF) framework;
- The operation of Georgian, South Ossetian and Abkhaz security and justice mechanisms in the areas of the respective control.

Overall, this lack of clarity, especially over how the different elements link together, may undermine the effectiveness of a peace and security framework and its ability to service the needs of affected people and communities.

The international community had established a range of formal and informal processes to maintain peace in Georgia and find durable solutions to both conflicts. In both Abkhazia and South Ossetia, joint negotiating frameworks were established by the respective ceasefire agreements. The OSCE has played a role in supporting conflict resolution in South Ossetia, while UNOMIG has played a similar role in Abkhazia. In addition, and in accordance with its commitments in the EU-Georgia Neighborhood Action Plan, the EU has in recent years become more involved in trying to establish lasting solutions to the conflicts. Numerous actors interviewed raised questions over the past effectiveness of these formal mechanisms, which had lost legitimacy among some actors, and their appropriateness for the present context

in Georgia and the region. At the same time, a range of NGOs has been involved in informal efforts to build an environment conducive to the peaceful resolution of the two conflicts by promoting dialogue, exchanging peace experience and organizing joint projects between the parties. While crucial, this approach has not always been understood, has been implemented in constrained circumstances, and is presently under review by different actors following the recent crisis.

The international community provided substantial support for the Georgian Government in the years preceding the conflict, largely based on Georgia's intentions to build a state based on Western-oriented principles. This support has taken different forms, including the development of administrative capacity, military retraining and re-equipment, commercial and banking development, and democratization. While this support has been an essential part of Georgia's economic and social development, the international community needs to be sensitive to its potentially positive role in influencing the response of the Georgian Government and society to the challenges brought about by the conflict. In particular, there is a concern that international interest in the East-West dimension to the crisis will overshadow attention to the necessary internal conditions and reforms that will affect long-term peace and security.

Bibliography

- Arbatova, N. (2010). Frozen conflicts and European security. *Security Index*, 3 (92), Vol.16, pp. 51-59;
- Barbe, E. and Kienzle, B. (2007). Security Provider or Security Consumer? The European Union and Conflict Management. *European Foreign Affairs Review*, Vol.12, No.4, pp. 517-536;
- Bremner, C. (2008). Full text of the Georgia peace plan and obstacles to its implementation. *Times Online*: <http://www.timesonline.co.uk/tol/news/world/europe/article4522496.ece>
- Chervonnaya, S. (1994). Conflict in the Caucasus: Georgia, Abkhazia and the Russian Shadow. *Gothic Image*;
- Chivers, C. J. (2008). U.N. Blames Russia for Downed Drone. *The New York Times*, 27 May: <https://www.nytimes.com/2008/05/27/world/europe/27georgia.html>
- Ciobanu, C. (2008). Political economy of frozen conflicts in ex-Soviet states: challenges and prospects for the U.S and Russia. *Virginia Social Science Journal*, No. 43, pp. 41-59;
- Cornell, S. E. (2002). Autonomy and Conflict Ethnoterritoriality and

Separatism in the South Caucasus – Cases in Georgia. Department of Peace and Conflict Research, Report No. 61. University of Uppsala.

- Cornell, S. E., and Starr, F. S. (2006). *Caucasus: A challenge for Europe*. CACI & SRSP Silk Road Paper;
- Corso, M. (2009). *Georgia: European Monitors in Georgia – A Case of Great Expectations*. Eurasia Insight: <http://www.eurasianet.org/departments/insightb/articles/eav070609a.shtml>
- Cutler, R. M. (2001). *Tskhinvali (South Ossetia), Georgia, Self – determination Conflict Profile*. Foreign Policy In Focus;
- De Laine, M. (2000). *Fieldwork, Participation and Practice: Ethics and Dilemmas in Qualitative Research*. London: Sage.
- De Waal T. (2010). *The Caucasus: An Introduction*. Oxford University Press.
- Dudovskiy, J. (2016). *Inductive Approach (Inductive Reasoning)*. Research Methodology website; Retrieved from http://research-methodology.net/research-http://methodology/research-approach/inductive-approach-2/#_ftn2
- Fischer, S. (2010). *The Georgian-Abkhaz Conflict*. In *Failed Prevention – The Case of Georgia*, National Defense Academy and Bureau for Security Policy & Pfp Consortium of Defense Academies and Security Studies Institutes.
- Francis, C. (2011). *Conflict Resolution and Status: The Case of Georgia and Abkhazia (1989–2008)*. ASP/VUBPRESS;
- Gammer, M. (2004). *The Caspian Region, Volume 2: The Caucasus*. Routledge.
- Gegeshidze, A. (2008). *The isolation of Abkhazia: A failed policy or an opportunity?* Accord, Vol.19, Conciliation Resources.
- German, T. (2012). *Securing the South Caucasus: Military Aspects of Russian Policy towards the Region since 2008*. *Europe-Asia Studies*, 64 (9), pp. 1650–66;
- Gurr, T. R. (2000). *Peoples Versus States: Ethnopolitical Conflict and Accommodation at the End of the 20th Century*. Washington: USIP Press, chapter 3.
- Hewitt, G. (2011). *Abkhazia: A Problem of Identity and Ownership*. *Central Asian Survey*, No. 3;
- Hewitt, G. (2013). *Discordant Neighbours: A Reassessment of the Georgian-Abkhazian and Georgian-South Ossetian Conflict*. Brill;
- Hill, C. (2001). *The EU's Capacity for Conflict Prevention*. *European Foreign Affairs Review*, Vol. 6, No. 3, pp. 315–333;
- International Crisis Group (2006). *Abkhazia Today*. Europe Report no 176: http://old.crisisgroup.org/_/media/Files/europe/176_abkhazia_today.pdf

- International Crisis Group (2009). Georgia-Russia: Still Insecure and Dangerous. Policy Briefing No. 53: <http://www.crisisgroup.org/home/index.cfm?id=6171&l=1>
- Jackson, P. (2011). *The Conduct of Inquiry in International Relations*. London: Routledge.
- Jasutis, G. (2018). Georgia-Abkhazia: the predominance of irreconcilable positions. *The war report 2018*, The Geneva Academy;
- Jonathan, C. (ed.) (1999). A question of sovereignty: The Georgia-Abkhazia peace process. *Accord*, Vol. 7, Conciliation Resources.
- Kanashvili, G. (Ed) (2018). *25 YEARS OF GEORGIA'S PEACE POLICY*. Caucasian House.
- Kapitonenko, M. (2009). Resolving Post-Soviet frozen conflicts: Is Regional Integration Helpful. *Caucasian Review of International Affairs*, 3(1), pp. 37 – 44;
- Kereselidze, N. (2015). *FOREIGN POLICY OF THE EUROPEAN UNION TOWARDS THE SOUTH CAUCASUS IN 1992-2014*. A Thesis for the Degree of PhD at the University of St Andrews.
- King, G., R. Keohane and S. Verba (1994). *Designing Social Inquiry: Scientific Inference in Qualitative Research*. Princeton: Princeton University Press.
- Lang, D. M. (1966), *The Georgians*. Thames & Hudson
- Merlingen, M. and Ostrauskaitė, R. (2009). *EU PEACEBUILDING IN GEORGIA: LIMITS AND ACHIEVEMENTS*. Working Paper No. 35
- Mirsky, G. I. (1997). *On Ruins of Empire: Ethnicity and Nationalism in the Former Soviet Union*. *Contributions in Political Science; Global Perspectives in History & Politics*, Praeger.
- Niklas, N., and Popjanevski, J. (2009). *State Building Dilemmas: The Process of National Integration in Post-Revolutionary Georgia*. *State approaches to National Integration in Georgia*, Two perspectives, Silk Road Paper;
- Nuriyev, E. (2007). *EU Policy in the South Caucasus: View from Azerbaijan*. CEPS Working Document No. 272: <http://www.ceps.eu/node/1348>
- Paris, R. (2004). *At War's End: Building Peace After Civil Conflict*. Cambridge University Press.
- Pereltsvaig, A. (2012). *Languages of the World: An Introduction*. Cambridge University Press.
- Popescu, N. (2006). *Outsourcing de facto Statehood: Russia and the Secessionist Entities in Georgia and Moldova*. *CEPS Policy Briefs*, 1(12);
- Popescu, N. (2007). *Europe's Unrecognized Neighbors: the EU in Abkhazia*

- and South Ossetia. CEPS Working Documents, March: No. 260;
- Popescu, N. (2009). EU and the Eastern Neighborhood: Reluctant Involvement in Conflict Resolution. *European Foreign Affairs Review*, Vol. 14, No. 4, pp. 457–477;
 - Sasse, G. (2009). The European Neighborhood Policy and Conflict Management: A Comparison of Moldova and the Caucasus. *Ethnopolitics*, Vol. 8, No. 3-4, pp. 369- 386;
 - Secrieru, S. (2009). Illusion of power: Russia after the South Caucasus Battle. CEPS Working Document, No. 311: <http://www.ceps.be/book/illusion-power-russia-after-south-caucasus-battle>
 - Shenfield, D. (2008). Origins and Evolutions of the Georgian-Abkhaz Conflict. *Abkhaz World*: <http://abkhazworld.com/aw/conflict/31-origins-and-evolutions-of-the-georgianabkhaz-conflict>
 - Suny, R. G. (1994), *The Making of the Georgian Nation*, Indiana University Press.
 - SWP (2016). Not Frozen! The Unresolved Conflicts over Transnistria, Abkhazia, South Ossetia and Nagorno-Karabakh in Light of the Crisis over Ukraine. German Institute for International and Security Affairs: SWP Research Paper;
 - Trenin, D. (1998). Russian and Western Interests in Preventing, Managing and Settling Conflicts in the Former Soviet Union in Commonwealth and Independence in Post-Soviet Eurasia. London: Frank Cass;
 - Trenin, D. (2009). Russia’s Spheres of Interest, not Influence. *The Washington Quarterly*, 32(4), pp. 3-22;
 - Trochim, W. (2006). Deduction & Induction. Web center for Social Research Methods; Retrieved from <https://www.socialresearchmethods.net/kb/dedind.php>
 - Tudoroiu, T. (2012). The European Union, Russia, and the Future of the Transnistrian Frozen Conflict. *East European Politics and Societies*, 26(1), pp. 135-161;
 - Turmanidze, T. (2008). A Brief History Of The Settlement Mechanism Of The ‘South Ossetian’ Conflict: 1992-2008. BTKK – Policy Research Group.
 - Whitman, R. G. & Wolff, S. (2010). The EU as a conflict manager? The case of Georgia and its implications. *International Affairs*, Vol. 86, No. 1, pp. 87-107;¹
-

Iran's policy in the South Caucasus

Dr. Benyamin Poghosyan, Chairman, Center for Political and Economic Strategic Studies

Iran is one of the key geopolitical actors of the Middle East. Despite the current “diplomatic isolation and maximum economic pressure” campaign launched by the US President Trump Administration, Iran retains its capabilities of making serious impact on regional geopolitics. It exerts political and economic influence in Iraq, Syria, Lebanon and Yemen and has a vast toolbox of asymmetric methods of political, economic and military struggle.

The South Caucasus is the integral part of the Iran's neighborhood and plays significant role in Tehran's geostrategic calculations. Definitely, South Caucasus is not as vital region for Iran as the Middle East, but from Iranian perspective, it is part of common Iranian civilizational area.

However, given Iran's current geopolitical and geo-economic difficulties, Tehran has no resources to increase its influence in the South Caucasus. As for now, the key priority for Iran is to prevent the use of the South Caucasus as the launch pad for Anti-Iranian activities and protect the current level of its involvement and influence.

Armenia

Several factors are shaping Iran's attitude towards Armenia. The most significant one is the Armenia's role as a buffer between Turkey, Azerbaijan and Central Asia. Despite growing cooperation with Turkey since Erdogan's ascendance to power, Turkey and Iran are competitors in the Middle East. Iran clearly understands that in case of land corridor becomes operational connecting Turkey and Azerbaijan, it will strategically increase Turkey's capacities and capabilities.

Not surprisingly, Iran keeps balanced and neutral stance on Karabakh conflict and is fully satisfied by current status quo. Another important function of Armenia for Iran is the Yerevan's role as an alternative land corridor towards Russia and Europe via Georgia. Currently, Turkey serves as the main land route for Iranian exports and imports to Europe and Azerbaijan is the main land corridor connecting Iran with Russia. However, Iranians always prefer to have alternatives and Armenia perfectly fits there.

Iran also is wary of US activities in Armenia. Iranians clearly understand that the one of the key tasks of the huge US embassy in Yerevan is monitoring over Iran. In this context 2018 “Velvet revolution” in Armenia has raised some anxiety in Iran.

Tehran was concerned that it may transform Armenia into some spot of possible Anti-Iranian activities. The new Armenian authorities are making every effort to disperse these concerns. Prime Minister Pashinyan made an official visit to Iran in late February 2019 and at the beginning of July 2019 the 16th Session of Iran – Armenia intergovernmental session was held in Tehran. Yerevan hosted Iranian President Rouhani in Yerevan on October 1, 2019 during the Eurasian Economic Union summit. Armenia sought to hold a balanced approach after the January 3, 2020 assassination of General Soleimani in Baghdad extending condolences to Iran and urging for preserving regional stability

As for economic cooperation two has sides has little to bolster beside the “Gas for Electricity” program through which Armenia receives natural gas via Iran – Armenia pipeline, transforms it into electricity and exports to Iran by 3 kw electricity for one cubic meter gas scheme. (Electricity covered 83.5 percent of all Armenian exports to Iran in 2018. Armenia imported 567 million cubic meter gas from Iran and exported 1 billion 839 million kw hour electricity that year).

Azerbaijan

Azerbaijan is probably the most important country for Iran in the South Caucasus. It has majority of Shia Muslim population, which creates strong religion bonds between two states. But key factor for Iran’s attention towards Azerbaijan is the existence of approximately 20 million Azerbaijani speaking population in Iran leaving alongside the Iran – Azerbaijan border. This part of Iranian society is well integrated into Iranian state system, however, Iran has a concern that Azerbaijani territory may be used as a launch pad to sow dissent and separatist mood in these regions. The establishment of short lived Azerbaijan People’s Government with the support of Soviet Union in late 1945 in the Azerbaijani speaking territories of Iran is a stark warning for Tehran about the possibility of new separatist movement fostered by outside forces. The several reports on US and Israeli intelligence services activities in Azerbaijan targeting Iranian interests only increase concern in Tehran.

Azerbaijan is perceived by Tehran also as a significant economic partner allowing to establish land corridor with Russia and then to Europe. Iran, Azerbaijan and Russia are active members of “North – South” international corridor which will connect India through Iranian Persian Gulf ports, Azerbaijan and Russia with Northern Europe. Azerbaijan has already connected its railway with Iranian border town of Astara and offered Iran 500 million USD loan to construct Astara – Rasht railway which will connect Azerbaijan railway system with Iranian internal network.

The Presidents of Azerbaijan, Iran and Russia hold two trilateral summits in August 2016 and November 2017. Iran view Azerbaijan also as a vital link to connect Iranian and Russian energy systems which will allow to import and export electricity.

Georgia

Compared to Armenia and Azerbaijan, Georgia has less importance for Iran. Two states share no land border, and the Georgia's path towards Euro-integration, including possible membership into EU and NATO, as well strategic partnership with the US, put some objective restraints on relations. However, Iran views Georgia as an alternative route to Europe via Armenia. Alongside with Georgia, Armenia, Greece and Bulgaria is involved in the negotiations to launch "Persian Gulf – Black Sea" multimodal transport corridor which will link Iranian Persian Gulf ports with Europe via Armenia and Georgian Black Sea coast.

Iran is interested also to connect its energy systems with Russia not only via Azerbaijan, but via Armenia and Georgia too. The four states (Armenia, Georgia, Iran and Russia) have signed Memorandum of understanding on establishment of energy corridor in April 2016 though no active steps have been undertaken thus far. As for Georgia, Iran is interesting as a gateway to the Middle East and to the Indian Ocean. However, as far as Georgia's strategic course is Euro-Atlantic integration; Georgia will show restraint in coming to close to Tehran.

Perspectives of Relations

Iran will closely watch domestic and foreign policy developments in Armenia. Any deterioration in Armenia – Russia relations will raise concerns in Iran, as Tehran will perceive it as a step towards increasing US influence in Yerevan. Iran will continue to send messages to Armenia that raising US influence or Armenia's actions to decrease level of cooperation with Iran due to the American pressure will definitely result in changes in Iranian policy. One of the possible trump cards for Tehran in its relations with Armenia is the possibility to change its balanced policy on Karabakh. However, in case of no significant changes in Armenian foreign policy, the current level of Armenia – Iran cooperation will remain intact, with possible increase of gas/electricity exchange scheme volumes.

Iran will continue its multifaceted policy towards Azerbaijan. Tehran will seek to deepen economic cooperation, also in trilateral Iran – Azerbaijan – Russia format, trying to create economic incentives for Azerbaijan to refrain from Anti-Iranian policy. However, key leverage for Iran in its relations with Baku is the growing

Islamist activities in Azerbaijan. Tehran will tacitly support these movements, simultaneously hinting to Baku that in case of crossing of red lines by Azerbaijan Iran has both capacities and capabilities to destabilize domestic situation there.

Iran – Georgia relations will continue to be less developed. Simultaneously, both countries are ready to expand economic cooperation and develop new transport infrastructure, but here much depends on Yerevan ability to significantly improve highways connecting Georgia and Iran via Armenia.

International Conference on
Peace and Security in
the South Caucasus

Dr. Elaheh Koolae

Dr. Farhad Atai

Dr. Shiva Alizadeh

Center for Central Eurasia Studies – University of Tehran
February 2020

